



دانشگاه قم

دانشکده الهیات

پایان نامه دوره کارشناسی ارشد تفسیر و علوم قرآن

عنوان:

زمینه‌ها و عوامل تکذیب آیات خدا و پیامدهای آن از منظر قرآن

استاد راهنما:

دکتر غلامحسین اعرابی

استاد مشاور:

دکتر سیدرضا مؤدب

نگارنده:

حسن رشیدآبادی

پاییز ۱۳۹۱

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

تقدیم به:

انسان‌های اندیشمند و آزاداندیشی که برای پیشرفت و پیشبرد تمدن و اندیشه‌ی بشریت، قلم می‌زنند. و تقدیم به آنانی که در ورق‌های تاریخ به دنبال درس و عبرت گرفتن از سرنوشت پیشینیان هستند و همچنین خانواده‌ام که همیشه صبر و شکیبایی را پیشه کرده و پشتوانه و دلگرمی حقیر را فراهم نموده‌اند.

تقدیر و تشکر:

به مصداق؛ «من علمنی حرفاً فقد صیرنی عبداً» و «من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق». بر خود واجب می‌دانم که از کلیه اساتید محترمی که به یاری خدای بزرگ، در طول تحصیل خود، از وجود مبارکشان تلمذ و کسب فیض نموده‌ام تقدیر و سپاس ویژه‌ای را داشته باشم.

به ویژه از اساتید محترم و گرامی:

جناب آقای دکتر اعرابی (استاد راهنما) و جناب آقای دکتر مودب (استاد مشاور) کمال تشکر و قدردانی را به عمل آورم و از خدای منان آرزوی طول عمر و توفیق روزافزون خدمت به حق و خلق را برای ایشان مسئلت دارم.

«رَبَّنَا لَا تَوَاخِذْنَا اِنْ نَسِينَا اَوْ اَخْطَاْنَا»

چکیده:

قرآن مجید، کلام الهی و جامع‌ترین کتاب آسمانی است که توسط رسول مکرّم اسلام (ص) برای هدایت بشریت آمده است و از دیر باز تا کنون منبع اصلی استخراج معارف و احکام الهی بوده و مورد توجه بسیاری از مخاطبین قرار گرفته است. از عصر نزول تا کنون بابها و موضوعات مختلفی از آن استخراج شده است. یکی از موضوعات قابل استخراج از این کتاب الهی: «زمینه‌ها و عوامل تکذیب آیات خدا و پیامدهای آن است که اهمیتی فوق‌العاده برای عبرت گرفتن در تمام زمانها و مکانها دارد. و همچنین میتوانا از بین بردن این زمینه‌ها و عوامل راه رسیدن به سعادت انسان‌ها را مهیا نمود، تحقیق حاضر سعی دارد با توجه به آیات قرآن به زمینه‌ها و عوامل تکذیب آیات از جانب مکذبین بپردازد به همین منظور آیات قرآن بررسی گردید که در آنها به زمینه‌های فردی مانند، حفظ مقام و جایگاه، نگاه سطحی و ظاهری به دنیا، تقلید کورکورانه، گناهان و..... همچنین عوامل فردی مانند هواپرستی، کبر و غرور، لجاجت و تعصب و..... برخورد گردید که ذیلاً آیات مربوطه نظرات مفسرین هم بررسی شد و همچنین زمینه‌های اجتماعی دیگری مانند جهل، اباحه‌گری، تعصب‌های قبیله‌ای، رفاه طلبی جزء مواردی هستند که انسان را به طرف تکذیب آیات الهی سوق می‌دهند که بعد از بررسی این موارد به پیامدهایی که این تکذیب به دنبال داشت پرداخته شده است که مکذبین در زندگی دنیوی و اخروی به آن گرفتار میشوند که می‌توان از جمله پیامدهای فردی آن به گمراهی، طبع قلب، استدراج، محرومیت از رستگاری و از پیامدهای اجتماعی آن به محرومیت از نعمت‌های آسمانی و زمینی، عذاب استیصال، سقوط جوامع و نزول عذابهایی چون طوفان، زلزله، صاعقه و همچنین غرق شدن اشاره نمود. علاوه بر آن در آخرت هم به عذاب و سختی‌هایی از قبیل حبس عمل، حسرت و پشیمانی، چشیدن عذاب و..... گرفتار خواهند شد. سرانجام با آشنایی و ریشه‌یابی که صورت گرفته می‌توان زمینه را برای حفظ اشرف مخلوقات از سقوط در این وادی خطرناک آماده نمود.

کلید واژه‌ها: تکذیب، جحد، آیات، اقوام، پیامدها

**فصل اول:
کلیات و مفاهیم مقدماتی**

..... ۲	مقدمه
..... ۳	گفتار اول: کلیات ۱. تبیین موضوع تحقیق
..... ۴	۲. اهمیت موضوع تحقیق
..... ۴	۳. پرسشهای تحقیق
..... ۴	۴. فرضیه‌ها
..... ۵	۵. پیشینه تحقیق
..... ۶	۶. اهداف تحقیق
..... ۷	گفتار دوم: واژه‌شناسی
..... ۷	۱- تکذیب
..... ۹	۲- آلت (آبی)
..... ۱۲	۳- جحد

**فصل دوم:
موارد تکذیب شده از سوی مخالفان**

..... ۱۸	۱- تکذیب خدا
..... ۲۰	۲- تکذیب رسل (پیغمبران)
..... ۲۵	۳- تکذیب کتب الهی
..... 26	الف- تورات
..... 27	ب- قرآن
..... ۲۸	۴- تکذیب عذاب‌های الهی
..... 28	۴-۱- تکذیب عذاب
..... 29	۴-۲- تکذیب جهنم
..... 30	۴-۳- تکذیب آتش
..... 30	۵- تکذیب لقاء الله و معاد
..... ۳۳	۶- تکذیب نعمت
..... ۳۴	۷- تکذیب وعده‌های الهی
..... ۳۴	نتیجه‌گیری

فصل سوم: زمینه ها و عوامل فردی تکذیب

۳۶		گفتار اول: اقوام مکذّب
۳۷		۱- قوم نوح
۴۰		۲- قوم عاد
۴۷		افراد مکذّب آلت الهی
۴۷		۱- فرعون
۴۸		۲- قارون
۵۱		۳- معاویه ابن ابی سفیان
۵۲		نتیجه گیری
۵۵		گفتار دوم: زمینه های فردی تکذیب
۵۵		۱- تکذیب حقایق در برابر ترس از دست دادن مقام و جایگاه
۵۵		۲- ظاهر بطنی نسبت به دنی
۵۶		۳- تقلید کورکورانه
۵۸		۴- استبعاد
۵۸		۵- گناهان بی در پی
۶۲		۶- ثروت اندوزی و دنی طلبی
۶۲		۷- پشداوری های نادرست
۶۳		۸- جاه طلبی و سلطه گری
۶۳		نتیجه گیری
۶۴		گفتار سوم: عوامل فردی تکذیب
۶۴		۱- هواپرستی
۶۵		۱-۱- معبود قرار دادن هوای نفس
۶۶		۲-۱- چگونگی گمراهی هوا پرستان توسط خداوند متعال
۶۶		۳-۱- هوا پرستی مؤثرترین راه نفوذ شیطان
۶۷		۴-۱- چگونه هوای و هوس موجب تکذیب آلت می شود؟
۶۸		۲- تکبر و غرور
۶۹		اقسام استکبار و تکبر
۷۴		۳- بهانه تراشی در مقابل حق و حقیقت
۷۵		۴- لجاجت و تعصب
۷۷		۴-۱- تعصب اهل کتاب در مقابل حفاظت بظهور

فصل چهارم:

زمنه‌ها و عوامل اجتماعی تکذیب آیت الهی

۱- جهل

۸۱

جهل عاملی برای تکذیب آیت الهی

۸۳

۲- اباحه‌گری

۸۴

اباحه‌گری چیست؟

۸۴

۳- تعصب‌های قبیله‌ای

۸۶

آثار تعصب

۸۷

۴- رفاه طلبی (مترفنی)

۹۱

سخری از استاد مطهری (ره):

۹۳

نتیجه‌گیری

۹۶

فصل پنجم:

بگمدهای تکذیب آیت خدا

(دنیوی و اخروی)

گفتار اول: الف: بگمدهای دنیوی فردی

۱۰۰

۱- گمراهی

۱۰۱

۲- طبع قلب

101

۳- استدراج و امهال

102

۴- انحراف دل

۱۰۵

۵- محرومیت از رستگاری

106

ب- بگمدهای دنیوی اجتماعی

۱۰۷

۱- محرومیت از نعمت‌های آسمانی و زمینی

107

۲- عذاب استیصال

110

۳- سقوط جوامع در اثر تکذیب

111

گفتار دوم: پیامدهای اخروی

۱۱۴

۱- حبس اعمال

۱۱۴

۱-۱- انکار قیامت زمینه ساز حبس اعمال نیک آدمی

115

۱-۲- تکذیب آیات خدا زمینه ساز تباہ شدن اعمال نیک آدمی

115

۲- حسرت در قیامت

۱۱۶

۳- چشیدن عذاب

۱۱۶

۴- خلود در جهنم

۱۱۷

۵- مسدود بودن بهشت برای متکبران مکذب

نتیجه گئی

فهرست منابع و مآخذ

چکیده انگلیسی

.....۱۱.....

.....۱۲.....

.....۱۳.....

فصل اول:

کلیات و مفاهیم مقدماتی

مقدمه

برای این که انسان‌ها بتوانند در راستای هدف خلقت حرکت نمایند و به سر منزل مقصود برسند خداوند متعال راهنمایی برای او قرار داد که در فرمایش ائمه (علیهم السلام) آمده است. بنا بر حدیثی که امام کاظم (ع) به شاگرد برجسته خود «هشام بن حکم فرمود: که ای هشام خداوند رسولانش را به سوی بندگان نفرستاد، جز برای آن که بندگانش در پیام الهی تعقل کنند. کسانی این پیام را بهتر می‌پذیرند که از معرفت برتری برخوردار باشند و آنان که در تعقل و تفکر برترند، نسبت به فرمان‌های الهی داناترند و آن کس که عقلش کامل‌تر است، رتبه‌اش در دنیا و آخرت بالاتر است. ای هشام خداوند دو حجت بر مردم دارد: حجتی آشکار و حجتی نهان. حجت آشکار، رسولان و انبیاء و ائمه‌اند و حجت نهان، همان عقل انسان‌هاست.»^۱

در حدیثی دیگر رسول خدا (ص) فرمود: عقل، عقال (زانویند) جهل است، به زانویند شتر تشبیه شده است، و نفس همانند پلیدترین جانوران است، اگر زانویندش نزنند سرگردان شود، پس عقل، عقال و جلوگیر از جهل است، خدا عقل را آفرید، دستور داد بیا، آمد، امر کرد برو، رفت، فرمود: به عزت و جلال مخلوقی بزرگ‌تر و مطیع‌تر از تو نیافریده‌ام، به تو آغاز کنم و به تو از سر گیرم، ثواب مال توست، عذاب هم برای تو (عقل که مایه اطاعت و فرمانبرداری است، و هدف خلقت را تأمین می‌کند، هم سبب آفرینش است و هم علت تجدید حیات پس از مرگ، ثواب و عقاب نیز قهراً بر ملاک عقل است که هر که عقل ندارد مسئولیت و مکافات ندارد، و هر که عقل دارد به اندازه عقل و خردش مسئول است و به همان اندازه پاداش و کیفر دارد.^۲ پس بهره‌بردن از حجت درونی و انکار حجت بیرونی مقدمه گمراهی انسان از صراط مستقیم الهی است.

یعنی در واقع سعادت و شقاوت انسان در گرو پیروی یا سرپیچی از دستورات این دو حجت الهی است و هر کدام جزو آیات الهی بشمار می‌آیند، در واقع تکذیب انبیاء و رسولان و

۱ - محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ترجمه: محمد باقر کمره‌ای (قم: انتشارات اسوه، ۱۳۷۵)، ج ۱، ص ۴۸.

۲ - حسن بن شعبه حرانی، تحف العقول، ترجمه: احمد جنتی (تهران: مؤسسه امیر کبیر، ۱۳۸۲)، ص ۳۳.

ائمه (علیهم السلام) به معنای نادیده گرفتن یکی از حجت‌هایی است که نقش بسزایی را در سرنوشت انسان‌ها دارد. و شاید بتوان گفت که نادیده گرفتن هر دو حجت الهی یعنی عقل و انبیاء است. بخاطر اینکه اگر کسی از عقل خویش استفاده نماید هیچ وقت اقدام به انکار حجت بیرونی نمی‌کند.

با توجه به اینکه سعادت انسان‌ها ارتباط مستقیم با ایمان به آیات خدا و همچنین شقاوت و تیره بختی آنان ارتباط با تکذیب آیات خدا دارد لازم است بشریت امروز و نسل‌هایی که در آینده خواهند آمد با مواردی که بستر این انحراف بزرگ را آماده می‌کند آشنا شوند تا با تقویت بعد معنوی خویش و پیدا کردن راهکارهای مناسب، خود را از سقوط در این میسر خطرناک حفظ نمایند.

گفتار اول: کلیات

۱. تبیین موضوع تحقیق

تکذیب آیات خدا در امت‌های مختلف زمینه‌ها و عوامل گوناگونی داشته است. که در هر دوره افراد و اقوام به سبب زمینه‌ها و عوامل موجود در شخصیت و همچنین در محیط و اجتماع آنان، اقدام به انکار پیام آور الهی و آیات دیگر نموده‌اند. در پاره‌ای از آیات قرآن کریم به این زمینه‌ها و عوامل اشاره شده است. در این تحقیق تلاش شده است آیاتی را که درباره‌ی موضوع تکذیب به صورت‌های گوناگون در قرآن کریم آمده است، منسجم گردآوری شود و با رویکردی تحلیلی به بحث راجع به این آیات بپردازیم و نگاه مفسران قرآن کریم را در این ارتباط بازبینی کرده و با نگاهی مجدد آنها را مورد ارزیابی قرار دهیم، و البته می‌دانیم که این موضوع، موضوعی است بسیار مهم و دامنه‌ی آن بسیاری از ارزش‌های اخلاقی، اجتماعی و فردی و همچنین علل انحطاط و افول تمدن‌ها و ظهور و شکوه تمدن‌ها را در بر گرفته است و باید تمام اینها با رویکردی قرآنی مورد بررسی قرار گیرد. همچنین اقوامی که در طول تاریخ بشریت به صدای نجات بخش منادیان حق گوش فرادادند و دچار گرفتاری‌های مختلف در زندگی فردی و اجتماعی شان گردیدند که سرنوشت این اقوام و فراز و نشیب‌های آنان با توجه به نوع عملکردشان می‌تواند درس عبرت باشد برای تمام اقوامی که امروزه در دنیا زندگی می‌کنند قوم نوح را به عنوان نمونه‌ای از آن اقوام می‌توان اشاره کرد که

چگونه با لجاجت خودشان گرفتار عذاب الهی شدند. که این عذاب‌ها هم به شکل عذاب‌های دنیوی مثل غرق شدن در طوفان و هم عذاب‌های اخروی مانند جاودانه ماندن در آتش جهنم را می‌توان نام برد.

۲. اهمیت موضوع تحقیق

اهمیت و ضرورت بحث هم بخاطر این است که انسان با تأیید آیات الهی در مسیر صراط مستقیم قرار می‌گیرد و ایجاب می‌کند که با بحث زمینه‌ها و عوامل انکار و تکذیب آیات الهی آشنا شود و همچنین با یادآوری پیامدهای آن در زندگی دنیوی و اخروی انسان‌ها یک نیروی بازدارنده‌ای به وجود بیاورد که بتواند نسل آینده را از افتادن در این وادی خطرناک حفظ نماید.

۳. پرسشهای تحقیق

سوال اصلی: چه زمینه‌ها، عوامل و پیامدهای می‌تواند تکذیب آیات خدا از دیدگاه قرآن داشته باشد؟

سؤالات

- ۱) زمینه‌ها و عوامل فردی تکذیب آیات الهی از دیدگاه قرآن چیست؟
- ۲) زمینه‌ها و عوامل اجتماعی تکذیب آیات الهی از دیدگاه قرآن چیست؟
- ۳) پیامدهای دنیوی تکذیب آیات الهی از دیدگاه قرآن چیست؟
- ۴) پیامدهای اخروی تکذیب آیات الهی از دیدگاه قرآن چیست؟

۴. فرضیه‌ها

۱- اعمال شخص، گناهان، وجود صفاتی مثل هواپرستی، تکبر، عناد به نظر می‌رسد از جمله عوامل فردی است که سبب تکذیب آیات خدا می‌شود.

- ۲- از قرآن چنین برداشت می شود که جهل و نادانی، دنیاگرایی، تعصب‌های قبیله‌ای، همنشینی با انسان‌های ناباب، پیروی و تقلید کورکورانه از پیشینیان، محیط زندگی، سبب تأثیرپذیری انسان از آنها می شود و زمینه فردی و اجتماعی را برای انکار آیات خدا فراهم می نماید.
- ۳- تا آنجایی که از قرآن استفاده می شود انحراف، انحطاط، سقوط تدریجی و غافلگیرانه، محرومیت از برکات آسمانی، غوطه‌وری در ظلمت و تاریکی، استدراج، مواردی از پیامدهای دنیوی دروغ پنداشتن آیات الهی است.
- ۴- با توجه به قرآن پشیمانی آخرتی، حبس عمل، محرومیت از بهشت، خلود در جهنم و... از پیامدهای اخروی انکار و تکذیب آیات خداوند است.

۵. پیشینه تحقیق

بحث تکذیب ریشه در طول تاریخ بشریت دارد که در دوره رسالت انبیای الهی مطرح بوده است چون در دوره پیامبری پیامبران خدا گروهی بودند که ساز مخالف می زدند و به سخنان و رهنمودهای فرستادگان الهی گوش نمی دادند و با توجه به زمینه‌ها و عواملی که در خودشان به وجود آورده بودند به جای یکتاپرستی و توحید سر از بت پرستی و خرافه پرستی در آورده بودند. و این روند همچنان تا این زمان ادامه دارد و هنوز انسان‌هایی در دنیا زندگی می کنند که کفر و عناد سراسر وجودشان را فرا گرفته است.

نگارنده‌ی این سطور با تبعی که در این موضوع صورت داده به این نتیجه رسیده است که تاکنون در حوزه‌ی پژوهش‌های قرآنی چنین تحقیقی با این موضوع به انجام نرسیده است گرچه ذیل آیات مربوطه در تفاسیر گوناگون بحث‌هایی انجام شده است لذا این نخستین تحقیقی است که عهده‌دار این موضوع شده است ان شاء الله که مرضی در گاه خداوند تبارک و تعالی قرار گیرد.. به همین جهت در این رساله سعی و تلاش بر آن است که بحث به صورت ریشه‌ای مورد ارزیابی قرار گیرد و به تمام زوایای انحراف و در نهایت تکذیب آیات الهی پرداخته شود.

۶. اهداف تحقیق

هدف از طرح بحث ایجاد زمینه‌های تربیتی و همچنین از بین بردن بسترهای انحرافی که سبب تکذیب آیات الهی می‌شوند و همچنین هشدار به انسان‌های مدرن امروزی که سنت‌های خداوند فقط مخصوص اقوام گذشته نبوده بلکه اگر بشر امروز هم همان شیوه‌ای را برای زندگی‌اش برگزیند که گذشتگان بدون در نظر گرفتن هدایت‌های الهی برگزیدند باید منتظر همان عواقبی باشند که اقوام گذشته در اثر سرپیچی به آن گرفتار شده‌اند و در این رساله با بیان نوع عقوبت‌هایی که منکران در دنیا و آخرت به آن گرفتار شده یا خواهند شد در واقع به صدا درآوردن زنگ خطری است که گوش‌های شنوا را متنبه سازد. قرآن هم با بیان سرگذشت تلخ آن‌ها سعی در تذکر و بیدار کردن انسانها دارد. تا انسان به واسطه شنیدن این سرگذشت‌ها و تجربیاتی که دیگران داشته‌اند راه درست زندگی کردن را بیاموزد. و از خواب غفلت بیدار گردد.

روش تحقیق

این تحقیق به روش کتابخانه‌ای تدوین شده است.

گفتار دوم: واژه‌شناسی

مناسب است در ابتدای بحث برای واضح شدن عنوان‌ها و همچنین به خاطر اشتراک استعمال الفاظ، برخی از مهم‌ترین واژه‌هایی که در این رساله به کار رفته است از قبیل: تکذیب، آیات و جحد را موردشناسایی قرار دهیم.

۱- تکذیب

معنای تکذیب

کذب:

(بر وزن وزر، و کتف) دروغ گفتن. صحاح و قاموس و اقرب الموارد و غیره هر دو وزن را مصدر گفته‌اند ولی استعمال قرآن نشان می‌دهد که کذب (بر وزن وزر) مصدر است مثل **وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ**^۱

و کذب (بر وزن کتف) اسم مصدر است بمعنی دروغ مثل **يَقْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ**^۲ چون کذب مفعول یفترون است لذا اسم است نه مصدر یعنی بر خدا دروغ می‌بندند. و اگر تنزل کنیم باید بگوئیم:

کذب (بر وزن کتف) با آنکه مصدر است در قرآن پیوسته بمعنی مفعول (مکذوب فیه) آمده علی هذا معنی آیه فوق چنین است که بر خدا شیء مکذوب فیه نسبت می‌دهند **وَ جَاءُ عَلَى قَمِيصِهِ بَدَمٍ كَذِبٍ**^۳. یعنی بر پیراهن یوسف خون دروغ و مکذوب فیه آوردند (خون دیگری بود بدروغ گفتند: خون یوسف است).

کذب (بر وزن وزر) یکبار و کذب (بر وزن کتف) سی و دو بار در قرآن مجید آمده است.

^۱ - غافر/ ۲۸

^۲ - نساء/ ۵۰

^۳ - یوسف/ ۱۸

«کذب» را در این آیه (ما كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى^۱) با تشدید و تخفیف هر دو خوانده‌اند در قرآن با تخفیف است فاعل «رأى» ظاهراً حضرت رسول صلی الله علیه و آله است نه فؤاد اگر با تشدید بخوانیم معنی چنین میشود:

قلب آنحضرت آنچه را که با چشم دید تکذیب نکرد و اگر با تخفیف بخوانیم شاید آن بمعنی خطا باشد مثل «ما فی سمعه کذب» یعنی در شنیدنش خطا نیست در اینصورت معنی آیه چنین است: قلب خطا نکرد در آنچه دید، در تفسیر جلالین کذب را انکار معنی کرده است.

تکذیب: آنست که دیگری را بدروغ نسبت دهی و بگوئی: دروغ میگوئی چنانکه در صحاح گفته یا به معنی نسبت کذب و انکار است، ظاهراً در انسان به معنی اول است مثل كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحِ الْمُرْسَلِينَ^۲ و در غیر انسان به معنی نسبت دروغ، نحو وَ كَذَّبَ بِهٖ قَوْمُكَ وَ هُوَ الْحَقُّ^۳. قوم تو قرآن را بدروغ نسبت دادند حال آنکه آن حق است.^۴

تکذیب: مصدر باب تفعیل از کذب به معنی انکار کردن، دروغ {دروغگو} انگاشتن است. و گاهی از تکذیب به اهانت نیز تعبیر می‌شود که به معنی خوار داشتن و سبک کردن کسی است. مشتقات واژه تکذیب در قرآن بسیار آمده است.^۵ که به بعضی از آیات آن در ذیلاشاره میگردد. «كذَّبُوا بِآيَاتِنَا» آیات ما را دروغ پنداشتند.

«رَبِّ أَنْصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ^۶». (نوح) گفت: «پروردگارا! مرا در برابر تکذیبهای آنان یاری کن!»

«بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ^۷» آنها حق را هنگامی که به سراغشان آمد تکذیب کردند.

«كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا^۸» پیش از آنها قوم نوح تکذیب کردند، (آری) بنده ما

(نوح) را تکذیب کردند.

«كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ^۹» قوم «ثمود» و «عاد» عذاب کوبنده الهی را انکار کردند

۱- نجم/۱۱

۲- شعراء/۱۰۵

۳- انعام/۶۶

۴- سیدعلی اکبر قرشی، قاموس قرآن (تهران: انتشارات دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۷)، ج ۶، ص ۹۸.

۵- بهاءالدین خرمشاهی، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی (تهران: انتشارات دوستان، ۱۳۷۷)، ج ۱، ص ۸۰۵.

۶- بقره/۳۹

۷- مؤمنون/۲۶

۸- ق/۵

۹- قمر/۹

وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودٌ^۲ «اگر تو را تکذیب کنند، (امر تازه‌ای نیست؛) پیش از آنها قوم نوح و عاد و ثمود (پیامبرانشان را) تکذیب کردند.
 «وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»^۳ اگر تو را تکذیب کنند (عجیب نیست)؛ کسانی که پیش از آنان بودند (نیز پیامبران خود را) تکذیب کردند.

۲- آیات (آیه)

آیه به معنای: علامت، نشانه، عبرت، دلیل، معجزه. در متن قرآن همه‌ی این معانی را می‌توان یافت. ناگفته نماند معنای اصلی و حقیقی آیه، همان علامت و نشانه است چنانکه در قاموس و مفردات تصریح شده، معانی دیگر که ذکر شد همه با معنای اصلی قابل جمع‌اند، و بقسمتی از کلمات قرآن که از محلی آغاز و به مقطعی ختم می‌شود آیه گوئیم زیرا که آن از نشانه‌های خداوند است و بشر از آوردن نظیر آن عاجز است، موجودات عالم را از آن جهت آیات خدا می‌گوئیم که نشانه‌های وجود خدا و صفات او هستند.^۴

همچنین آیه را گفته‌اند: یعنی علامت ظاهر و آشکار، و حقیقت معنی آیه برای چیز ظاهری است که ملازم چیز دیگری است که ظاهر نیست و آیه و علامت و اثرش آن را روشن و معین می‌کند، پس وقتی درک‌کننده یا مدرکی، ظاهر یکی از آنها را (ظاهر شیء و لوازم آن شیء) را دانست و درک کرد. ذات و چیز دیگری را که درک نکرده بود به وسیله آن آیه و اثر درک می‌کند زیرا حکم هر دو مساوی است و این موضوع در محسوسات و معقولات بخوبی روشن است، پس کسی که علت ملازمه‌ی نشانی و علامت را برای راهیابی در جایی یا چیزی شناخت و دانست که آن نشانه یعنی علامت و علم برای چیزی است و سپس نشانی را یافت، می‌فهمد که بوسیله آن علامت و راهنما راه پیدا می‌شود، و همین‌طور اگر دست‌افزار یا مصنوعی را یافت می‌داند که برای آن شیء مصنوع بناچار بایستی سازنده و صانعی باشد.

۱- حاقه / ۴.

۲- حج / ۴۲.

۳- فاطر/ ۲۵.

۴- سید علی اکبر، قرشی، پیشین، ج ۱، ۱۴۶-۱۴۵.

اشتقاق آیه یا از آی است که در آن صورت آیه همان چیزی است که مفهوم-آیا- را بیان می‌کند، و صحیح اینست که- آیه- مشتق از- یأیی یعنی درنگ کردن و استوار ماندن بر چیزی و یا از تأی- یعنی مدارا کن. گرفته شده، و یا از- اوی- یعنی بر او وارد شد و به او پناه برد. به ساختمان و بنای مرتفع نیز- آیه- گویند مانند (أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ) ^۱ (یعنی آیا بر بلندبها، بناهای مرتفع برای لهو و لعب می‌سازید) و بهر جمله از قرآن که دلالت بر حکمی داشته باشد- آیه- گویند خواه فصلی یا فصولی از سوره قرآن باشد و یا هر کلامی از قرآن که فصلی را از فصل دیگر لفظاً جدا کند، بنابر این سوره قرآن به اعتبار آیاتی است که در آن سوره‌ها در نظر گرفته شده است. ^۲

کاربردهای آیه در قرآن

آیه به معانی مختلفی بکار رفته است که با استفاده از آیات قرآن به آنها اشاره می‌شود. در آیهی «سَلِّ بِنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ» ^۳ از بنی اسرائیل بپرس: «چه اندازه نشانه‌های روشن به آنها دادیم؟» مراد از آیه معجزه است و در آیهی «إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ» ^۴ و پیامبرشان به آنها گفت: «نشانه و دلیل حکومت او، این است که (صندوق عهد) به سوی شما خواهد آمد. به معنی دلیل است، و در آیه کریمه‌ی «فَأَلْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً» ^۵ ولی امروز، بدنت را (از آب) نجات می‌دهیم، تا عبرتی برای آیندگان باشی! منظور از آن عبرت است و در آیه «مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ» ^۶ که قسمتی از آن، آیات «محکم» [= صریح و روشن] است؛ که اساس این کتاب می‌باشد. مراد، آیات قرآن است.

۱- شعراء/۱۲۸.

۲- سید غلامرضا خسروی حسینی، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن (تهران: انتشارات مرتضوی، ۱۳۷۵)، ج ۱، ص ۲۲۹.

۳- بقره/۲۱۱.

۴- بقره/۲۴۸.

۵- یونس/۹۲.

۶- آل عمران/۷.

و در آیه کریمه «أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ»^۱ به معنای عمارت آمده است. یعنی در هر مکان بلند عمارتی به بیهوده‌سری بنا می‌کنید؟^۲

مفهوم "آیت" و اقسام آیات الهی

آیات الهی بنا بر آنچه که در کتاب الهی، قرآن مطرح شده است به دو دسته تقسیم‌بندی شده است که از آن به آیات آفاقی و انفسی یاد شده است.

و بنا بر این کلمه آیت مفهومی دارد که دارای شدت و ضعف است، بعضی از آیات در آیت بودن اثر بیشتری دارند، و بعضی اثر کمتری، هم چنان که از آیه: (لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى)^۳، او در آن جا از آیات بزرگ پروردگارش را دید نیز بر می‌آید، که بعضی آیات از بعضی دیگر در آیت بودن بزرگ‌تر است.

از سوی دیگر بعضی از آیات در آیت بودن تنها یک جهت دارند، یعنی از یک جهت نمایشگر و یاد آورنده صانع خویشند، و بعضی از آیات دارای جهات بسیارند، و چون چنین است نسخ آیت نیز دو جور است، یکی نسخ آن بهمان یک جهتی که دارد، و مثل اینکه بکلی آن را نابود کند، و یکی اینکه آیتی را که از چند جهت آیت است، از یک جهت نسخ کند، و جهات دیگرش را بآیت بودن باقی بگذارد، مانند آیات قرآنی، که هم از نظر بلاغت، آیت و معجزه است، و هم از نظر حکم، آن گاه جهت حکمی آن را نسخ کند، و جهت دیگرش هم چنان آیت باشد.^۴

اما مراد از آیاتی که در این جا مطرح شده است در قرآن دارای مصادیق فراوانی است که به آیات آفاقی و انفسی از آنها نام برده شده است که خود مبحث گسترده‌ای است که قصد پرداختن به آن را نداریم بلکه فقط آیاتی را که مورد انکار و تکذیب از جانب برخی انسان‌ها در دوران قبل و در حال حاضر قرار گرفته‌اند را در فصل جداگانه‌ای مورد بحث قرار خواهیم داد. اما مراد از

۱- شعراء/۱۲۸

۲- سید غلامرضا خسروی حسینی، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، پیشین، ج ۱، ص ۱۴۸.

۳- نجم/۱۸.

۴- سید غلامرضا خسروی حسینی، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، پیشین، ج ۱، ص ۲۳۰-۲۲۹.

تکذیب آیات، یعنی نپذیرفتن نشانه‌های الهی که به وسیله پیامبران برای هدایت انسان‌ها آورده شده است.

۳- جحد

جحد به معنای انکار و تکذیب و دروغ‌گویی است و در قرآن مکرراً در کنار واژه تکذیب و یا به جای آن استعمال شده است. از جمله در سوره عنکبوت می‌فرماید: «وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ»^۱ یعنی اینکه ستیز و خیرگی نمی‌کنند در مقابل آیات ما جز کسانی که کافر هستند؛ یا در همین سوره در آیه دیگری می‌فرماید: «وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ»^۲ که در اینجا واژه ظلم به جای کفر نهشته است. در سوره فصلت می‌فرماید: «وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ»^۳ و در سوره انعام خطاب به رسول خدا(ص) می‌فرماید می‌دانم آنچه [این کفار] می‌گویند، اندوهگینت می‌کند، اما اینها با تو طرف نیستند و بلکه آیات مرا انکار می‌کنند [و لذا حسابشان با ماست] «فَأَنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ، وَ لَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ»^۴.

در قاموس هم درباره جحد این چنین گفته شده است:

جحد

انکار با علم (صحاح) وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا آیات ما را از روی ظلم و سرکشی انکار و تکذیب کردند ولی دل‌هایشان بآنها یقین داشت.

این آیه یکی از مشکلات مهم را حل می‌کند و آن اینکه آدمی از لحاظ عقل و منطق و دلیل بمطلبی یقین می‌کند ولی در مقام تسلیم قلبی بآنچه یقین کرده تسلیم نمی‌شود و انکار می‌کند مثلاً معاویه بحقانیت امیر المؤمنین علیه السلام یقین داشت ولی تسلیم نمیشد و اقرار نمیکرد و آنرا انکار می‌نمود.

۱- عنکبوت/۴۷.

۲- عنکبوت/۴۹.

۳- فصلت/۱۵.

۴- انعام/۳۳.

۵- نمل/۱۴.

شیطان بخدا یقین داشت، و می گفت «رَبِّ بِمَا أَعُوَيْتَنِي»... «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ...» بروز قیامت هم عقیده داشت و می گفت أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ به پیامبران نیز معتقد بود و می گفت إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ و می دانست که مخلصینی از بندگان خواهند بود، اما با همه اینها سر تسلیم نداشت و خدا درباره او فرمود أَبِي وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ^۱ و نیز فرموده: كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ^۲ و در قرآن بجا و تابعانش وعده آتش داده شده است. علت این همه بدبختی فقط امتناع و عدم تسلیم بود. یعنی بآنچه یقین داشت تسلیم نشد بلکه تکبر ورزید.

روح مطلب در اینجا است که کفار میدانند و تسلیم نمیشوند و روی اغراضی حق را انکار میکنند و «أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ». و قَالِيَوْمَ نَسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ^۳ کلمه ما عطف است بجای «کما» و تقدیر آن «کما کانوا بآیاتنا...» است و هر دو «ما» به معنی مصدراند. و خلاصه جحد آن است که انسان دانسته خود را انکار کند و تسلیم نشود^۴

فرق بین انکار و جحد

همانا جحد اخص از انکار است و اینکه جحد انکار شی ظاهری است که با توجه به اینکه آیات و نشانه های الهی روشن و مبین هستند که خداوند متعال در آیه (بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ) به این نوع جحد اشاره می کند. و خداوند متعال در رابطه با انکار می فرماید: (يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا) پس در این جا انکار را برای نعمت قرار داد برای اینکه نعمت مخفی است. و جایز است که گفته شود جحد انکار شیئی است با علم به آن و شاهد آن قول خداوند تعالی است که می فرماید: (وَ جَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ) جحد انکار با یقین به آن است و خود انکار می تواند با علم یا بدون علم باشد.^۵

۱- بقره/۳۴.

۲- کهف/۵۰.

۳- اعراف/۵۱.

۴- سیدعلی اکبر قرشی، قاموس قرآن، پیشین، ج ۲ صص ۱۹-۱۸.

۵- حسن بن عبدالله عسکری، الفروق فی اللغة (ابی جا: [ابی نا]، ۳۹۰ ق)، صص ۳۸-۳۷.

مواردی که در این قسمت مورد بررسی قرار گرفت جزو مهم‌ترین کلماتی است که در روند این تحقیق به طور گسترده از آنها استفاده می‌شود.

فصل دوّم:

موارد تکذیب شده از سوی مخالفان

با توجه به جایگاه بالایی که بحث زمینه‌ها و عوامل تکذیب آیات خدا دارد قبل از ورود به بحث لازم است مواردی که از سوی مخالفان تکذیب شده‌اند مورد بررسی قرار گیرند لذا آنچه که در این فصل مورد بحث واقع خواهد شد مواردی است که توسط مکذبین، مورد تکذیب واقع شده است که در قرآن به موارد گوناگون از آنها اشاره شده است و با توجه به تفاسیر مختلف به ذکر آنها و آیات مورد نظر می‌پردازیم. ابتدا در مورد خود تکذیب و انکار کلی آیات خدا، شواهدی را از قرآن کریم می‌آوریم و بعد مصداق‌های تکذیب و انکار را بررسی می‌نماییم. از آیاتی که تکذیب را به طور کلی بیان کرده‌اند به سه مورد از باب نمونه اشاره می‌کنیم. در سوره اعراف طی چند آیه در رابطه با این امر سخن گفته شده است. که خداوند متعال می‌فرماید:

وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ^۱.

و کسانی که آیت، و دینار رستخیزی را تکذیب (و انکار) کنند، اعمالشان نابود می‌گردد؛ آلی جز آنچه را عمل می‌کردند پاداش داده می‌شوند؟!

و در آیات دیگری از همین سوره خداوند متعال می‌فرماید:

يُلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

سواءً مَثَلًا الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ أَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ^۲ مثل او همچون سگ (هار) است که اگر به او حمله کنی، دهانش را باز، و زبانش را برون می‌آورد، و اگر او را به حال خود واگذاری، باز همین کار را می‌کند؛ (گویی چنان تشنه دنیاپرستی است که هرگز سیراب نمی‌شود!) (این مثل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند؛ این داستانها را (برای آنها) بازگو کن، شاید بیندیشند (و بیدار شوند)!

چه بد مثلی دارند گروهی که آیات ما را تکذیب کردند؛ و آنها تنها به خودشان ستم

می‌نمودند!

۱- اعراف/۱۴۷.

۲- اعراف/۱۷۷-۱۷۶.

در مرحله بعد آیاتی به عنوان نمونه ذکر می‌گردد که با عبارتهای دیگری از تکذیب و انکار آیات توسط کفار سخن گفته است.

انکار (جحد) آیات الهی

همان گونه که در واژه شناسی بیان شد جحد به معنای کفر و تکذیب و دروغگویی است و در قرآن مکرر در کنار واژه تکذیب و یا به جای آن استعمال شده است. از جمله در سوره عنکبوت می‌فرماید: «وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ»^۱ یعنی اینکه ستیز و خیرگی نمی‌کنند در مقابل آیات ما جز کسانی که کافر هستند؛ یا در همین سوره در آیه دیگری می‌فرماید: «وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ»^۲ که در اینجا واژه ظلم به جای کفر نهشته است. در سوره فصلت می‌فرماید: «وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ»^۳ و در سوره انعام خطاب به رسول خدا (ص) می‌فرماید می‌دانم آنچه [این کفار] می‌گویند، اندوهگینت می‌کند، اما اینها با تو طرف نیستند و بلکه آیات مرا انکار می‌کنند [و لذا حسابشان با ماست] «فَأِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ، وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ»^۴.

قبل از ورود به بحث، به طور خلاصه مواردی را که مورد انکار واقع شدند را ذکر می‌نماییم. که چه چیزهایی آیات الهی به شمار می‌رفتند و از طرف مکذبین مورد تکذیب واقع شدند. همان گونه که می‌دانیم آیات الهی انبیاء هستند که آنها را تکذیب کردند و کذاب و ساحر و مجنون دانستند و اوصیاء و ائمه اطهار (علیهم السلام) هستند که انکار وصایت آنها را نمودند و قرآن است که او را محجور قرار دادند چنانچه از قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: "وقال الرسول يا رب إن قومي اتخذوا هذا القرآن مهجورا؛ پیامبر گفت: پروردگارا! قوم من این قرآن را رها کردند، و دستورات و احکام الهی است که تغییر دادند و منکر شدند که این جمله دلالت دارد و شامل همه طبقات کفار و مخالفین و اهل بدعتها و منکرین پاره ای از احکام الهی می‌شود که تماما

۱- عنکبوت/۴۷.

۲- عنکبوت/۴۹.

۳- فصلت/۱۵.

۴- انعام/۳۳.

۵- فرقان/۳۰.

تکذیب آیات الهی را کردند و بسیاری از موارد دیگر که با استناد به آیات قرآن به بررسی آنها می‌پردازیم.

۱- تکذیب خدا

در ابتدا از مهم‌ترین بخش که انکار و تکذیب خالق است شروع به بررسی می‌نماییم. که درباره این مطلب در قرآن آیاتی وجود دارد که دلالت می‌کند بر این که برخی از انسانها خداوند متعال را انکار و تکذیب می‌کردند. مثل آیه‌ای که سخن از قوم عاد می‌گوید.

و در روز رستاخیز گفته می‌شود: بدانید که قوم عاد پروردگارش را انکار کردند. وَ اتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَّا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَّا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ^۱

آنان، در این دنیا و روز قیامت، لعنت (و نام ننگ عنی) بدنبال دارند! بدان عی «عاد» نسبت به پروردگارش کفر ورزیدند! دور باد «عاد» - قوم هود- (از رحمت خدا، و خبی و سعادت)!

این آیه را برخی از مفسرین این گونه بیان نموده‌اند. که آنان پروردگارش را انکار نمودند مثل اینکه آنان از دهریه بودند، کسانی که محسوسات را می‌دیدند و معقولات را نمی‌دیدند و هر حادثه‌ای را به طبیعت نسبت می‌دادند.^۲

دوری آنها از رحمت و تفضلات الهی بزوال نعم دنیوی و هلاکت آنها و زوال نعم اخروی و عذاب الیم همیشگی است. که اینها اقوام هود بودند و انتساب نسبی داشتند با او، ولی خود را از قابلیت انداختند و مستحق همه نوع عذاب شدند زیرا قابلیت فرع ایمان و تقوی و عمل صالح است و از همه اینها کناره‌گیری کردند و دور شدند.^۳

به طور کلی چون براساس آیات قرآن اطاعت پیامبر در کنار اطاعت خداوند قرار گرفته است که قرآن آن را اینگونه بیان می‌فرماید:

۱- هود/۶۰.

۲ - اسماعیل حقی بروسوی، روح البیان، (بیروت، دارالفکر، بی تا) ج ۴، ص ۱۵۱

۳- سید عبدالحسین طیب، اُطیب البیان فی تفسیر القرآن (تهران: انتشارات اسلام، ۱۳۷۸)، ج ۷، ص ۷۵؛ احمدعلی بابایی، برگزیده تفسیر نمونه، چاپ سیزدهم (تهران: دارالکتب الاسلامی، ۱۳۸۲)، ج ۲، ص ۳۵۶.

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ^۱ و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، (در روز رستاخیز)، همنشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده است.

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ.^۲ کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است.
وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ^۳ و هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت کند، و از خدا بترسد و از مخالفت فرمانش بپرهیزد، چنین کسانی همان پیروزمندان واقعی هستند!

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً^۴ و هر کس اطاعت خدا و رسولش کند، به رستگاری (و پیروزی) عظیمی دست یافته است!

سپس قرآن سرپیچی از پیامبر و رسول خدا را به کفر توصیف می کند و می فرماید:
قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ^۵ بگو: «از خدا و فرستاده (او)، اطاعت کنید! و اگر سرپیچی کنید، خداوند کافران را دوست نمی دارد.»

بنابراین قرآن تکذیب پیامبر را تکذیب خدا و انکار آیاتش می داند و می فرماید:
قَدْ نَعَلِمُ إِنَّهُ لَيَحْزَنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ^۶
ما می دانیم که گفتار آنها، تو را غمگین می کند؛ ولی (غم مخور! و بدان که) آنها تو را تکذیب نمی کنند؛ بلکه ظالمان، آیات خدا را انکار می نمایند.

آیت الله سبحانی (دام ظلّه) در ذیل این آیات چنین می فرماید: بنابراین تکذیب قرآن و تکذیب پیامبر بلکه تکذیب هر شخص یا هر چیزی که ارتباط مسلمی با خدا داشته باشد در حقیقت تکذیب خدای تعالی است.^۷

۱- نساء/۶۹.

۲- نساء/۸۰.

۳- نور/۵۲.

۴- احزاب/۷۱.

۵- آل عمران/۳۲.

۶- انعام/۳۳.

۷- جعفر سبحانی، مفاهیم القرآن (قم: نشر موسسه امام صادق(ع)، ۱۳۸۵)، ج ۱، ص ۶۳۹.

۲- تکذیب رسل (پیامبران)

پس از خدا نوبت به پیامبران عظیم الشان خداوند می‌رسد که یکی پس از دیگری مورد تکذیب اقوام گذشته، و همه مورد تکذیب جمع زیادی از انسان‌های نسل حاضر، قرار گرفته و می‌گیرند. بدیهی است تکذیب پیامبران الهی نیز، مانند تکذیب خود خداوند، از پست‌ترین اوصاف کفار و مشرکین در هر عصر و زمانی است. آیات قرآنی در این زمینه فراوان است که که در ابتدا آیات را ذکر می‌نمائیم بعد بطور نمونه چند آیه را مورد بررسی قرار می‌دهیم اما آیاتی که بصورت مستقیم تکذیب رسولان را مطرح نموده است به شرح ذیل است.

1- وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَفَقَيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ^۱

ما به موسی کتاب (تورات) دادیم؛ و بعد از او، پطمبرانی پشت سر هم فرستادیم؛ و به عیسی بن مریم دلائی روشن دادیم؛ و او را به وسیله روح القدس تأیید کردیم. آلی چرینی نخواست که هر زمان، پطمبری چینی بر خلاف هوای نفس شما آورد، در برابر او تکبر کرد (و از ایمان آوردن به او خودداری نمودیم)؛ پس عده‌ای را تکذیب کرده، و جمعی را به قتل رساندیم؟!

۲- فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ^۲

پس (اگر اینی بهانه جویند)، تو را تکذیب کنند، (چینی تازه‌ای نخواست؛) رسولان پیش از تو (نسخ) تکذیب شدند؛ پطمبرانی که دلائی آشکار، و نوشته‌های معنی و محکم، و کتاب روشن‌بخش آورده بودند.

۳- يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزَنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوْتِينَا هَذَا فَخُدُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتُوهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ

۳

^۱ - بقره/۸۷

^۲ - آل عمران/۱۸۴

^۳ - مائده/۴۱

ای فرستاده (خدا)! آنها که در مسری کفر شتاب می کنند و با زبان می گویند: «ایمان آوردیم» و قلب آنها ایمان نکلورده، تو را اندوهگین نساژند! و (همچنین) گروهی از یهودکن که خوب به سخنان تو گوش می دهند، تا دستاویزی برای تکذیب تو نیهند؛ آنها جاسوسان گروه دیگری هستند که خودشان نزد تو نکلورده اند؛ آنها سخنان را از مفهوم اصلش تحریف می کنند، و (به یکی دیگر) می گویند: «اگر این (که ما می خواهیم) به شما داده شد (و محمد بر طبق خواسته شما داوری کرد)، بپذیر، و گرنه (از او) دوری کن!» (ولی) کسی را که خدا (بر اثر گناهان پی در پی او) بخواهد مجازات کند، قادر به دفاع از او نیستی؛ آنها کسانی هستند که خدا نخواسته دلهاشان را پاک کند؛ در دنیای سوایی، و در آخرت مجازات بزرگی نصیبشان خواهد شد.

۴- لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا قُلْنَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَ فَرِيقًا يَقْتُلُونَ^۱

ما از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم؛ و رسولانی به سوی آنها فرستادیم؛ (ولی) هر زمان پیامبری حکمی بر خلاف هوسها و دلخواه آنها می آورد، عده ای را تکذیب می کردند؛ و عده ای را می کشتند.

۵- قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزَنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَ لَكِنَّ الظَّالِمِينَ بآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ما می دانیم که گفتار آنها، تو را غمگین می کند؛ ولی (غم مخور! و بدان که) آنها تو را تکذیب نمی کنند؛ بلکه ظالمان، آیت خدا را انکار می نمایند.

۶- وَ لَقَدْ كَذَّبْتَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبْرُوا عَلَيَّ مَا كَذَّبُوا وَ أَوْدُوا حَتَّى آتَاهُمْ نَصْرُنَا وَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَ لَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيِّ الْمُرْسَلِينَ^۲

پیش از تو نیکو پیامبرانی تکذیب شدند؛ و در برابر تکذیبها، صبر و استقامت کردند؛ و (در این راه)، آزار دیدند، تا هنگامی که طاری ما به آنها رسید. (تو نیکو چرین باش! و این، یکی از سنتهای الهی است)؛ و هیچ چیزی نمی تواند سنن خدا را تغییر دهد؛ و اخبار پیامبران به تو رسیده است.

۷- فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَ لَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ^۳

^۱ - مائده/۷۰

^۲ انعام/۳۳

^۳ - همان/۱۴۷

اگر تو را تکذیب کنند (و ابن حقیق را نپذیرند)، به آنها بگو: «پروردگار شما، رحمت گسترده‌ای دارد؛ اما مجازات او هم از مجرمان دفع شدن نیست!» (و اگر ادامه دهی کفر شما حتمی است)

۸- الَّذِينَ كَذَبُوا شُعْبًا كَانُوا لَمْ يَعْنُوا فِيهَا الَّذِينَ كَذَبُوا شُعْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ^۱

آنها که شعب را تکذیب کردند، (آنچنان نابود شدند که) گوی هرگز در آن (خانه‌ها) سکونت نداشتند! آنها که شعب را تکذیب کردند، زطنکار بودند!

۹- وَإِنْ كَذَبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلكُمْ عَمَلِكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ^۲

و اگر تو را تکذیب کردند، بگو: «عمل من برای من، و عمل شما برای شماست! شما از آنچه من انجام می‌دهم بی‌خاری و من (تق) از آنچه شما انجام می‌دهی بی‌خارم!»

۱۰- وَلَقَدْ كَذَبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ^۳

و «اصحاب حجر» [= قوم ثمود] پطمبران را تکذیب کردند!

۱۱- وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ^۴

پطمبری از خودشان به سراغ آنها آمد، او را تکذیب کردند؛ از ابن رو عذاب الهی آنها را فراگرفت در حالی که ظالم بودند!

۱۲- وَإِنْ يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَنُودُ^۵

اگر تو را تکذیب کنند، (امر تازه‌ای نیست)؛ پیش از آنها قوم نوح و عاد و ثمود (پطمبرانشان را) تکذیب کردند

13- ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَىٰ كُلًّا مَّا جَاءَ أُمَّةً رَّسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ

أَحَادِيثَ فَبَعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ^۶

۱- اعراف/۹۲

۲- یونس/۴۱

۳- حجر/۸۰

۴- نحل/۱۱۳

۵- حج/۴۲

۶- مومنون/۴۴

سپس رسولان خود را یکی پس از دیگری فرستادیم؛ هر زمان رسولی برای (هدایت) قومی می‌آمد، او را تکذیب می‌کردند؛ ولی ما این امت‌های سرکش را یکی پس از دیگری هلاک نمودیم، و آنها را احادیثی قرار دادیم (چنان محو شدند که تنها نام و گفتگویی از آنان باقی ماند). دور باد (از رحمت خدا) قومی که ایمان نمی‌آورند!

۱۴- وَقَوْمٌ نُوحٍ لَمَّا كَذَبُوا الرُّسُلَ أَعْرَفْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِنَاسٍ آيَةً وَاعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا^۱
و قوم نوح را هنگامی که رسولان (ما) را تکذیب کردند غرق نمودیم، و آنان را درس عبرتی برای مردم قرار دادیم؛ و برای ستمگران عذاب دردناکی فراهم ساخته‌ایم!

۱۵- كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحِ الْمُرْسَلِينَ^۲

قوم نوح رسولان را تکذیب کردند،

۱۶- كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ^۳

قوم عاد (نفر) رسولان (خدا) را تکذیب کردند،

۱۷- فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ^۴

آنان هود را تکذیب کردند، ما هم نابودشان کردیم؛ و در این، آیت و نشانه‌ای است (برای آگاهان)؛ ولی بیشتر آنان مؤمن نبودند!

۱۸- كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ^۵

قوم ثمود رسولان (خدا) را تکذیب کردند،

۱۹- كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ^۶

قوم لوط فرستادگان (خدا) را تکذیب کردند،

اینها آیاتی است که خداوند متعال درباره تکذیب رسولان از جانب اقوامشان، در قرآن بیان

نموده است. با توجه به این آیات همه رسولان الهی مورد تکذیب قرار گرفته‌اند.

^۱- فرقان/۳۷

^۲- شعراء/۱۰۵

^۳- همان/۱۲۳

^۴- همان/۱۳۹

^۵- همان/۱۴۱

^۶- همان/۱۶۰

البته کفار برای تکذیب خودشان، به گمان افکار کوچک خود، در این زمینه ابهامات و استدلال‌هایی را نیز مطرح می‌نمودند، از جمله اینکه چرا آیه‌ای از آیات الهی (کرامات و معجزات) بر پیغمبر نازل نمی‌شود: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ»^۱ کسانی که کافر شدند می‌گویند: «چرا آیه (و معجزه) ای از پروردگارش بر او نازل نشده است.

و یا به صورت جمع (آیات) در سوره عنکبوت آمده است: «وَقَالُوا لَوْ لَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ»^۲ گفتند: «چرا معجزاتی از سوی پروردگارش بر او نازل نشده؟!»

که خداوند در سوره رعد پاسخ می‌دهد که:

«وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»^۳؛ و هیچ رسولی نمی‌توانست (از پیش خود) معجزه‌ای بظهورد، مگر بفرمان و اذن خدا.

و یا اینکه چرا فرشته‌ای همراه پیامبر (ص) نیست: «لَوْ لَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا»^۴ چرا فرشته‌ای بر او نازل نشده که همراه وی مردم را انداز کند (و گواه صدق دعوی او باشد)؟!

و یا اینکه چرا باغ و گنج ندارد: «أَوْ يُنْفِقُ إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا»^۵ یا گنجی (از آسمان) برای او فرستاده شود، بی‌باغی داشته باشد که از (میوه) آن بخورد.

و در آخر این اشکال که چرا پیامبر (ص) هم بشری از جنس ما است؟ «فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ»^۶ جمعیت اشرافی (و مغرور) از قوم نوح که کافر بودند گفتند: «این مرد جز بشری همچون شما نیست،

ایرادی که از زبان ملاء قوم نوح در چندین جای این سوره تکرار می‌شود (آیات ۳۳، ۴۶ و).

در سوره فرقان، این ایراد تفصیل بیشتری پیدا کرده و می‌فرماید: «وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ

الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ»^۷، یعنی این چگونه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازارها راه

۱- رعد / ۲۷.

۲- عنکبوت / ۵۰.

۳- رعد / ۳۸.

۴- فرقان / ۷.

۵- فرقان / ۸.

۶- مؤمنون / ۲۴.

۷- فرقان / ۷.

می‌رود؟! که خداوند هم در آیه ۲۰ همین سوره پاسخ می‌دهد که همه پیامبران قبلی چنین بودند و غذا می‌خوردند و در کوچه و بازار راه می‌رفتند. جالب است که این ایرادها از زبان کسانی است که برای خدا جسمانیت قائل بودند و می‌خواستند حق باری تعالی را ببینند مطرح می‌شد: «وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةَ أَوْ نَرَى رَبَّنَا؟»^۱، و کسانی که ام‌یدی به دیدار ما ندارند (و رستاخیزی را انکار می‌کنند) گفتند: «چرا فرشتگان بر ما نازل نشدند و بی‌پروردگاران را با چشم خود نمی‌بینیم».

یعنی از یک طرف معترض بودند که چرا پیغمبر(ص) جسمانیت دارد و غذا می‌خورد و راه می‌رود و از طرف دیگر مدعی بودند که چرا خداوند جسمانیت ندارد و ما او را نمی‌بینیم!^۲

نتیجه‌گیری

براساس آیات قرآن همه پیامبرانی که از جانب پروردگار متعال برای هدایت انسانها فرستاده شده بودند که به عنوان آیه ای از آیات خداوند محسوب می‌شدند، مورد انکار و تکذیب قرار گرفتند. حتی در بعضی موارد فقط به آن اکتفا نمی‌کردند بلکه فرستاده الهی را تمسخر می‌کردند و مورد اذیت و آزار قرار می‌دادند که این موارد هم در قرآن نسبت به پیامبران آمده است و هم در روایات و تاریخ نسبت به ائمه اطهار که علاوه بر انکار وصایت آن بزرگواران آنها را مورد اذیت و آزار و شکنجه قرار می‌دادند و آنها را به شهادت می‌رساندند. که تاریخ بشریت گواه بر این اعمال و رفتارهاست.

۳- تکذیب کتب الهی

طبیعی است که حاصل تکذیب خداوند جل جلاله و رسولان الهی چیزی جز تکذیب کتاب‌های آسمانی نخواهد بود، مطلبی که در قرآن چندین بار مورد اشاره قرار گرفته است. در این باره، در سوره سبأ، از قول کفار می‌فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ

۱- فرقان / ۲۱.

۲- عبدالرحیم گواهی، در آمدی بر تاریخ ادیان در قرآن (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۹)، صص ۳۲۱-۳۲۰.

يَدَيْهِ^۱، كَفَّارِ كَفْتَنَد: نه به این قرآن ایمان می آوریم و نه به کتاب‌هایی که ادعا می کنید از آسمان نازل شده‌اند، یا کتاب‌هایی که بر رسالت تو دلالت می کنند.^۲

یعنی نه به این قرآن ایمان می آوریم و نه به تورات و انجیل که قبلاً بوده‌اند.

خداوند متعال برای هدایت بشر علاوه بر ارسال رسولان با آنها کتاب‌هایی که حاوی دستورالعمل زندگی انسانهاست نیز فرستاده است. اما انسان‌هایی که درباره این کتاب‌های الهی کمترین فکر و تدبری نمی کردند اقدام به تکذیب آنها می نمودند.

الف- تورات

در سوره جمعه اشاره به تکذیب تورات از جانب یهودیان نموده است که مفسران در ذیل این آیه « كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا^۳ » می فرمایند:

و منظور از اینکه فرمود: " مثل آنهایی که تورات بر آنان تحمیل شد " به شهادت سیاق این است که تورات به آنان تعلیم داده شد. و مراد از اینکه فرمود " ولی آن را حمل نکردند " این است که به آن عمل نکردند، ذیل آیه هم که می فرماید « بِسُّمِّ مَثَلِ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ » مؤید و شاهد بر این معنا است. و منظور از " کسانی که تورات تحمیلشان شد ولی آن را حمل نکردند " یهودیانی است که خدا تورات را بر پیامبر آنان موسی (ع) نازل کرد و او معارف و شرایع آن را تعلیمشان داد، ولی رهایش کردند، و به دستورات آن عمل ننمودند، لذا خدای تعالی برایشان مثلی زد، و آنها را به الاغی تشبیه کرد که کتاب‌هایی بر آن بار شده، و خود آن حیوان هیچ آگاهی از معارف و حقائق آن کتاب‌ها ندارد، و در نتیجه از حمل آن کتاب‌ها چیزی به جز خستگی برایش نمی ماند^۴

۱- سبأ/۳۱.

۲- رضا خانی و حشمت الله ریاضی، ترجمه بیان السعاده فی مقامات العبادة (تهران: مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه پیام‌نور، ۱۳۷۲)، ج ۱۱۲، ص ۷۴.

۳- جمعه/۵.

۴- محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی (قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴)، ج ۱۹، ص ۴۴۹.

ب- قرآن

آیاتی در قرآن وجود دارد که بحث تکذیبش را از جانب کفار و مشرکان مطرح می‌کند. که چند نمونه‌ی آن را ذکر می‌کنیم. اولین آیه، آیه‌ای از سوره انعام است. که خداوند می‌فرماید:

قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِإِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَفْصِلُ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ^۱

بگو به درستی که من از ناحیه پروردگارم بر حجتی هستم که شما آن حجت را تکذیب می‌کنید، نزد من نیست آن عذابی که در آن شتاب می‌کنید، حکم نیست مگر برای خدا، او خود حق را بیان می‌کند و خدا بهترین داوران است.

بنابر فرمایش علامه طباطبایی رحمه الله علیه [مرجع ضمیری که در جمله «وَكَذَّبْتُمْ بِهِ» هست، قرآن است، و از سیاق آیه چنین استفاده می‌شود که مقصود از تکذیب، تکذیب بینه‌ای باشد که رسول خدا(ص) دارای آن است، به شهادت اینکه بعداً می‌فرماید: «مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ...» زیرا که با انضمام این جمله خلاصه معنایی که از آیه استفاده می‌شود این است: آن چیزی که خدای تعالی رسالت مرا به آن تایید نموده، همانا قرآن است که بینه رسالت من است، و شما آن را تکذیب می‌کنید و معجزه و بینه دیگری طلب می‌نمائید که نه من به خودی خود اختیار آن را دارم، و نه پروردگارم امر آن را به من واگذار نموده، بنا بر این، بین من و شما چیزی که بر سر آن توافق کنیم وجود ندارد. زیرا آن معجزه‌ای که به من واگذار شده شما قبولش ندارید، و آن چیزی که مورد قبول شما است به من واگذار نشده است.

از این بیان به خوبی ظاهر می‌شود که ضمیر مجرور در "به" به همان بینه برمی‌گردد، برای اینکه اگر چه مراد از تکذیب، تکذیب قرآن است، الا اینکه مراد از بینه هم همان قرآن است،^۲ آیاتی دیگر که راجع به این موضوع است فقط عنوان آیات را ذکر می‌نماییم و به تفصیل آنها نمی‌پردازیم

۱- وَ هَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ^۳

۱- انعام/۵۷.

۲- محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، پیشین، ج ۷ ص ۱۶۳. محمد بن حسن طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن: (بیروت دار احیاء التراث العربی، ربی تا)، ج ۴ ص ۱۵۳

۳- انبیاء/۵۰.

و این (قرآن) ذکر مبارکی است که (بر شما) نازل کردیم؛ آیا شما آن را انکار می‌کنید؟!
 ۲- «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ، أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ»^۱ چه کسی ستمکارتر از آن کس است که بر خدا دروغ بسته یا حق را پس از آنکه به سراغش آمده تکذیب نماید؟! آیا جایگاهی برای کافران در دوزخ نیست؟!
 ۳- أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنِّي يُضْرَفُونَ * الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَبِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ^۲ آیا ندیدی کسانی را که در آیات خدا مجادله می‌کنند، چگونه از راه حق منحرف می‌شوند؟!
 همان کسانی که کتاب (آسمانی) و آنچه رسولان خود را بدان فرستاده‌ایم تکذیب کردند؛ اما بزودی (نتیجه کار خود را) می‌دانند!

در این آیات اخیر تکذیب کتاب به طور کلی مطرح شده است که هم قرآن و هم کتاب‌های دیگر را شامل می‌شود.

۴- تکذیب عذاب‌های الهی

۴-۱- تکذیب عذاب

در قرآن آیات فراوانی وجود دارد که بحث عذاب‌های الهی را مطرح نموده است اما آیاتی که عذاب خدا را به مکذبین اختصاص داده مواردی است که در این قسمت بررسی می‌گردد. بنابر آیات قرآن، عده‌ای از انسان‌ها وعده‌های عذاب الهی را انکار می‌کردند. که خداوند در قرآن چنین می‌فرماید:

وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابِ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ^۳ و اما کسانی که فاسق شدند (و از اطاعت خدا سرباز زدند) ، جایگاه همیشگی آنها آتش است؛ هر زمان بخواهند از آن خارج شوند، آنها را به آن بازمی‌گردانند و به آنان گفته می‌شود: «بچشید عذاب آتشی را که انکار می‌کردید!»

وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ * أَنْطَلِقُوا إِلَىٰ مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ * أَنْطَلِقُوا إِلَىٰ ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ *

۱- عنکبوت/۶۸.

۲- غافر / ۷۰-۶۹.

۳- سجده/۲۰.

لَا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ * إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرِّ كَالْقَصْرِ * كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٌ * وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ
لِلْمُكَذِّبِينَ^۱

وای در آن روز به حال آنان که آیات خدا را تکذیب کردند

خطاب رسد ای منکران! شما امروز به سوی آن دوزخی که تکذیب کردید بروید

بروید زیر سایه دودهای آتش دوزخ که دارای سه شعبه است نه آنجا سایه‌ای خواهد بود و نه

از شرار آتش هیچ نجاتی دارند.

آن آتش هر شراری بیفکند مانند قصری است گویی آن شراره (در سرعت و کثرت) همچون

شتران زرد موی است وای در آن روز به حال آنان که آیات خدا را تکذیب کردند.

براساس تفسیری که علامه طباطبایی از آیه ۶۶ سوره انعام نموده اند وَ كَذَّبَ بِهٖ قَوْمُكَ وَ هُوَ

الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ

قوم و جمعیت تو، آن (آلت الهی) را تکذیب و انکار کردند، در حالی که حق است! (به آنها)

بگو: «من مسؤول (امتحان آوردن) شما نیستم! (وظیفه من، تنها ابلاغ رسالت است، نه اجبار شما بر

امتحان.)»

در مرجع این ضمیر احتمالاتی مطرح شده است که علامه با توجه به سیاق آیات آن را به

تکذیب عذاب بر می گرداند.

۴-۲- تکذیب جهنم

خداوند متعال می فرماید:

يَوْمَ يَدْعُونَ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً * هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكذَّبُونَ^۲

روزی که آنان به شدتی وصف ناپذیر، به سوی جهنم رانده می شوند و به ایشان گفته می شود این

همان آتشی است که در دنیا همواره آن را تکذیب می کردید در ذیل این آیات به تفاسیر دیگری

۱- مرسلات/ ۳۳- ۲۸.

۲- طور/ ۱۴- ۱۳.

نیز مراجعه شد که برداشت آنها از این آیات همان برداشت ذکر شده است یعنی این همان آتشی است که در دنیا آن را دروغ می‌پنداشتید.^۱

۴-۳- تکذیب آتش

گرچه در آیه قبل هم به نوعی اشاره به تکذیب عذاب آتش شد ولی در این آیه به طور مستقیم به آن اشاره می‌نماید.

خداوند، در سوره بقره، می‌فرماید که کفار را در دنیا تمتع قلیلی می‌دهیم و سپس کشان کشان به سوی عذاب آتش که بد بازگشتگاهی است می‌بریم: «قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمْتَعَهُ قَلِيلًا، ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ»^۲. منتهی، به فرموده قرآن در سوره سبأ، این همان عذاب آتشی است که آنان در دنیا تکذیبش می‌کردند: «ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ»^۳.

۵- تکذیب لقاء الله و معاد

قرآن در مورد تکذیب و انکار آخرت از سوی کفار، در سوره انعام می‌فرماید: «وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ»^۴ و می‌گویند: ای کاش (بار دیگر، به دنیا) باز گردانده می‌شدیم، و آلت پروردگاران را تکذیب نمی‌کردیم، و از مؤمنان می‌بودیم!

و در سوره تغابن می‌فرماید: «زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا»^۵. در سوره فرقان می‌گوید: «بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ»^۶ و در آیه دیگر همین سوره اضافه می‌کند: «بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا»^۷. در سوره ص، از اینکه کفار روز حساب را فراموش می‌کنند، سخن می‌گوید: «بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ»^۸ و در

۱- احمد بن ابی سعد رشیدالدین میبیدی، کشف الأسرار و عدة الأبرار، تحقیق: علی اصغر حکمت (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱)، ج ۹، ص ۳۲۸؛ ابوالفتوح ابی بکر رازی، تفسیر ابو الفتوح (تهران: دارالکتب العلمیه، [بی نا]، ج ۱۰، ص ۳۱۵

۲- بقره/۱۲۶.

۳- سبأ/۴۲.

۴- انعام/۲۷.

۵- تغابن/۷.

۶- فرقان/۱۱.

۷- همان/۴۰.

۸- ص/۲۶.

سوره شوری، از شک و تردید در آن: «أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ»^۱. در سوره انعام، سخن از زیان و خسران کسانی است که تکذیب لقای پروردگار کرده بودند. «قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَى مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ»^۲

آنها که لقای پروردگار را تکذیب کردند، مسلماً زطن دینند؛ (و این تکذیب، ادامه می‌دهد) تا هنگامی که ناگهان قلمت به سراغشان بچید؛ می‌گویند: «ای افسوس بر ما که درباره آن، کوتاه کردیم!» و آنها (بار سنگین) گناهانشان را بر دوش می‌کشند؛ چه بد باری بر دوش خواهند داشت! و در سوره مؤمنون، از تکذیب لقای آخرت توسط کفار گفته شده است: «وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ»^۳. در سوره سبأ، از زبان کفار می‌شنویم که می‌گویند «لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ»^۴ و در آخر، در سوره فصلت، صریحاً می‌فرماید: «وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ، الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ، وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ»^۵.

البته در مورد انکار آخرت هم کفار، به گمان خود، استدلالهایی دارند که عمده آنها این است که می‌گویند چگونه وقتی ما مردیم و خاک شدیم دوباره از خاک سر بر می‌آوریم؟ «أِذَا كُنَّا تُرَابًا أَوْ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ»^۶ و یا «أِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أِذَا لَمُبَعُوثُونَ»^۷ این تعبیرات که به شکل‌های مختلف در آیات قرآن از زبان کفار نقل شده و مکرراً نیز از طرف خدای تعالی در قرآن پاسخ داده شده است؛ از جمله در سوره حج آیه ۵ می‌فرماید: ای مردم اگر از بعثت اخروی در شک و شبهه هستید پس بدانید که ما شما را از خاک خلق کردیم و سپس نطفه و پس از آن علقه (خون بسته) ...، و نیز زمین پزمرده را ببینید که بر آن آبی می‌فرستیم تا آن را به حرکت در آورد و برویاند. از طرف دیگر، قرآن این گونه ایرادات کفار و مشرکین را به صورت دیگری هم پاسخ

۱- شوری/۱۸.

۲- انعام/۳۱.

۳- مؤمنون/۳۳.

۴- سبأ/۳.

۵- فصلت/۷.

۶- رعد/۵.

۷- واقعه/۴۷.

می دهد و می فرماید اینها حرف هایی است که بدون پایه محکم علمی زده می شود، که در سوره مؤمن می فرماید: «الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ»^۱.
وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَ
مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ^۲

همان طور که در این آیه خداوند متعال می فرماید: گروهی در دنیا زندگی می کردند که آنها لقاء الله را انکار و تکذیب می نمودند.

و معنای آیه این است: آنها که لقاء الله در روز قیامت را تکذیب کردند، روزی که در آن روز زندگی دنیا در نظرشان اندک و ناچیز می نماید همه زندگی دنیا را یک ساعت از یک روز می شمارند، و در عین حال یکدیگر را می شناسند بدون اینکه فراموش کرده باشند.

رازورمز گمراهی این گروه در این است که هر کس لقاء الهی را تکذیب کند، چیزی بجز دنیا برایش باقی نمی ماند که بدان دل ببندد و دل بستن به دنیا و به دنبال آن تلاش برای از دست ندادن آن، همچنین افزودن به آن، انسان را به هر فساد، ظلم و ستم و تباهی می کشاند، همانگونه که همه ستمگران، در راه حفظ قدرت و نفوذ و جمع امکانات مادی دنیا به مقابله با خداپرستان برآمده و به هر جنایتی دست زده اند. در آیات ذیل نیز ویژگی های افراد مادی را ذکر کرده و عاقبت کار آنها را بیان می دارد.

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ أُولَٰئِكَ
مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۳

آنها که ایمان به ملاقات ما (و روز رستاخیر) ندارند، و به زندگی دنیا خشنود شدند و بر آن تکیه کردند، و آنها که از آیات ما غافلند، (همه) آنها جایگاهشان آتش است، به خاطر کارهایی که انجام می دادند.

و قَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ^۱ خداوند متعال می فرماید:

و گفتند زندگی، جز همین حیات دنیوی ما چیز دیگری نیست و ما هرگز پس از مرگ زنده

۱- مؤمن/۳۵.

۲- یونس / ۴۵.

۳- یونس / ۷.

نخواهیم شد.

۶- تکذیب نعمت

کفار نعمتهای خدا را می بینند و می شناسند و باز هم منکر می شوند! در سوره نحل می خوانیم:
«يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا، وَ أَكْثَرُهُمْ الْكَافِرُونَ»^۲ آنها نعمت خدا را می شناسند؛ سپس آن را انکار می کنند؛ و اکثرشان کافرند!

و در سوره عنکبوت می فرماید: «أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ، وَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ»^۳ آری به باطل ایمان می آورند و نعمت خدا را کفران می کنند!؟

در همین سوره در آیه دیگر می فرماید: لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَ لِيَسْتَمْتَعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ^۴
(بگذار) آنچه را (از آلت) به آنها داده‌ام انکار کنند و از لذات زودگذر زندگی بهره گنجند؛
اما بزودی خواهند فهمید!

که عینا در سوره روم آیه ۳۴ نیز تکرار شده است. در این زمینه آیات سوره الرحمان نیز قابل ذکر است که مکرر از نعمتهای الهی نام می برد و هر بار از کفار و مشرکین می پرسد: «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ»، پس کدامین نعمتهای خداوند را تکذیب می کنید؟

در سوره نحل هم خداوند متعال می فرماید:

وَ اللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادَى رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَنِعْمَةَ اللَّهِ يَجْحَدُونَ^۵ و خدا بعض از شما را بر بعضی دیگر به روزی برتری داد و کسانی که برتری یافته‌اند روزی خویش را به مملوکان ندهند که همه در روزی داشتن یکسانند، پس چرا نعمت خدا را انکار می کنند.

۱- انعام/۲۹.

۲- نحل/۸۳.

۳- عنکبوت/۶۷.

۴- عنکبوت/۶۶.

۵- نحل/۷۱.

۷- تکذیب وعده‌های الهی

خداوند متعال در قرآن کریم به انسان‌ها هم وعده پاداش و نعمت‌های بهشتی، هم وعده عذاب و عقوبت‌های جهنم داده است اما برخی انسانها این وعده و وعیدهای الهی را تکذیب نمودند. که قرآن هم به این موضوع اشاره کرده است. خداوند متعال می‌فرماید:

وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَى * وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى *^۱ و اما کسی که بخل بورزد و طالب ثروت و غنی باشد و پاداش نیک روز جزا را تکذیب کند.

براساس این آیه عده ای پاداش الهی را دروغ می‌پنداشتند و آن را انکار می‌کردند.

نتیجه‌گیری

تمام مواردی که توسط مکذبین مورد انکار قرار گرفته، به طور مستقیم ارتباط با سرنوشت آنها داشته است که در واقع خداوند متعال این موارد را برای سعادت بشر فرستاده است که برخی از آنان برای هدایت و برخی دیگر برای تبشیر و انداز انسان بیان شده است. اما گروهی از انسان‌ها، به جای اینکه از آنها در راه فلاح و رستگاری خود بهره ببرند و بتوانند از این زندگی کوتاه دنیا به سلامت عبور نمایند برعکس با جحد و انکار آنها شقاوت و بد بختی خودشان را رقم زده‌اند. که در فصل‌های دیگر به مناسبت عواقب و آثار این انکار و تکذیب‌ها را بیان خواهیم نمود.

فصل سوّم:

زمینه ها و عوامل فردی تکذیب

مقدمه

باتوجه به اینکه بحث ما درباره زمینه ها و عوامل تکذیب آیات خداست لازم است در این فصل ابتدا به برخی از مصداق های مکذبین که قرآن داستان های آنانرا بیان نموده است. پرداخته شود. و در ادامه بحث، زمینه ها و عوامل مورد بررسی قرار گیرند.

اقوام مکذب

در این مبحث به بررسی برخی اقوامی که قرآن آنان را به عنوان تکذیب کنندگان آیات الهی معرفی نموده، می پردازیم تا با بیان مصداق های واقعی مکذبین و سرنوشت آنان بحث برای همه واضح و آشکارتر گردد. و قبل از بررسی زمینه ها و عوامل تکذیب به بررسی اقوام و افرادی که جزو این دسته از انسان ها بودند پرداخته میشود تا موضوع تکذیب اثبات شود بعد به بررسی ریشه های آن پرداخته خواهد شد. به خاطر آنکه آنچه به عنوان زمینه ها و عوامل از آن سخن گفته خواهد شد در بین این اقوام و افراد وجود داشته است که بستر تکذیب آیات الهی را در آنان آماده کرده است پس قبل از خود بحث ضروری است که برخی از اقوام مورد بررسی قرار گیرند و آن صفات در وجود آنها مشخص گردد تا هنگام بررسی خصلت های آنان موضوع روشن باشد. از بین اقوامی که قرآن نام آنان را بیان کرده، چند مورد را بررسی می کنیم از جمله ای اقوام مکذب قوم نوح و قوم عاد، قوم ثمود، قوم ابراهیم، قوم لوط و اصحاب مدین و همچنین افرادی که قرآن آنان را جزء مکذبین بشمار آورده عبارتند از: فرعون، قارون و معاویه ابن ابی سفیان... که حالات و صفات آنان را در ادامه ذکر خواهیم نمود.

خداوند متعال نام اقوام مکذب را در این آیه بیان می فرماید.

«وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَتَمُودُ وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ

مَدْيَنَ»^۱: همه این امتهای - یعنی امت نوح و عاد و ثمود و امت ابراهیم و قوم لوط و اصحاب مدین -

پیامبر خود را تکذیب کرده اند.

وَ كَذَّبَ مُوسَى: موسی هم تکذیب شد. اما نه بوسیله قومش. زیرا قومش بنی اسرائیل بودند که به او ایمان آوردند. بلکه بوسیله فرعون و قومش تکذیب شد.^۱ گرچه که برخی از افراد قوم موسی هم به تعلیمات پیامبرشان عمل نمی کردند و بهانه‌های مختلفی می گرفتند. در این جا به بررسی دو مورد از اقوامی که در این آیه مطرح شده می پردازیم .

گفتار اول: اقوام و افراد مکذب

۱- قوم نوح

یکی از اقوامی که پیامبر و معجزات او را به طور گسترده، به بیان خود قرآن مورد انکار قرار دادند قوم نوح(ع) است که قرآن در بیست و نه سوره درباره حضرت نوح(ع) ، سخن گفته ، و نام او ۴۳ بار در قرآن آمده است.

قوم حضرت نوح(ع) که به صفت ناپسند تکذیب آیات خدا مبتلا بودند در آیات متعددی خداوند متعال به آن اشاره نموده است. و می فرماید:

وَ قَوْمِ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَ جَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَ أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا^۲
و قوم نوح را هنگامی که رسولان (ما) را تکذیب کردند غرق نمودیم، و آنان را درس عبرتی برای مردم قرار دادیم و برای ستمگران عذاب دردناکی فراهم ساخته‌ایم!
و همچنین در آیات دیگری از قرآن به جریان قوم نوح و سرنوشت آنان پرداخته است.

نوح(ع) پیامبر و رسول خدا و نخستین فرستاده خداوند به سوی زمین است که از تمامی پیامبران بیشتر زندگی نموده و بیشتر از آنان تلاش و مبارزه کرده است. همچنین او از جمله پنج پیامبر اولوالعزم به شمار می آید که در دو آیه قرآن کریم به طور ویژه به نام آنها تصریح شده است، چنانکه خداوند متعال می فرماید: «وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، وَ أَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا^۳ و چنین بود که از پیامبران عهدشان را گرفتیم و [نیز] از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم [عهدتان را] و از آنان پیمانی استوار گرفتیم.»

۱- فضل بن حسن بن الفضل طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن ، ترجمه: مترجمان (تهران): انتشارات فراهانی، ۱۳۶۰، ج ۱۶، صص ۲۲۳-۲۲۲.

۲- فرقان/۳۷.

۳- احزاب/۷.

همچنین داستان نوح(ع) همان طور که اشاره کردیم در چهل و سه جای قرآن کریم آمده و به تفصیل بیشتر در سوره‌های اعراف، هود، مؤمنون، شعراء، قمر و نوح یاد شده است.^۱

۳- دعوت نوح(ع)

در نگاه تمامی مفسرین نوح علیه السلام رسالت خود را روی سه پایه قرار می‌دهد (۱) امر می‌فرماید که عبادت و بندگی خود را منحصر نمائید به آن ذات یگانه خداوندی و کسی را در عبادت و بندگی با او شریک قرار ندهید.

(۲) تقوی و پرهیزکاری را شعار خود نمائید و دنبال هوی و هوس نروید (۳) اطاعت و پیروی و فرمان‌بری نمائید. ^۲چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا اللَّهَ خَدَّائِدًا رَأًی»^۳ خداوند را بپرستید و از او پروا بدارید و از من فرمان پذیرید»

بنابراین، نخستین پایه و اساس دعوت او رها کردن پرستش بت‌هایی بود که مردم آن روزگار به جای خداوند می‌پرستیدند، که نوح به آنان فرمان می‌داد از این اصنام دوری نمایند و تنها به پرستش خداوند روی آورند و معنای عبارت قرآنی «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ» همین است. پایه و اساس دوم دعوت وی به تقوای الهی و پرهیز از گناهان و پلیدی‌هایی بود که سلامت اخلاق و آداب اجتماعی آنان را به تباهی و فساد می‌کشاند و پیوند الفت و مهر و محبت را در میانشان از هم می‌گسست و نظام زندگی آنان را به هم می‌ریخت که معنای «و اتقوه» همین است. پایه سوم دعوت حضرت نوح(ع) اطاعت از ولی امرشان، یعنی خود آن حضرت بود که از آن به «وَأَطِيعُوا اللَّهَ» تعبیر شده است.

بنابراین، دیده می‌شود که نخستین دعوت آسمانی نازل شده و رسیده به بشر در بر دارنده سه کلمه ایمان و تقوا و طاعت است. توسط ایمان، عقاید امت از خرافه پرستی و اوهام مصون می‌ماند؛

۱- سوره‌های آل عمران؛ نساء / ۱۶۳؛ انعام / ۸۴؛ اعراف / ۵۹، ۶۹؛ توبه / ۷۰؛ یونس / ۷۱-۷۳؛ هود / ۲۵-۴۸؛ ابراهیم / ۹؛ اِسراء / ۳ و ۱۷؛ مریم / ۵۸؛ انبیاء / ۷۶-۷۷؛ حج / ۴۲؛ مؤمنون / ۲۳-۳۰؛ فرقان / ۳۷؛ شعراء / ۱۰۵-۱۲۲؛ عنکبوت / ۱۴-۱۵؛ احزاب / ۷؛ صافات / ۷۵-۷۶؛ حدید / ۲۶؛ تحریم / ۱۰؛ و نیز سوره نوح.

۲- سیده نصرت امین (بانوی اصفهانی)، **مخزن العرفان در تفسیر قرآن** (تهران: نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱)، ج ۱۴، ص ۱۱۶.

۳- نوح / ۳.

و به وسیله تقوا، اخلاق و آداب اجتماعی شکل می‌پذیرد و از سقوط و تباهی درامان می‌ماند؛ و از راه فرمان‌پذیری از اولو العزم، وحدت و بلندمرتبگی جامعه حفظ می‌شود و هرگز دچار انحلال و بحران نمی‌گردد. و ملت‌ها همواره در زندگی اجتماعی خود از این پلکان در فراز و نشیب بوده‌اند که گاهی در اوج عزت در حال پیشرفت و پیروزی بوده و گاهی نیز به سقوط و انحطاط گرفتار شده‌اند، و تاریخ به عنوان داد‌گرترین گواه این سخن است که می‌توان با رجوع به آن در این باره به قطعیت رسید.^۱

بعد از تمام تلاش‌هایی که بنا به فرمایش خداوند متعال در قرآن، حضرت نوح(ع) انجام داد ولی از آن مردم لجوج کسی به او ایمان نیاورد.

آنگاه خداوند متعال به پیامبرش، نوح(ع) وحی کرد که از این مردم کافر، پس از این هرگز کسی ایمان نخواهد آورد و حتی در اصلاّب مردان و رحم زنانشان نیز مؤمنی مقرر نیست. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: «وَأَوْحَىٰ إِلَيَّ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ^۲» به نوح وحی شد که: «جز آنها که (تاکنون) ایمان آورده‌اند، دیگری هیچ کس از قوم تو ایمان نخواهد آورد! پس، از کارهایی که می‌کردند، غمگین مباش! آنگاه در حق آنان نفرین کرد و گفت: «رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا* إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا^۳» پروردگارا، از کافران جنبنده‌ای بر زمین بر جای مگذار، چرا که اگر آنان را باقی‌گذاری بندگان را گمراه کنند و جز بدکار و خدانشناس نزایند». سپس خداوند به او وحی کرد: «أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ^۴» آنگاه بود که نوح(ع) نفرین کرد و در نتیجه طوفان همه آنان را [در آب‌ها] غرق کرد.

۱- عبد القادر المغربي، القرآن الکریم، جزء تبارک (مصر، دارالمطابع الشعب، [بی‌تا])، ص ۵۶.

۲- هود/۳۶.

۳- نوح/۲۷-۲۶.

۴- هود/۳۶.

۲- قوم عاد

دومین قومی که مختصری از حالات و سرنوشت آنان را ذکر خواهیم نمود قوم عاد است.

آنچه قرآن از سرنوشت این قوم آورده است بدین گونه است. یکی اینکه قوم عاد مردمی بوده‌اند که در احقاف زندگی می‌کردند.

با مراجعه به حالات هود در قرآن، خواهیم دید که در آن روزگار احقاف سرزمینی آباد و پر حاصل بوده اکنون جز بیابان خشک و غیر قابل سکونت نیست.^۱

در این که قوم عاد پیامبرشان را انکار نمودند خداوند در قرآن می‌فرماید: **كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ** * إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ * إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ^۲

قوم عاد رسولان را تکذیب کردند. آن گاه که برادرشان هود، آنها را گفت: آیا تقوی پیشه نمی‌کنید؟ من برای شما رسولی امینم.

پس براساس این آیه و آیات دیگر این قوم جزء یکی از اقوامی است که آیات خدا را تکذیب نمودند.

به عنوان مثال این موضوع در آیات (۱۵-۱۲) از سوره ص و آیات (۱۴-۱۲) سوره ق و آیات (۲۰-۱۸) سوره قمر و آیات (۴۵) سوره حاقه نیز مطرح شده است.^۳

خلاصه‌ای از سرگذشت آنان

«عاد» از ریشه (ع و د) است که در لغت به معنی بازگشتن به چیزی است بعد از انصراف از آن.^۱ و در اصطلاح نام قوم حضرت هود(ع) است.

۱- سید علی اکبر قرشی، قاموس قرآن، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۸.

۲- شعراء/۱۲۵-۱۲۳.

۳- **كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ (۱۲)** پیش از آنان قوم نوح و عاد و فرعون صاحب قدرت (پیامبران ما را) تکذیب کردند! **كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ أَصْحَابُ الرَّسِّ وَ نَمُودٌ (۱۲)** پیش از آنان قوم نوح و «اصحاب الرس» [= قومی که در یمامه زندگی می‌کردند و پیامبری به نام حنظله داشتند] و قوم نمود (پیامبرانشان را) تکذیب کردند و **عَادٌ وَ فِرْعَوْنُ وَ إِخْوَانُ لُوطٍ (۱۳)** و همچنین قوم عاد و فرعون و قوم لوط **كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُرِي (۱۸)** قوم عاد (نیز پیامبر خود را) تکذیب کردند؛ پس (ببینید) عذاب و اندازهای من چگونه بود! **كَذَّبَتْ نَمُودٌ وَ عَادٌ بِالْقَارِعَةِ (۴)** قوم «نمود» و «عاد» عذاب کوبنده الهی را انکار کردند (و نتیجه شومش را دیدند)!

نام قوم عاد در قرآن ۲۴ بار آمده و محل زندگی آنها سرزمین «احقاف» بین عمان و یمن یا عمان و حضرموت بوده است.^۲

عاد، نام شخصی است که قبیله و قوم به نام او تسمیه شده‌اند.^۳ شاید هم نام جد این قوم عاد بوده است. برخی از مورخان معتقدند عاد بر دو قبیله اطلاق می‌شود یکی عاد اولی که لفظ آن در قرآن آمده (آنها احتمالاً قبل از تاریخ زندگی میکرده‌اند) و قبیله دوم در دوران تاریخ بشر بوده است.^۴ اینکه قوم حضرت هود(ع) کدام قبیله بوده است در آن اختلاف است، چه بسا عاد اولی، همان قوم هود(ع) باشد.^۵

نگاه قرآن نسبت به قوم عاد

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَاذْكُرْ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَّتِ النَّدْرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ»^۶

«سرگذشت هود» برادر قوم عاد را یاد کن، آن زمان که قومش را در سرزمین «احقاف» بیم داد در حالی که پیامبران زیادی قبل از او در گذشته‌های دور و نزدیک آمده بودند که: جز خدای یگانه را نپرستید! (و گفت:) من بر شما از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم تعبیر به «اخ» (برادر) برای بیان نهایت دلسوزی و صفای این پیامبر بزرگ نسبت به قوم خویش است، این تعبیر چنان که می‌دانیم در مورد عده‌ای از پیامبران بزرگ در قرآن مجید آمده است، آنها برادری دلسوز و

۱ - حسین بن محمد راغب اصفهانی، **المفردات فی غریب القرآن**، تحقیق: صفوان عدنان داوود (بیروت: دارالعلم الدار الشامیه، ۱۴۱۲هـ.ق)، ص ۵۹۳.

۲- ناصر مکارم شیرازی و همکاران، **قصه‌های قرآن بر اساس تفسیر نمونه**، تدوین: حسین حسینی (تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۵)، ج ۱، ص ۶۱.

۳- علی اکبر قرشی، **قاموس قرآن**، پیشین، چاپ ششم، ج ۵، ص ۶۷.

۴- حسین فعال عراقی نژاد، **داستانهای قرآن و تاریخ انبیاء در المیزان**، چاپ دوم (تهران: نشر سبحان، ۱۳۷۸)، ج ۱، ص ۲۷۴.

۵- ناصر مکارم شیرازی و همکاران، **قصه‌های قرآن بر اساس تفسیر نمونه**، پیشین، ج ۲۱، ص ۳۵۱.

۶- احقاف/۲۱.

مهربان برای اقوام خویش بودند که از هیچ نوع فداکاری مضایقه نکردند. این تعبیر ممکن است در ضمن اشاره‌ای به ارتباط خویشاوندی میان این پیامبران و اقوامشان نیز باشد.^۱

از برخی آیات استفاده می‌شود که آنها مردمی بلند قامت چون درخت خرما، درشت هیكل بوده‌اند و اینکه این قوم برای خود تمدنی داشته و مردمی مترقی بودند.

به طور مثال آیه ۱۵ سوره فصلت از قول آنها می‌خوانیم **وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً** و گفتند: «چه کسی از ما نیرومندتر است؟!»

و همچنین در آیه ۷ سوره حاقه می‌خوانیم **فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ** می‌دیدید که آن قوم همچون تنه‌های پوسیده و تو خالی درختان نخل در میان این تند باد روی زمین افتاده و هلاک شده‌اند.

از این آیات بر می‌آید که قوم عاد، بلند قامت و درشت هیكل بوده‌اند به همین نسبت ساختمانهای محکم و بزرگ می‌ساختند؛ آنها قومی مترقی و دارای شهرهای آباد و سرزمینهای حاصلخیز بوده‌اند و قرآن از آنها اینگونه یاد میکند

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ. إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ. الَّتِي لَمْ يَخْلُقْ مِثْلَهَا فِي الْبَلَدِ^۲

«آیا ندیدی پروردگارت با قوم «عاد» چه کرد؟ و با آن شهر «ارم» با عظمت، همان شهری که ماندش در شهرها آفریده نشده بود.»

«عماد» به معنی ستون و جمع آن «عُمَد» است

بنا بر تفسیر اول اشاره به اندام نیرومند و پیکرهای ستون مانند قوم عاد است، و بنا بر تفسیر دوم اشاره به ساختمانهای با عظمت و کاخهای رفیع و ستونهای عظیمی است که در این کاخها به کار رفته بود، و در هر دو صورت اشاره‌ای به قدرت و قوت قوم عاد است.^۳

معنای «ذات العماد» آن است که آنها قطعه سنگهای بزرگی را به اندازه بلندی کوه، از کوهی می‌بریدند و پایه می‌ساختند، بعد این ستونها را در هر کجا می‌خواستند می‌افراشتند، سپس در بالای آن کاخهای خود را می‌ساختند بدین سبب آنها را «ذات العماد» گفتند.^۱

۱- حسین فعال عراقی نژاد، **داستانهای قرآن و تاریخ انبیاء در المیزان**، پیشین، ص ۲۷۵.

۲- فجر/۸-۶.

۳- ناصر مکارم شیرازی و همکاران، **قصه‌های قرآن بر اساس تفسیر نمونه**، پیشین، ج ۲۶، ص ۴۵۲.

درباره این کلمه «ذات العمامد» اقوال دیگری نیز نقل شده است. ذات العمامد (صاحب ستونها و پایه‌ها) مفسران در معنی این کلمه وجوهی بسیار ذکر کرده‌اند که ما بعضی از آنها را در اینجا می‌آوریم.

۱- مقصود این است که احشام و اغنام بسیار داشتند و در جستجوی مرتع هر موقعی ناحیه‌ای را اشغال می‌کردند و چادرهای خود را آنجا می‌زدند. بنابراین ذات العمامد یعنی دارای عمودهای خیمه.

۲- مقصود از عماد ستونها و پایه‌های عمارات است که ستونها از سنگ تراشیده کاخهای مجلل و عالی می‌ساختند.

۳- یعنی دارای بدنهای قوی و بزرگ همچون ستونها بودند. ابو الفتح میگوید «دارای قوت و شدت و صلابت بودند» فخر رازی میگوید «معنی آن اینست که تنومند و بلند بالا بودند و قد و قامت آنها پایه‌های کاخها یا ستون خیمه تشبیه شده است.

۴- صاحبان جاه و مقام و دارندگان رفعت و عظمت. در فارسی نیز کتب لغت پایه‌دار را صاحب قدر و منزلت معنی کرده‌اند.^۲

آئین قوم عاد

این قوم کافر و بت پرست بودند و طاغیان مستکبر خود را اطاعت می‌کردند «وَ تِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ عَصَوْا رُسُلَهُ وَ اتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٌ»^۳ و این قوم «عاد» بود که آیات پروردگارش را انکار کردند و پیامبران او را معصیت نمودند و از فرمان هر ستمگر دشمن حق، پیروی کردند.

چون کشورشان وسعت یافت، سر بر طغیان و سرکشی برداشتند، تا اینکه هود (ع) بر ایشان مبعوث شد.^۴

۱- محمد بن علی شیخ صدوق، معانی الاخبار، ترجمه: عبدالعلی محمدی شاهرودی، چاپ دوم (تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷)، ج ۱، ص ۱۰۹.

۲- محمد تقی شریعتی، تفسیر نوین (تهران: شرکت سهام، ۱۳۴۶)، ص ۱۷۷.

۳- هود/۵۹.

۴- احمد صدرحاج سید جوادی و دیگران، دایرة المعارف تشیع (تهران: شهید سعید محبی، ۱۳۸۴)، ج ۱۱، ص ۴.

رسالت حضرت هود(علیه السلام)

«هود» این نام بدین جهت بر او نهاده شده که از آنچه قومش بدان گمراه شده بودند هدایت یافت و به آن مبتلا نگردید. سپس از طرف خداوند مبعوث شد تا آنان را از گمراهی رهانیده و به شاهراه هدایت برساند.^۱

وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَنْتُمْ إِلَهًا مُّفْتَرُونَ^۲

(ما) به سوی (قوم) عاد، برادرشان «هود» را فرستادیم (به آنها) گفت: «ای قوم من! خدا را پرستش کنید، که معبودی جز او برای شما نیست. شما فقط تهمت می‌زنید و بتها را شریک او می‌خوانید.

نخستین دعوت هود(ع)، همان دعوت تمام انبیا بود، دعوت به سوی توحید و نفی هر گونه شرک، چه افترا و تهمتی از این بالاتر که برای بتهایی بی‌ارزش آن همه مقام قائل میشدند.^۳

وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مَجْرِمِينَ^۴

و ای قوم من! از پروردگارتان طلب آمرزش کنید، سپس به سوی او بازگردید، تا (باران) آسمان را پی در پی بر شما بفرستد و نیرویی بر نیرویتان بیفزاید و گنجهکارانه، روی (از حق) بر نتابید.

برخی گفته‌اند: قوم عاد گرفتار خشکسالی شده بودند و هود (با بیان این جمله) به آنها وعده داد که اگر توبه کنند، با آمدن باران سر زمینشان سر سبز و خرم و مزارعشان آباد می‌گردد، و درخت‌ها بارور و میوه‌ها فراوان می‌شود.

«قوت» در اینجا بمال و فرزند و نیرو تفسیر شده و همه اینها چیزهایی است که انسان بدانها نیرو

می‌گیرد.^۵

۱- محمد بن علی شیخ صدوق، معانی الاخبار، پیشین، ج ۱، ص ۱۰۸.

۲- هود/۵۰.

۳- ناصر مکارم شیرازی، قصه‌های قرآن بر اساس تفسیر نمونه، پیشین، ج ۹، ص ۱۲۸.

۴- هود/۵۲.

۵- فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، پیشین، ج ۱۲، ص ۷۶.

هود(ع) در اندرز ایشان تمام سعی و تلاش خود را کرد، اما آنان رسالت او را انکار کردند.

قَالُوا يَا هُوْدُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ^۱

گفتند: «ای هود! تو دلیل روشنی برای ما نیاورده‌ای! و ما خدایان خود را به خاطر حرف تو رها نخواهیم کرد! و ما (اصلاً) به تو ایمان نمی‌آوریم نسبت جنون به او دادند، جنونی که بر اثر خشم خدایان حاصل شده بود.

إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ^۲ ما (درباره تو) فقط می‌گوییم: بعضی از خدایان ما، به تو زیان رسانده (و عقلت را ربوده‌اند).

و این بهترین دلیل بر خرافه پرستی آنها بود. اما هود(ع) بیزاری خود را از بت‌ها اعلام داشت

قَالَ إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَ أَشْهَدُ أَنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ^۳

هود گفت: من خدا را به شهادت می‌طلبم، شما نیز گواه باشید که من بیزارم از آنچه شریک (خدا) قرار می‌دهید.

و به آنها اخطار کرد: اگر حق را نپذیرید نابود خواهید شد و قوم دیگری، جانشین شما خواهد گردید.

«فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ...»^۴

پس اگر روی برگردانید، من رسالتی را که مأمور بودم به شما رساندم و پروردگارم گروه دیگری را جانشین شما می‌کند.

سرانجام قوم عاد

بعد از سه سال قحطی و توبه نکردن قوم خیره سر عاد و تکذیب پیامبر خدا و نپذیرفتن دستورات او، ابر سیاهی در آسمان ظاهر میشود گمان میکنند، میخواید باران ببارد، ولی آن در حقیقت شروع عذاب بود.

۱- هود/۵۳

۲- هود/۵۴

۳- هود/۵۴

۴- هود/۵۷

فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُمْطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ
أَلِيمٌ^۱

هنگامی که آن (عذاب الهی) را بصورت ابر گسترده‌ای دیدند که بسوی دره‌ها و آبگیرهای آنان در حرکت است (خوشحال شدند) گفتند: «این ابری است که بر ما می‌بارد» ولی به آنها گفته شد: «این همان چیزی است که برای آمدنش شتاب می‌کردید، تندبادی است (وحشتناک) که عذاب دردناکی در آن است»

این قوم بوسیله بادی عجیب، عذاب شدند که با تعابیر مختلف در قرآن بیان شده است.

۱- فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا...^۲ سرانجام تندبادی شدید و هول‌انگیز و سرد و سخت بر آنها

فرستادیم

۲- وَ أَمَّا عَادٌ فَأَهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ^۳ (و اما قوم عاد با تند بادی طغیانگر و سرد و پرصدا به هلاکت رسیدند.

۳- وَ فِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ^۴ و (همچنین) در سرگذشت «عاد» (آیتی است) در آن هنگام که تندبادی بی‌باران بر آنها فرستادیم.

«ریح عقیم» بادی است که نه ابر می‌آورد و نه درخت را بارور می‌سازد، توأم با عذاب و بی‌رحم است و خداوند آن را بر قوم عاد فرستاد تا نابودشان سازد، چنان که می‌دانیم بادهای دیگر نطفه را به گیاه تلقیح می‌کنند، ولی این باد عذاب را به آنها تلقیح کرد. یعنی رحمت از آن پدیدار نمی‌گشت، مانند مردی که صاحب فرزند نشود؛ پس همه کاخها و دژها و شهرها و هر بنای محکم و استواری را که در آنجا بود چنان خرد و نابود کرد و درهم کوبید (چون گندمی زیر سنگ آسیاب) و همچون ماسه نرم روان شدند که باد جابجایشان می‌کرد. و به آسمان می‌برد (هفت شب و هشت روز بی در پی آن تندباد عقیم برایشان وزید.^۵

۱- احقاف/۲۴.

۲- فصلت/۱۶.

۳- حاقه/۶.

۴- ذاریات/۴۱.

۵- محمد بن علی شیخ صدوق، معانی الاخبار، پیشین، ج ۱، ص ۱۰۸.

۴- رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ^۱ تند بادی است وحشتناک که عذاب دردناکی در آن است. البته اینکه این باد چه بادی بوده است، خالی از ابهام نیست؛ آیا تند بادی بوده پر قدرت که مردم را به این طرف و آن طرف می‌افکنده یا اینکه دارای سوزاندگی و مسمومیت خاصی بود که همه چیز را چون استخوان، پوسیده میکرده است؟

نتیجه گیری

آنچه که در این قوم زمینه‌های تکذیب را فراهم می‌کرد بت پرستی و حتی خرافه پرستی بود که در عمق جان آنان نفوذ کرده بود و به معنای حقیقی چشم و گوش حقیقت بین آنان را کور و کر نموده بود که هر چه صدای حق و حقیقت بر آنان می‌رسید آن را به تمسخر می‌گرفتند و انکارش می‌نمودند.

افراد مکذّب آیات الهی

در طول تاریخ انسانهایی وجود داشته‌اند که در مقابل حق و حقیقت ایستاده‌اند و آن را انکار کرده و به تمسخر گرفته‌اند که این نشأت گرفته از آن زمینهایی است که در خود به وجود آورده‌اند و سرانجام گرفتار صفت زشت تکذیب خدا و آیات خدا شده‌اند در این جا نام چند نفر را که قرآن به عنوان تکذیب کننده آیات الهی ذکر نموده است مورد بررسی قرار می‌دهیم.

فرعون

فرعون و تمدن فرعون، نمونه‌ای از انحراف عقیدتی و اجتماعی است. انحراف آشکار آنان، استعمار همه جانبه مردم ضعیف بود. آنها برای رفاه و آسایش خود، ملت ضعیف بنی اسرائیل را تحت استعمار شدید و شکنجه در آورده بودند و از آنها به شدت کار می‌کشیدند. خداوند برای نجات این ملت مستضعف و اصلاح سران مستکبر و خودخواه قوم، حضرت موسی (ع) را با آیات و معجزاتی فرستاد.

ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ * إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ

فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ^۱ سپس موسی و برادرش هارون را با آیات خود و دلیلی روشن فرستادیم بسوی فرعون و اطرافیلن اشرافی او؛ اما آنها تکبر کردند، و آنها مردمی برتری جوی بودند. آنها گفتند: «آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان نیلوریم، در حالی که قوم آنها بردگان ما هستند؟!»

(آری،) آنها این دو را تکذیب کردند؛ و سرانجام همگی هلاک شدند.

قارون

لغت‌شناسان برای لفظ (قارون) معنی خاصی ذکر نکرده‌اند، به گفته بعضی از آنان ممکن است وجه تسمیه‌اش به خاطر این باشد که او قرین (نزدیک) فرعون بوده است.^۲

«قارون بن یصهر» از بنی اسرائیل و از نزدیکان حضرت موسی (ع) بوده است (پسر عمو یا پسر خاله او). چنین به نظر می‌رسد قارون در نزد فرعون مقام عالی داشت؛ به نقلی همامان، وزیر فرعون و قارون خزانه دار وی یا عامل و کارگزار فرعون بر بنی اسرائیل بوده است.^۳

ذکر قرآن از قارون

نام قارون ۴ بار در سه سوره از قرآن آمده است. إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَ آتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ^۴

قارون از قوم موسی بود، اما بر آنان ستم کرد؛ ما آنقدر از گنجها به او داده بودیم که حمل کلیدهای آن برای یک گروه زورمند مشکل بود! (به خاطر آورید) هنگامی را که قومش به او گفتند: «این همه شادی مغرورانه مکن، که خداوند شادی کنندگان مغرور را دوست نمی‌دارد!

فَفَرَحَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ^۱

۱- مومنون / ۴۸-۴۵.

۲- حسن مصطفوی، **التحقیق فی کلمات القرآن الکریم** (تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۳۶۸)، ج ۹، ص ۲۵۱.

۳- علی اکبر قرشی، **قاموس قرآن**، پیشین، ج ۵، ص ۳۱۰.

۴- قصص / ۷۶.

(روزی قارون) با تمام زینت خود در برابر قومش ظاهر شد، آنها که خواهان زندگی دنیا بودند گفتند: «ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده است ما نیز داشتیم! به راستی که او بهره عظیمی دارد!»

وَقَارُونُ وَفِرْعَوْنُ وَهَامَانَ وَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ^۲
و «قارون» و «فرعون» و «هامان» را نیز هلاک کردیم؛ موسی با دلایل روشن به سراغشان آمد، اما آنان در زمین برتری جویی کردند، ولی نتوانستند بر خدا پیشی گیرند!
در سوره غافر میفرماید:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ* إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ^۳
ما موسی را با آیات خود و دلیل روشن فرستادیم... بسوی فرعون و هامان و قارون؛ ولی آنها گفتند: «او ساحری بسیار دروغگو است!»

بر اساس این آیه سه نفر را قرآن جزو کسانی معرفی می نماید که پیامبر و فرستاده خداوند که آیت الهی بود تکذیب نمودند و او را ساحر و دروغ گو خواندند.

حضرت موسی(ع) در طول زندگی خود با سه قدرت طاغوتی تجاوزگر مبارزه کرد: فرعون که مظهر قدرت حکومت بود، و قارون که مظهر ثروت بود، و سامری که مظهر صنعت و فریب و خدعه و اغفال بود. (گر چه مهم ترین مبارزه موسی(ع) با قدرت حکومت است، ولی دو مبارزه اخیر نیز برای خود واجد اهمیت و حاوی درسهای آموزنده و بزرگ است). قارون از نظر اطلاعات و آگاهی، معلومات قابل توجهی از تورات داشت، نخست در صف مؤمنان بود ولی ضعف ایمان و غرور و ثروت و کمی ظرفیت، او را به آغوش کفر کشانید.^۴

به هر حال، خداوند برای هدایت این متکبر دنیا پرست، پیامبر زمانش (حضرت موسی(ع)) را به سوی فرستاد، همچنان که قرآن میفرماید:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ^۵

۱- قصص/۷۹.

۲- عنکبوت/۳۹.

۳- غافر/ ۲۴-۲۳.

۴- ناصر مکارم شیرازی، **تفسیر نمونه**، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۵۲.

۵- غافر/ ۲۳-۲۲؛ عنکبوت/ ۳۹.

«ما موسی را با آیات خود و دلیل روشن فرستادیم به سوی فرعون و هارمان و قارون ولی آنها گفتند او ساحری بسیار دروغگوست.

موسی (ع) از او زکات میخواست، ولی قارون سر باز میزد و مردم را علیه او میخواند و زنی را برای اتهام به حضرت موسی (ع) تحریک می‌کند تا نسبت زنا به نبی خدا بدهد ولی اتفاقاً آن زن قارون را رسوا می‌کند، لذا حضرت موسی (ع) از خدا میخواست تا عذاب خود را بر قارون نازل کند.^۱

سرانجام این انسان مغرور

آنچه که قرآن از سرانجام او بیان می‌نماید:

فَحَسَبْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ^۲

سپس ما، او و خانه‌اش را در زمین فرو بردیم و گروهی نداشت که او را در برابر عذاب الهی یاری کنند و خود نیز نمی‌توانست خویشتن را یاری دهد البته قرآن از ذکر محل وقوع حادثه ساکت است که آیا در مصر بوده یا صحرای سینا؟ از روایات و تفاسیر بر می‌آید، محل زندگی بنی اسرائیل صحرای سینا بوده است و نیز طبق آیات او کاخ مجلی داشته بنابراین شاید حادثه در مصر رخ داده است.^۳

داستان قارون (سمبل ثروتمند مغرور) روشنگر این حقیقت است که غرور و مستی ثروت، گناه انسان را به انواع جنون می‌کشاند، جنون نمایش دادن ثروت و به رخ دیگران کشیدن، جنون لذت بردن از تحقیر تهی‌دستان و باز همین غرور و مستی و عشق بی‌حد و حصر به زر و سیم، گناه سبب می‌شود که دست به زشت‌ترین و ننگین‌ترین گناهان بزنند، در مقابل پیامبر پاک خدا، قیام کند و به مبارزه و ستیز با حق و حقیقت برخیزد.^۴

خداوند متعال در قرآن مجید در باره قارون می‌فرماید: وَلَا تَتَّبِعِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ^۵

۱- حسین فعال عراقی نژاد، **داستانهای قرآن و تاریخ انبیاء درالمیزان**، پیشین، ج ۲، ص ۲۶۵.

۲- قصص / ۸۱.

۳- سید علی اکبر قرشی، پیشین، ص ۳۱۲.

۴- ناصر مکارم شیرازی، پیشین، ص ۱۷۰.

۵- قصص / ۷۷.

و این خصلتهای پلید در قارون وجود داشت، ریشه همه این صفات از محبت دنیا و جمع کردن مال بدست می‌آید، هوا پرستی و پیروی از نفس موجب می‌گردد که این خصلت‌های زشت در انسان پدید آیند و آدمی از هوای نفس پیروی کند و دنبال هوسها برود مال پرستی و دنبال آمال و آرزوها رفتن و شهوت پرستی نمودن، و اظهار خوشوقتی از ستایش و تعریف دیگران از خود، موجب می‌گردد که آدمی در دام شیطان گرفتار گردد و در راه او گام بردارد، و همه اینها از غفلت و فراموش کردن خدا حاصل می‌گردد، علاج همه این دردها آن است که انسان جامعه فاسد را ترک کند و از گرایش به دنیا دست بردارد، و از عادات ناپسند خود را خلاص سازد، و شهوت‌ها و هوس‌ها را از خود دور کند و به ذکر خدا مشغول گردد و طاعت خدا را گردن نهد.^۱

این مطلب را با بیانی نورانی از حضرت رسول (ص) به پایان می‌بریم

هر کس لباسی بپوشد و در آن به خود بالیدن گیرد، خداوند او را به کنار دوزخ فرو برد، آنگاه همدم قارون گردد، چرا که قارون اول کسی بود که تبخّر کرد و فخر فروخت، پس خدای متعال او و سرایش را به زمین فرو برد، هر کس تکبر کند پس به تحقیق با خدا در کبرپائیش ستیز نموده است.^۲

معاویة ابن ابی سفیان

برخی از مفسرین مصداق آیه ذیل را با توجه به روایات معاویة ابن ابی سفیان می‌دانند. در باره تنزیل (فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّىٰ وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ) از تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی باسنادش از عمّار بن یاسر آورده که گفت. من با ابی ذر غفاری در خیمه‌ای که برای عبد الله بن عباس زده بودند بودم و او برای مردم حدیث می‌گفت. که ناگاه ابوذر بر خاست و دستش را بستون خیمه زد آن گاه گفت ای مردم هر کس مرا میشناسد که میشناسد و هر کس نمیشناسد من خود را معرفی میکنم منم جنذب فرزند جناده ابوذر غفّاری. شما را بحق و حقّ پیامبر سوگند میدهم آیا شنیدید که رسول خدا میفرمود: زمین روئیدن نداده و آسمان سایه نیفکنده بر صاحب زبانی که راستگوتر از ابی ذر باشد گفتند. بخدا سوگند شنیدیم. گفت آیا میدانید ای مردم که

۱- عزیز الله، ترجمه ایمان و الکفر بحار الانوار (تهران: نشر عطار، ۱۳۷۸)، ج ۲، ص ۶۷۳.

۲- محمد بن علی شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ترجمه: علی اکبر غفاری (تهران: نشر صدوق، ۱۳۶۷)، ج ۵، ص ۳۰۵.

پیامبر در روز غدیر خم یکصد و سی هزار نفر (۱۳۰/۰۰۰) مرد از ما جمع نمود و در روز سمرات پانصد نفر مرد از ما جمع نمود و در هر دو روز میفرمود

(اللّٰهُمَّ مِنْ كُنْتِ مَوْلَاهُ فَانِ عَلِيًّا مَوْلَاهُ اللّٰهُمَّ وَالِ مِنْ وَالَاهِ وَ عَادِ مِنْ عَادَاهِ)

بار خدایا هر کس که من مولای اویم پس بدرستی که علی مولای اوست. بار خدایا دوست مدار دوستان او را و دشمن ندارد دشمنان او را پس عمر بر خاست و گفت (بخ بخ لک یا بن ابی طالب اصبحت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه) به به بر تو ای پسر ابی طالب که صبح نمودی در حالی که مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمنی هستی. پس چون این مطلب را معاویة بن ابی سفیان لعنهما الله شنید برخاست. و بر مغیره بن شعبه تکیه داد و گفت: لا نقر لعلی بولایه و لا نصدق محمدا فی مقاله. ایمان بولایه علی نمیآورم و محمد را در سخنش - تصدیق نمیکنیم.

پس خداوند نازل فرمود «فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّىٰ وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّىٰ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ...» پس گفتند بار خدایا که شنیدیم.^۱

همان طور که قبلا اثبات شد کسی که پیامبر و اشخاصی را که ارتباط مسلمی با خدا داشته باشند انکار نماید علاوه بر این که آیات الهی را تکذیب نموده بلکه خدا را نیز تکذیب نموده است.

نتیجه گیری

از آنچه گذشت روشن شد، اقوام، ملتها و تمدنها مانند انسانها، عمرهای طبیعی دارند و پس از رشد و شکوفایی، به علت انحرافات مختلف عقیدتی، اخلاقی، اقتصادی، غفلت و هوسبازی و سستی که همه سراز تکذیب آیات الهی در می آورند رو به زوال و نابودی می روند. در حالی که خداوند هدایت خود را همچون باران به همه ملتها و سرزمینها می فرستد، منتهی ملت های پاک و مستعد از هدایت الهی رهنمود می گیرند و از ذلت و غفلت دوری نموده و به خلافت و عزت می رسند و ملت های ناصالح از آیات الهی روی گردانده و آنان را انکار می نمایند و از برکات و نعمت ها و اقتدار به دور می افتند.

۱- فرات بن ابراهیم فرات کوفی ابوالقاسم، تفسیر فرات الکوفی، تحقیق: محمد کاظم محمودی (تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰هـ.ق)، صص ۵۱۶-۵۱۵.

بررسی سرگذشت اقوام پیشین، نشان داد که خداوند بعضی از ملت‌ها را دچار مشکلات و شداید می‌کند و برخی را نعمت می‌دهد و هر دو حالت، به‌دست خداست و هر دو برای امتحان و بازگشت ملت‌ها از شیطان به‌سوی خداست و هرگز این اوضاع، یکسان و پایدار نمی‌ماند. لذا مهم‌ترین عامل حفظ و بقای یک جامعه، پابندی به عهد و میثاق الهی است. میثاق در حیات ملت‌ها و تمدن‌ها و اقوام نقش مهمی را داراست، چرا که ملت برگزیده تا مادامی که به پیمان الهی وفادار باشد و به حدود الهی ظلم و تجاوز نکند، این خلافت و اقتدار در میان آنها همچنان برقرار خواهد بود، چنانکه قرآن کریم می‌فرماید: «وما کنا مهلکی القری الا و اهلها ظالمون»^۱. و ما هرگز آبادیها و شهرها را هلاک نکردیم مگر آنکه اهلش ظالم بودند. از نظر قرآن، حیات و تمدن و ترقی و تعالی هر قوم و ملتی به وفاداری آنان نسبت به پیمان‌شان با خداوند بستگی دارد.

بنابراین، چنانچه مردم به خدا ایمان بیاورند و خود و اجتماع را با صفات نیکوی الهی بیاریند، مسلماً خداوند درهای برکات خود را به‌روی آنها می‌گشاید و مصائب و سختی‌های گذشته را به بهترین وجه جبران می‌کند^۲؛ و خداوند است که کلید خلافت و اقتدار زمین را در هر دوره‌ای از زمان، به‌دست ملتی می‌سپارد تا آنها را بیازماید، چنانکه در قرآن می‌فرماید: «زمین از آن خداست و هر کس از بندگانش را که بخواهد وارث آن می‌گرداند»^۳.

مطالعه و بررسی آیات مربوط به اقوام و افراد منکر در زمان‌های گذشته روشنگر آن است که تکذیب همواره اصلی‌ترین و اساسی‌ترین حربه‌ها علیه رسالت انبیاء بوده است. این گروه‌ها از حربه تکذیب به انحاء مختلف استفاده کرده‌اند.

گاه رسالت آنها را تکذیب نموده، گاه آیات الهی را دروغ پنداشته و گاهی خود پیامبران را دروغگو و ساحر و مجنون می‌خواندند و انگیزه مخالفت آنان با پیامبران آن بوده است که چون تعلیمات رهایی بخش انبیاء را مزاحم کامجویی و هوسرانی خود می‌دیدند به خاطر اینکه پیامبران

۱- قصص/۵۹.

۲- عبدالکریم بی‌آزار شیرازی، برداشتی نو از قرآن سوره اعراف، طلوع و غروب تمدنها، موسسه انتشارات بعثت، [بی تا] ص/۱۰۹.

۳- اعراف/۱۲۸.

مردم را به حق، عدل، انصاف، رعایت حقوق محرومین، انفاق و پرهیز از اسراف و زندگی تجملی دعوت می کردند در مقابل آنان حاضر نبودند با نادیده گرفتن سلطه و قدرت اجتماعی خویش از زندگی راحت و مرفه دست بردارند یا با فقراء همنشین شوند و مال خود را به آنان بدهند. دست به تکذیب پیامبران می زدند.

بعد از چند صفحه ای که در ابتدای این فصل به مناسبت از اقوام و افراد مکذب سخن به میان آمد اکنون به بررسی زمینه ها و عوامل این تکذیب ها می پردازیم. چون هیچ کاری بدون زمینه قبلی و بدون دخالت عوامل تاثیرگذار انجام نمی شود.

گفتار دوم: زمینه ها و عوامل تکذیب

زمینه‌های فردی تکذیب

۱- تکذیب حقایق در برابر ترس از دست دادن مقام وجایگاه

بسیاری از مکذبین می‌ترسند ابهت پوشالی که در میان مردم و گروه‌های مختلف دارند، با بیان حقیقت از دست برود لذا برای حفظ منافع شخصی و هیمنه خود دست به تکذیب رسولان و آیات الهی دیگر میزنند. بسیاری از سران مکه که در مقابل پیامبر به مقابله ایستادند و سخنان ایشان را تکذیب می‌کردند یکی از زمینه‌های آن از دست رفتن موقعیت اجتماعی که در بین مردم داشتند و همچنین از دست دادن ریاست و سیادت پوشالی آنها بود.

۲- ظاهر بینی نسبت به دنیا

مفسر گرانقدر حضرت آیت الله مکارم شیرازی در ذیل آیه ۲۷ سوره روم می‌فرماید:

کسانی که گرفتار این دام انکار و تکذیب آیات الهی می‌شوند تنها ظاهری از زندگی دنیا را می‌بینند و از آخرت و پایان کارها بی‌خبرند «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»^۱

آنها تنها از زندگی دنیا آگاهند، و مجموعه‌ای از سرگرمیها و لذات زودگذر و خوابها و خیالها برداشت آنها را از زندگی دنیا تشکیل می‌دهد، غرور و غفلتی که در این برداشت نهفته است بر کسی پوشیده نیست. اگر آنها باطن و درون این زندگی دنیا را نیز می‌دانستند برای شناخت آخرت کافی بود، چرا که دقت کافی در این زندگی زودگذر نشان می‌دهد که حلقه‌ای است از یک سلسله طولانی، و مرحله‌ای است از یک مسیر بزرگ، همانگونه که دقت در زندگی دوران جنینی نشان می‌دهد که هدف نهایی خود این زندگی نیست، بلکه این یک مرحله مقدماتی برای زندگی گسترده‌ای است.^۲ و چون نگاه‌ها به دنیا این گونه بود تمام تلاششان را برای حفظ آن بکار می‌بستند حتی با از بین بردن رسولان الهی در حفظ منافع دنیای خودشان می‌کوشیدند.

۱- روم / ۲۷.

۲- ناصر مکارم شیرازی، نمونه پیشین، ج ۱۶، ص ۳۶۵.

۳- تقلید

۱-۳- تعریف تقلید

تقلید عبارت است از قبول سخن دیگران بدون حجت و دلیل.^۱

۲-۳- انواع تقلید

بر اساس تقسیم‌بندی آیت الله مکارم شیرازی تقلید بر چهار نوع است: تقلید جاهل از عالم، تقلید جاهل از جاهل، تقلید عالم از عالم و تقلید عالم از جاهل، که تقلید مورد اول ممدوح است و بقیه مذموم هستند. البته اگر مراجعه عالمی به عالم دیگر برای مشاوره و به دست آوردن اطلاعات بیشتر مذموم نیست و نمی‌توان نام تقلید بر آن گذاشت بلکه تحقیق محض است.^۲

۳-۳- تقلید کور کورانه

اما آنچه که در این جا مورد بحث است تقلید کور کورانه است که می‌تواند عامل مهمی برای تکذیب آیات الهی باشد و آیات متعددی در قرآن کریم در نکوهش تقلید کور کورانه آمده است از آن جمله آیات می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود: بقره/ ۱۷۰ و ۱۷۱، آل عمران/ ۶۵ و ۶۶، مائده/ ۱۰۴، انعام/ ۳۹، اعراف/ ۷۰ و ۷۱، یونس/ ۳۶، سبأ/ ۴۳، صافات/ ۷۰، و..... خداوند می‌فرماید:

« وَ كَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ »^۳

و این گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبر اندازکننده‌ای نفرستادیم مگر اینکه ثروتمندان مست و مغرور آن گفتند: «ما پدران خود را بر آئینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا می‌کنیم.» یا در سوره بقره آمده است که تبعیت و تقلید از پدران گمراه همانند پیروی از گام‌های شیطان است: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ * وَ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً صُمُّ بُكْمٌ عُمْى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ وَ هَنَكُمى كَمَا مِى كَه بَه أَنهآ كَفْتَه شُود: «از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید!»

۱- محمدبن فتال نیشابوری، روضة الواعظین (قم: نشر الشریف الرضی، ۱۳۶۸)، ج ۱، ص ۲۱.

۲- ناصر مکارم شیرازی، پیام قرآن، پیشین، ج ۱، ص ۳۴۸ (تلخیص شده).

۳- زخرف. ۲۳.

می‌گویند: «نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می‌نماییم.» آیا اگر پدران آنها، چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافتند (باز از آنها پیروی خواهند کرد)؟!^۱

مثل (تو در دعوت) کافران، بسان کسی است که (گوسفندان و حیوانات را برای نجات از چنگال خطر)، صدا می‌زند؛ ولی آنها چیزی جز سر و صدا نمی‌شنوند؛ (و حقیقت و مفهوم گفتار او را درک نمی‌کنند. این کافران، در واقع) کر و لال و نابینا هستند؛ از این رو چیزی نمی‌فهمند! آیه شریفه در پی ممنوع بودن تبعیت از گام‌های شیطان آمده است و می‌گوید هیچ فرقی بین تبعیت از گام‌های شیطان و تقلید از نیاکان جاهل نیست.^۱

مشرکان و کافران دلیل ایمان نیاوردنشان را تقلید از آیین پدرانشان می‌دانند و شدیداً به افکار و عقاید آنها تعصب می‌ورزند؛ چنانچه علامه طباطبایی (ره) می‌فرماید: «مشرکان هیچ دلیلی بر حقانیت بت پرستی خود ندارند، نه عقلی و نه نقلی؛ بلکه خلاصه دلیشان تنها تقلید کورکورانه از پدرانشان است و بس»^۲

آیت الله مکارم ذیل این آیات می‌فرمایند: مقلدان نیاکان جاهل به گوسفندان و حیواناتی می‌مانند که از فریادهای چوپان خیرخواه و دلسوز چیزی جز سر و صدایی که فقط تحریک آنی در آنها دارد نمی‌فهمند.

و در پایان آیه برای تاکید و توضیح بیشتر اضافه می‌کند " آنها کر و لال و نابینا هستند و لذا چیزی درک نمی‌کنند!" (صُمُّ بَكُمُّ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ). و به همین دلیل آنها تنها به سنتهای غلط و خرافی پدران خود چسبیده‌اند و از هر دعوت سازنده‌ای رویگردانند.

عده‌ای معتقدند که این آیه درباره کفار قریش نازل شده است.^۳ و عده‌ای این آیه را درباره طایفه‌ای از یهود می‌دانند، هنگامی که پیامبر آن‌ها را به دین اسلام دعوت کرد، گفتند «همانا پدران ما از ما بهتر بودند»^۴

۱- فخر رازی، **مفاتیح الغیب** (تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳)، ج ۱، ص ۵۷۸.

۲- محمد حسین طباطبایی، **المیزان**، پیشین، ج ۱۸، ص ۱۳۷.

۳- فضل بن حسن طبرسی، **مجمع البیان**، پیشین، ج ۲، ص ۱۶۱.

۴- عبدالله ابن عمر بیضاوی، **انوار التنزیل و اسرار التاویل** (بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸هـ.ق)، ج ۱، ص ۱۱۹.

۴- استبعاد

گرچه این عامل را می توان در بخش اجتماعی هم بیان کرد ولی بخاطر اینکه ایمان آوردن امری فردی و قلبی است در این جا ذکر شده است.

براساس آیه ۹۴ سوره اسراء از جمله چیزهایی که سبب انکار و تکذیب پیامبر دانسته شده، بعید شمردن رسالت شخصی از جنس بشر است که قرآن می فرماید: **وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا**^۱.

تنها چیزی که بعد از آمدن هدایت مانع شد مردم ایمان بیاورند، این بود (که از روی نادانی و بی خبری) گفتند: «آیا خداوند بشری را بعنوان رسول فرستاده است؟!»

۵- گناهان پی در پی

عاقبت اعمال سوء و ارتکاب گناهان پیایی، تکذیب آیات الهی است.

ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْاى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ^۲

سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند.

چون کسی که در شهوتها فرو رفته و به گناه دل بسته باشد، هیچ چیزی از جمله معاد و قیامت نمی تواند مانع گناه او باشد: **الَّذِينَ يَكْذِبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ وَمَا يُكْذِبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ**^۳
همانها که روز جزا را انکار می کنند. تنها کسی آن را انکار می کند که متجاوز و گنهکار است.
در همین رابطه بحثی از استاد مطهری (رضوان الله تعالی علیه) را برای روشن تر شدن بحث نقل می نمایم

خداوند متعال در آیات سوره مطففین می فرماید:

أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ * لِيَوْمٍ عَظِيمٍ * يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ * كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ * وَمَا أَذْرَاكَ مَا سِجِّينٍ * كِتَابٌ مَرْقُومٌ * وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ * الَّذِينَ يَكْذِبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ * وَمَا يُكْذِبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ^۱

۱- اسراء/۹۴.

۲- روم/۱۰.

۳- مطففین/۱۲-۱۱.

آیا آنها گمان نمی‌کنند که برانگیخته می‌شوند، در روزی بزرگ؛ روزی که مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان می‌ایستند.

چنین نیست که آنها (درباره قیامت) می‌پندارند، به یقین نامه اعمال بدکاران در «سجین» است! تو چه می‌دانی «سجین» چیست؟

نامه‌ای است رقم زده شده و سرنوشتی است حتمی. وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان همانها که روز جزا را انکار می‌کنند. تنها کسی آن را انکار می‌کند که متجاوز و گنهکار است!

«در این آیات علت تکذیب را اعتداء، تجاوز، کثرت و تراکم اثم دانسته است. آنکه آیات را اساطیر می‌خواند آنها نیستند، گناهان متراکم شده و فجورها و انفجارهای روحی در اثر تراکم گناه است. چرا اعتداء علت تکذیب است؟ زیرا هر عملی کسب است، یک رابطه یک طرفی نیست که یک طرف فاعل و طرف دیگر فعل و مفعول باشد، بلکه هر عملی در همان حال که عمل است عامل است و هر عامل در همان حال که عامل است معمول است: تأثیر متقابل عامل و عمل. لهدا اثر هر عملی تنها مصرف کردن انرژی نیست، اکتساب هم هست. حکما می‌گویند: انسان هر عملی را که مرتکب می‌شود از آن عمل به موجب ماهیتی که آن عمل دارد صورت می‌پذیرد، تدریجاً آن عمل می‌شود و تدریجاً ماهیت آن حقیقتی را می‌یابد که آن عمل اثر طبیعی اوست، مثلاً ماهیت سنگ بودن در تکرار عمل درندگی است. می‌توان گفت همان ملاکی که در تعلم صنایع هست که به واسطه تکرار عمل، آن صنعت صورت روحی انسان می‌شود (مسأله از خود بیگانگی)، در هر عمل غیر صنعتی هم اعم از عمل صالح و غیر صالح [چنین] است: «من اخلص لله اربعین صباحا جرت ینایع الحکمة من قلبه علی لسانه» یا: «من عمل علم و من علم عمل» علم مقدمه عمل و عمل مقدمه علم است؛ و به طور کلی در این که کار انسان، انسان را می‌سازد، بحث خوبی حکمای ما از زمان بوعلی داشته‌اند تحت این عنوان که «عمل، انسان را به شکل خودش درمی‌آورد». چون آنها قائل به اصالت روح هستند توجیه این مطلب از نظر آنها خیلی کار ساده‌ای است. آنها مطلب را این‌جور بیان می‌کنند که همین‌جور که انسان هر ملکاتی باشد و علم او هر نوعیت خاص و چگونگی خاص داشته باشد، عملش قهراً تابعی است از علمش (قل کلّ یعمل علی شاکلته)،

عکس قضیه هم صادق است؛ یعنی اگر انسان ولو به حکم یک سلسله علل اتفاقی، یک عملی انجام بدهد که این عمل متناسب با یک فکر خاص و یک روح خاص باشد [این عمل در او تأثیر متناسب با خود را می‌گذارد]. یک آدم با تقوا مادام که با تقواست و مادام که با اصول تقوا فکر می‌کند، عملی که از او سر می‌زند متناسب با اوست. حالا این شخص با تقوا در یک شرایطی قرار می‌گیرد که فکر گناه در او پیدا می‌شود، بعد گناهی مرتکب می‌شود برخلاف مقتضای تقوایش. این گناه، او را به همان حالت اول باقی نمی‌گذارد و او دیگر آن آدم اول نیست، چون وقتی انسان عملی را مرتکب می‌شود، اندیشه آن عمل در روحش پیدا می‌شود، تصور آن عمل و غایت آن عمل برای او پیدا می‌شود، یعنی روحش با عمل نوعی اتحاد پیدا می‌کند. این است که بعد از آنکه عمل پایان یافت، اثری از آن در روح انسان باقی می‌ماند. اگر همین عمل تکرار شود، درست مثل صورت ضعیفی که از یک شیء گذاشته شده، بار دوم این اثر روی اثر اول می‌آید و آن را عمیقتر می‌کند. اگر این عمل بارها تکرار شود، کم کم به گونه‌ای می‌شود که اثر اینها تدریجاً بر وضع سابق غلبه می‌کند، یعنی تا یک مدتی در روح انسان دو کیفیت متضاد هست و به قول امروز انسان دارای دو شخصیت است، نیمی از وجودش وجود تقوایی است واقعاً، و نیمه دیگر از وجودش وجود یک فاسق است واقعاً، گاهی این نیمه غلبه می‌کند و گاهی آن نیمه و به قول خیام

یک دست به مصحفیم و یک دست به جام
 که نزد حلالیم و گهی نزد حرام

این «گاهی» از باب این نیست که یک نوع نفاق در کار هست و «یک دست به مصحفیم و یک دست به جام»، بلکه به حکم دو شخصیتی است که نیمی این جور حکم می‌کند و نیمی آن جور؛ به علت خاصی آن طرف غلبه پیدا می‌کند، به علت دیگری آن طرف. بعد کم کم به صورتی می‌شود که آن نیمه غلبه پیدا می‌کند؛ یعنی تدریجاً صورت روحش صورت این عمل فاسقانه و فاجرانه می‌شود. آن وقت است که در نهایت سهولت این عمل فسق و فجور از او صادر می‌شود و دیگر وقتی می‌خواهد عمل تقوایی انجام دهد برایش یک امر غیر طبیعی است: «کَلَّا بَل رَانَ عَلٰی قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ». از این بهتر دیگر نمی‌شود تأثیر عمل بر روح را بیان کرد، تأثیر عمل در ساختن انسان و در چگونه ساختن انسان: همان نفس عمل است که در قلبشان به وجود آورده است این مطلب وارد شده است که خداوند در قلب انسان یک نقطه سفیدی آفریده است و وقتی انسان گناهی می‌کند نقطه سیاهی در آن نقطه سفید پیدا می‌شود (این نقطه سفید همان فطرت پاک

انسان است) و وقتی گناه تکرار می‌شود آن سیاهی کم کم توسعه پیدا می‌کند تا به حدی که تمام آن سفیدی را می‌گیرد. حدیثی هست از حضرت باقر (علیه السلام) که سه نوع قلب داریم: قلب منکوس... و قلب فیه نکتهٔ سوداء... و قلب مفتوح. اینها همه معنایش تأثیر عمل است در شخصیت انسان؛ یعنی عمل صرفاً یک امر متأخر از [شخصیت انسان نیست] چنانکه بعضی از حکمای قدیم فکر می‌کردند که انسان است و اندیشه انسان، اگر خوب بشود از راه اندیشه مستقل از عمل (یعنی قیاسات ذهنی تشکیل دادن) خوب می‌شود و اگر هم بد بشود از راه اندیشه بد می‌شود و عمل به هر حال یک امری است متأخر از شخصیت انسان و هیچ تأثیری روی شخصیت انسان نمی‌گذارد؛ نه، این حرف را ما نمی‌گوییم. به هر حال اگر این مطلب در فکر یونانی یا بعضی از اروپاییان باشد، ما قطعاً چنین چیزی را نمی‌گوییم، مخصوصاً با توجه به این اصلی که حکمای ما در مورد تأثیر متقابل نفس و بدن در یکدیگر دارند که می‌گویند: «ان النفس و البدن يتعاكسان ایجابا و اعدادا» که مقصود تأثیر متقابلی است که نفس در بدن می‌گذارد و بدن و اعمال بدن روی نفس می‌گذارد روانشناسهای امروز هم به شکل دیگری مطلب را قبول دارند. مثلاً ما می‌گوییم انسان وقتی روحتش با نشاط باشد در چهره‌اش ظاهر می‌شود (کصفرة الوجله و حمرة الخجل). مسلماً این جور است (رنگ رخسار خبر می‌دهد از سرّ ضمیر). فکر انسان و اندیشه و غم و اندوه انسان و هر حالت روحی، روی بدن اثر می‌گذارد. عکس قضیه هم درست است؛ یعنی هر حالت بدنی با یک حالت روحی سنخیت و تناسب دارد، آن حالت روحی یک حالت بدنی خاصی را ایجاد می‌کند، و چنانکه انسان آن حالت بدنی را به طور مصنوعی ایجاد کند آن حالت روحی به تبع این حالت بدنی ایجاد می‌شود. مثلاً اگر انسان وضع و قیافه محزون و غم‌زده به خود بگیرد، کم کم واقعاً حزن برایش پیدا می‌شود. این همان تأثیر متقابلی است که نفس و بدن روی یکدیگر دارند.

حالا مسأله سازندگی، [سازندگی کار انسان را]، در این تصور اسلامی و مذهبی خیلی منطقی پیدا می‌کند، چون با مسأله روح و بدن و نوعی اصالت برای روح قائل شدن و ملکاتی برای روح قائل شدن و صورت روحی قائل شدن موافق است

گفتیم که در هر عملی چون انسان خودش را در حال انجام دادن آن عمل می‌بیند، روح شکل آن عمل را می‌گیرد. احادیث خوبی هست به مضامینی از این قبیل: «لا یزنی الزانی و هو مؤمن»، «لا یسرق السارق و هو مؤمن»؛ یعنی زانی در آن وقت، حالت آن عمل را به خودش گرفته، یعنی غرق

شده است در کیفیت آن عمل؛ دیگر در آن حال، روح ایمان وجود ندارد، یا اگر وجود دارد یک امر مخفی و پوشیده است، روح ایمان از او مفارقت کرده؛ بعد که برگردد به حالت اول، باز روح ایمانی برایش پیدا می‌شود. حقیقت بسیار عجیبی است: «لا یزنی الزانی و هو مؤمن» یعنی این عمل نمی‌تواند با ایمان سازگار باشد. پس مسأله سازندگی کار، در تصور اسلامی منطبق پیدا می‌کند»^۱

۶- ثروت اندوزی و دنیا طلبی

دنیا طلبی و فرو رفتن در ورطه مادیات باعث غفلت و غرور و ضعف عقل می‌شود و انسان می‌پندارد اگر در دنیا به ثروتی رسید شایستگی آن را داشته و همواره آن را خواهد داشت. ثروت اندوزی گاه باعث تردید در فرا رسیدن قیامت می‌شود: «وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَبَاورِ نَمِي كُنْم قِيَامَتِ بَرِيَا كَرْدَدُ»^۲

و حتی برخی مواقع موجب تکذیب آن می‌گردد.

وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى وَ مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى^۳
و اما کسی که بخل بورزد و طالب ثروت و غنی باشد و پاداش نیک روز جزا را تکذیب کند اعمال نیک را در نظرش سنگین و دشوار می‌سازیم. و او وقتی هلاک شود مالش هیچ سودی به حالش نخواهد داشت.

۷- پيشداوری‌های نادرست

آنچه از پیش داوری‌های غلط که در ذهن رسوخ یافته مانع از بررسی و مطالعه بیطرفانه در آیات حق می‌گردد لذا از درک آن عاجز می‌ماند.^۴ در نتیجه حاضر به پذیرش حقایق و آیات الهی نمی‌گردد. و همه چیز را از پشت عینک باورهای غلط خود می‌نگرد اگر با آنها مطابقت داشت می‌پذیرد و در غیر این صورت دست به انکار و تکذیب آنها می‌زند.

۱- مرتضی، مطهری مجموعه آثار (تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۲)، ج ۱۳، ص ۶۶۵.

۲- کهف/۳۶.

۳- لیل/۱۱-۸.

۴- فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان پیشین، ج ۸ ص ۸۳۱؛ مومن / ۸۱.

۸- جاه طلبی و سلطه‌گری

از عوامل دیگری که می‌تواند زمینه تکذیب حقایق و آیات الهی را فراهم نماید جاه طلبی و سلطه‌جویی برخی انسان‌هاست.

صاحب معراج السعاده می‌فرماید: «جاه، تسخیر قلوب مردم و مالک شدن دل‌های ایشان است. وقتی که دل‌ها، مسخر کسی شد و اسم و آوازه‌ی او بلند شد کمتر می‌شود که دنیا و آخرتش سالم بماند. به همین دلیل جاه طلبی از مهلکات عظیمه و از آفات دنیوی و اخروی است.»^۱

جاه طلبی و سلطه‌گری بیشتر در میان شاهان عرب جاهلی قابل رویت بود. درباره وسعت نفوذ شاهان عرب در میان قبائلشان نقل شده: «امتیازات شاهان عرب محدود به حد و حصر نبود، روسا و شیوخ نیز که بر نفرات محدودی سلطه داشتند، علاوه بر اینکه بر تمام حرکات و سکنات اعضای قبیله امر و نهی داشتند و قبیله موظف بود به فرمان آن‌ها باشد، امتیازات دیگری مانند اینکه همه باید در مجالس آنها سکوت کنند یا آنها حق دارند سر زده وارد هر خانه‌ای شوند و یا هر جنایتکاری وقتی به حریم آن‌ها آمد در امان است و امتیازات دیگری هم داشتند.»^۲

با مبعوث شدن پیامبر و دستور به یکتاپرستی به تمام امتیازات جاه طلبان و سلطه‌گران خط بطلان کشیده شد لذا بسیاری از آنهایی که صاحب این امتیازات بودند به مقابله با پیامبر برخاستند و دست به انکار و تکذیب ایشان و دیگر آیات الهی زدند.

نتیجه‌گیری

آنچه که به عنوان حاصل این فصل می‌توان بیان کرد این است که آنچه که به عنوان رذایل اخلاقی از آنها نام برده شده است هر کدام به نحوی می‌تواند زمینه‌ی انکار و تکذیب آیات الهی را در انسان‌ها فراهم نماید اما بعضی از رذایل را که قرآن به عنوان زمینه ساز تکذیب یاد کرده از اهمیت بالایی برخوردار است و در سوق دادن انسان به سمت انحراف نقش بیشتری را ایفا می‌کند.

۱- احمد بن محمد مهدی نراقی، معراج السعاده (قم: نشر هجرت، ۱۳۷۶)، ص ۴۵۲.

۲- یحیی نوری، جاهلیت و اسلام (اسلام و عقاید و آراء بشری) (تهران: مؤسسه و انتشارات و کتابخانه شمس، ۱۳۴۲)، ص ۶۵۴.

همچنین زمینه‌های تکذیب آیات خدا، هم سرعت دهنده انسان به وادی سقوط و هلاکت وهم باعث انکار آیات خواهد بود. هر کدام از زمینه‌ها به اندازه‌ای در انحراف انسان‌ها نقش دارند.

عوامل فردی تکذیب آیات خدا

هر چیزی در این دنیا دارای آفاتی است که اگر حفظ و مراقبت نشود آفت آن را از حالت اولیه و فطری منحرف می‌کند یا به غیر از خودش تبدیل می‌کند، در مکذبین نیز عواملی وجود دارد که باعث انحراف از مسیر انسانیت می‌شود بلکه او را از لحاظ فکری تغییر می‌دهد و به تعبیر قرآن این انسان از حیوان هم پست تر می‌شود.^۱ البته این بدان معنا نیست که علل تکذیب منحصر در موارد ذیل باشد بلکه با برداشت از آیات قرآن و بررسی رفتار مکذبین می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود.

۱- هواپرستی

بت هوای نفس بدون هیچ مبالغه‌ای خطرناکترین بت در مسیر زندگی انسان است، چرا که بت‌های معمولی موجوداتی بی‌خاصیتند، ولی بت هوی و هوس، گمراه کننده انسان و سوق دهنده او به سوی انواع گناه و انحراف است. این بت خصوصیتی دارد که مستحق نام منفورترین بتها است. چون زشتیها را در نظر انسان زینت می‌دهد، تا آنجا که انسان به اعمال زشت خود می‌بالد و به مصداق «وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»^۲ به عنوان یک فرد صالح به آن افتخار می‌کند. گرچه آن عمل از بالاترین صفت زشتی برخوردار باشد.

مکذبین هم این صفت در وجودشان به طور گسترده‌ای رخنه کرده بود. که از آنچه، هوا و هوس می‌گویند اطاعت و پیروی نمایند. و در مقابل آنچه که رسولان الهی برای هدایت آنها می‌گویند سرپیچی نمایند.

۱- اعراف / ۱۷۹.

۲- کهف / ۱۰۴.

۱-۱- معبود قرار دادن هوای نفس

برخی کوته فکran، تمایلات و خواسته‌های خویش را معیار خوب و بد دانسته هر چیزی را که موافق خواسته‌ها و هوس‌های خود نیابند از سر استکبار، تکذیب و انکار می‌نمایند. خداوند متعال در این آیه می‌فرماید: أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ^۱

آیا چنین نیست که هر زمان، پیامبری چیزی بر خلاف هوای نفس شما آورد، در برابر او تکبر کردید (و از ایمان آوردن به او خودداری نمودید) پس عده‌ای را تکذیب کرده، و جمعی را به قتل رساندید؟

«أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَغَلَّبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»^۲: آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر اینکه شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده‌ای افکنده است؟! با این حال چه کسی می‌تواند غیر از خدا او را هدایت کند؟! آیا متذکر نمی‌شوید؟!

هنگامی که انسان فرمان خدا را رها کرد، و به دنبال خواست دل و هوای نفس افتاد، و اطاعت آن را بر اطاعت حق مقدم شمرد، این همان پرستش هوای نفس است، چرا که یکی از معانی معروف عبادت و پرستش اطاعت است.

بارها در قرآن مجید، در مورد شیطان، یا احبار و علمای یهود فرموده که «گروهی عبادت شیطان می‌کنند»^۳ و در باره یهود می‌فرماید اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ^۴ (آنها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند، و (همچنین) مسیح فرزند مریم را؛ در حالی که دستور نداشتند جز خداوند یکتائی را که معبودی جز او نیست، پرستند، او پاک و منزّه است از آنچه همتایش قرار می‌دهند!

۱- بقره/۸۷.

۲- جائیه/۲۳.

۳- یس/۶۰.

۴- توبه/۳۱.

همچنان که در این آیه‌ی کریمه خداوند متعال می‌فرماید یهودیان علمای خود را رب و پروردگار خویش قرار داده‌اند.

۱-۲- چگونه گمراهی هوا پرستان توسط خداوند متعال

در مورد فرموده الهی «أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ» خداوند با علم به اینکه هواپرستان استحقاق هدایت ندارند آنها را گمراه کرده است؛ اشاره به اینکه آنها با دست خود تمام چراغ‌های هدایت را شکسته، و راههای نجات را بروی خود بسته، و پلهای بازگشت را پشت سر خود ویران کرده‌اند، در چنین شرایطی خداوند لطف و رحمتش را از آنها می‌گیرد و حس تشخیص نیک و بد را از آنها سلب می‌کند، گویی قلب و گوششان را در محفظه‌ای گذاشته، و بسته و مهر کرده است و بر چشم آنها پرده سنگینی افکنده. اینها در حقیقت آثار چیزی است که برای خود برگزیده‌اند، و نتیجه شوم معبودی است که برای خود انتخاب کرده‌اند.^۱

در این زمان آنها با توجه به این زمینه‌ها دست به تکذیب آیات الهی که روشن‌ترین ادله‌های هدایت است می‌زنند.

۱-۳- هوا پرستی مؤثرترین راه نفوذ شیطان

اگر پایگاهی در درون انسان وجود نداشته باشد شیطان قدرت بر وسوسه‌گری ندارد و پایگاه شیطان چیزی جز هواپرستی نیست، مهم‌ترین وسیله هدایت را که درک صحیح حقایق است از انسان می‌گیرد و پرده بر چشم و عقل آدمی می‌افکند، در قرآن بعد از ذکر مسأله هواپرستی صریحاً به این موضوع اشاره شده است، که انسان به انکار و جحد با آیات قرآن می‌پردازد آیات دیگر قرآن نیز گواه بر این حقیقت است.

گاه یک لحظه هواپرستی یک عمر پشیمانی به بار می‌آورد، و گاه یک لحظه هواپرستی محصول تمام عمر انسان و حسنات و اعمال صالح او را بر باد می‌دهد. و انسان را در جاده انحراف قرار می‌دهد. لذا در آیات قرآن و روایات اسلامی روی این امر تاکید و هشدار داده شده است.

۱- ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه پیشین، ج ۲۱، ص ۲۶۴.

۲- اعراف / ۵۱.

گام اول انحراف مکذبین در پیروی از هوای نفس صورت می‌گیرد. و در روایات، جهاد با نفس جهاد اکبر و برترین جهاد نام گرفته است^۱ چون هر کسی توانایی انجام آن یا به پایان بردن آن را ندارد. در این زمینه آیات و روایات فراوانی وارد شده است.

۱-۴- چگونه هوی و هوس موجب تکذیب آیات می‌شود؟

در اینکه چگونه هوا و هوس باعث تکذیب آیات می‌شود هم از آیات و هم از روایات برداشت می‌شود. در آیات قرآن یکی از علل درونی انحراف و تکذیب آیات الهی متابعت از امیال و خواهش‌های نفسانی دانسته شده است. که خداوند متعال می‌فرماید: «ولا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله»^۲ از خواهش‌های نفسانی پیروی نکنید چه آن که شما را از راه حق گمراه می‌کنند. مشرکین در برخورد با براهین و مواعظ انبیای الهی به جای این که در آن‌ها فکر و اندیشه کنند تا حق را از باطل تشخیص دهند و از حق پیروی نمایند به اطلال نفسانی خود توجه نموده و اختیار امور خویش را به او سپردند و هر آنچه را که با او منطبق بود برگزیدند.

«فان لم یستجیبوا لک فاعلم انما یتبعون اهوئهم و من اضل ممن اتبع هویه بغیر هدی من الله ان الله لا یهدی القوم الظالمین»^۳ «اگر دعوت تو را اجابت نمی‌کنند متوجه باش که علتش آن است که آن‌ها فقط از هوای نفسشان پیروی می‌کنند و چه کسی گمراه‌تر از آن که از هوای نفس خود تبعیت کند، بدون هدایتی از ناحیه خداوند، خدا قوم ستم‌پیشه را هدایت نمی‌کند.»

فخر رازی در تبیین منحرف کننده بودن این عامل می‌گوید: «نفس بهیمی، انسان را به غرق شدن در لذات جسمانی فرا می‌خواند و غرق شدن در آن لذات مانع از تلاش برای تحصیل کمالات روحی که باقیات الصالحات حقیقی‌اند می‌شود. چون این دو حالت با هم متضادند هر قدر بر یکی افزوده شود از دیگری کاسته می‌شود.»

ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِّنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِّنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ *

۱- محمد بن علی بابویه صدوق، **امالی**، چاپ پنجم (بیروت: نشر اعلمی، ۱۴۰۰ هـ.ق، ص ۴۷۶.

۲- ص ۲۶/.

۳- قصص/۵۰.

بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ^۱

«خداوند برای شما از خودتان مثلی می‌زند آیا بردگانتان با شما در آنچه ما به شما روزی

می‌دهیم شریکند و شما با آنها در بهره‌وری ارزاق مساوی هستید و به یک‌گونه تصرف می‌کنید و

از بردگان مانند احرار به مال خود هراسان هستید ما این چنین ادله را برای اهل فکر و نظر تشریح

می‌کنیم (علت این شرک آنها این چیزها نیست) بلکه ستمکاران جاهلانه از هوای نفس خود

پیروی کردند آن را که خدا گمراه کند چه کسی هدایت خواهد کرد در حالی که یابوری ندارند.»

در روایات هم به اینکه هر کس از هوی و هوس خودش پیروی نماید به گمراهی و ضلالت

می‌افتد اشاره شده است و کسی هم که در گمراهی قرار گرفت به حقایق گوش نمی‌دهد و آن را

انکار می‌کند. به عنوان نمونه این روایت را از امیرالمومنین علی (ع) نقل می‌نماییم.

علی (ع) می‌فرماید: «اطاعت نفس و دنباله‌روی خواهش‌های نفسانی اساس هر گرفتاری و منشأ

هر گمراهی هست.» همچنین از آن امام نقل شده: «هر کس که از خواهش‌های نفسانی اطاعت کند

ذلیل و گمراه می‌شود.

۲- تکبر و غرور

تکبر جزو صفات رذیله‌ای است که شخص مبتلا را از پذیرش سخن حق و حقیقت باز می‌دارد

و در قرآن کریم از صفات بسیار نکوهیده بشر شمرده شده است به عنوان مثال در برخی از آیات به

کلمه متکبر تصریح شده است. آیاتی که دوزخ را جایگاه متکبران معرفی می‌کند. و فرشتگان

عذاب از میان تمام رذایل انسان بر تکبر دوزخیان تاکید دارند از این نکته می‌توان دریافت که

سرچشمه اصلی خیلی از انحرافات و گناهان تکبر و تسلیم نشدن در برابر حق است. با توجه به

اهمیت این رذیله اخلاقی به بررسی آن با توجه به آیات قرآن می‌پردازیم.

تکبر و استکبار

گاه سرچشمه تکذیب تکبر است، تکبر همان صفت خودبزرگ بینی و برتری جویی است که

غالباً با داشتن جاه و مقام و مال و علم و دانش در انسان به وجود می‌آید و ریشه اصلی آن از

شرکت آدمی در صفت کبریایی خداوند متعال و نسبت دادن کمالات او به خود است. امام صادق در تعریف تکبر اینگونه می‌فرماید: « تکبر آن است که مردم را خوار و حق را سبک شماری»^۱ کبر و تکبر و استکبار: در معنی به هم نزدیکند، پس کبر حالتی است که انسان با بزرگ دیدن خویش به آن صفت مخصوص می‌شود و همانست که انسان جان و وجود خویش را از غیر خویش بزرگ‌تر می‌بیند، بزرگ‌ترین و سنگین‌ترین تکبرها، تکبر بر خداوند در خودداری از قبول حق و عدم اقرار به آن در پرستش است.

اقسام استکبار

اول- اینستکه انسان قصد کند و بخواهد که بزرگ شود و اگر این حالت در مورد چیزی که لازم و واجب می‌شود یا در مکان و زمانی که بزرگی و استکبار در آن واجب است باشد آن استکبار، محمود و پسندیده است

دوم- استکبار در افزون طلبی، و برتری جوئی به طوریکه از نفس و وجود او چیزی که شایسته او نیست و از آن او نیست آشکار شود که این استکبار، مذموم و ناپسند است و بر همین اساس است آیاتی که در قرآن وارد شده است و همانست که خدای تعالی در مورد شیطان فرمود:

أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ^۲ جز ابلیس که سر باز زد، و تکبر ورزید.

و در آیات دیگری از این صفت سخنان فراوانی به میان آمده است که در برخی از این آیات به طور مستقیم وجود این صفت را باعث تکذیب و انکار آیات خداوند متعال معرفی می‌نماید. در این جا به ذکر آیات مختلفی که در رابطه با این صفت مذموم است می‌پردازیم. خداوند متعال می‌فرماید:

أَفْكَلَمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ^۳ آیا چنین نیست که هر زمان، پیامبری چیزی بر خلاف هوای نفس شما آورد، در برابر او تکبر کردید.

وَ أَصْرُوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا^۱ و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند!

۱- محمدبن یعقوب کلینی، اصول کافی (تهران: دارالکتب الاسلامی، [بی تا])، ج ۲، ص ۳۰۹.

۲- بقره/۳۴.

۳- بقره/۸۷.

اسْتِكْبَاراً فِي الْأَرْضِ^۲ اینها همه به خاطر استکبار در زمین بود.
فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ^۳ پس تکبر ورزیدند در زمین،
تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ^۴ اما امروز عذاب ذلت بار به خاطر استکباری که در زمین بناحق
کردید.

إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتِّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ^۵ کسانی که آیات ما را
تکذیب کردند، و در برابر آن تکبر ورزیدند، (هرگز) درهای آسمان به رویشان گشوده نمی شود؛
قَالُوا مَا أَعْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ^۶ می گویند: «(دیدید که) گردآوری شما (از
مال و ثروت و فرزند) و تکبرهای شما، به حالتان سودی نداد!»

فَيَقُولُ الضُّعْفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا^۷ ضعیفان به مستکبران می گویند.
که در آیه اخیر مستکبرین را با ضعیفان مقابل قرار داده تا هشدار می باشد بر اینکه استکبار آنها از
نیروی بدنی و مالی آنها بوده که ضعیفان فاقد آنند و خود را ناتوان ساخته اند
آیا اینطور نیست که هر زمانی پیامبری چیزی را که دلهاشان آن را نمی خواهد آورده است
استکبار ورزیده اید؟!

و در آیه: قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا^۸ در این جا مستکبرین در برابر
مستضعفین قرار دارند، و در آیه دیگر علت استکبارشان را در اثر جرم و گناه میدانند میگوید
فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ^۹ بکار بردن واژه استکبار در مورد مجرمین برای این است که
آنها در خود بزرگ بینی و تکبر و خود-پسندیشان که بدون صلاحیت و شایستگی است بزرگی
می ورزند و نیز از شنیدن و گوش فرا دادن به آیات خدا با تصور بزرگی در باره خویش، خود را
عظیم و بزرگ می دانستند و با عبارت: وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ هشدار و خبر میدهد بر اینکه آن

۱- نوح / ۷.

۲- فاطر / ۴۳.

۳- فصلت / ۱۵.

۴- احقاف / ۲۰.

۵- اعراف / ۴۰.

۶- اعراف / ۴۸.

۷- غافر / ۴۷.

۸- غافر / ۱۳۳.

گناهان، آنها را به استکبار و جرم و گناه بیشتر، وا داشته است و این امر یعنی استکبار و جرم و گناه چیزی نیست که از آنها به طور ناگهانی سر بزند بلکه از قبل عادت آنها چنین بوده، خدای تعالی گفت: **فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ^۱**

اما کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند، دلهایشان (حق را) انکار می کند و مستکبرند. و بعدش گفت: **إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ^۲** او مستکبران را دوست نمی دارد!

پس مستکبرین همانها هستند که ایمان به آخرت نمی آورند و دلهاشان انکارکننده آن است تکبر هم مانند استکبار دو وجه دارد

اقسام تکبر

اول- تکبر پسندیده و شایسته، و آن اینستکه افعال نیک در حقیقت آنقدر در کسی زیاد باشد که افزون بر نیکیهای غیر از اوست و بر این معنی خدای تعالی با واژه تکبر توصیف شده است در آیه: **الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ^۳** قدرتمندی شکست ناپذیر که با اراده نافذ خود هر امری را اصلاح می کند، و شایسته عظمت است.

دوم- تکبر مذموم و ناپسند، اینستکه بزرگی با تکلف و زحمت همراه باشد و انسان بیش از شخصیت خویش آن بزرگی را طلب کند و نخواهد بزرگش بدانند و این حالت عامه مردم است، مثل آیات **فَيْسَسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ^۴** چه بد جایگاهی است جایگاه متکبران!

كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ^۵ این گونه خداوند بر دل هر متکبر جباری مهر می نهد! پس کسی که با تکبر در معنی اول آن وصف شود پسندیده است و کسی که با صفت دوم وصف شود ناپسند است ولی آیه زیر دلالت دارد بر اینکه اگر انسانی با واژه تکبر توصیف شود و مذموم هم نباشد صحیح است.

۱- نحل/۲۲.

۲- نحل/۲۳.

۳- حشر/۲۳.

۴- زمر/۷۲.

۵- غافر/۳۵.

سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ^۱

بزودی از کسانی که در آن سرزمین فخر و بزرگی می‌جویند و تکبر می‌ورزند آیات خویش برگردانم زیرا هر آیه‌ای که ببینند بدان ایمان نمی‌آورند و اگر راه رشد ببینند آنرا اتخاذ نمی‌کنند و آن راه را در پیش نمی‌گیرند ولی هر گاه راه گمراهی ببینند آنرا اتخاذ می‌کنند که در این آیه نشانه‌ها و صفاتی از متکبرین بغیر حق بیان شده و چنانکه راغب رحمه الله علیه می‌گوید مفهوم مخالف هم دارد یعنی متکبرینی که شایسته بزرگی‌اند و راهی جز حق در پیش نمی‌گیرند بلکه به آیات خدا ایمان دارند و در راه رشد هستند و راه ضلالت و گمراهی را اتخاذ نمی‌کنند اینان با عزتند و بزرگوار و بحق شایسته تکبر و بزرگی

(پس متکبرین بغیر حق را آنطور قرار داده و معرفی نموده است)، نه متکبر به حق را

بَلَىٰ قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنْتَ مِنَ الْكَاْفِرِينَ * وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ^۲ در پاسخش می‌گویند آری آیات من برایت آمد و تو آیات مرا تکذیب کردی و از پذیرفتن آن تکبر نمودی و اصولاً از کافران بودی و روز قیامت تکذیب کنندگان بر خدا را می‌بینی که رویشان سیاه است آیا در دوزخ جایی برای متکبران نیست.

کذب بر خدا به همین است که کسی بگوید: خدا شریک دارد و یا بگوید خدا فرزند دارد، و یکی هم عبارت است از بدعت گذاشتن در دین. و «سواد وجه» (و رو سیاهی) نشانه ذلت است که سزای تکبر ایشان است، و به همین جهت فرمود: أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ^۳.

شیطان اولین کسی بود که اظهار استکبار و علو کرد و خداوند او را از جمع ملائک بیرون کرد. علو و برتری جویی به گونه‌ای است که بر سایر افراد جامعه تأثیر می‌گذارد و عامل انحطاط جامعه است. همچنان که در قرآن آمده است زمانی که قارون با زیور و زینت و حشمت و شوکت پادشاهی در میان قوم خود آمد، عده‌ای دنبالش افتادند و آرزوی داشتن چنین ثروتی را می‌نمودند چون عزت دنیا را در همین می‌دیدند ولی اهل حق که دید گاهشان به آخرت است نه دنیا، آنها را از

۱- اعراف/۴۶.

۲- زمر/۶۰-۵۹.

۳- محمد حسین طباطبایی، المیزان پیشین، ج ۱۷، ص ۴۳۱.

این موضوع نهی می نمودند و از آنها می خواستند ثواب الهی را بجویند.^۱ خصوصیت اکثر افراد جامعه جوری است که تا زینتی را در کسی می بینند چشم آنها را می گیرد ولی انسان های اهل حق می دانند که این دنیا ارزشی ندارد بلکه رتبه بالا و اعلی مربوط به آخرت است و سعی می کنند درون خود را از احساس و محبت الهی پر کنند و حسابی برای این دنیا و آن چه در دنیا است در دل را باز نمی کنند^۲ در تمام احادیث کبر مذموم شمرده شده و تواضع مورد تحسین قرار گرفته است؛ تکبر و علو چنان مذموم است که حتی از راه رفتن با تکبر هم نهی شده است.^۳ در حدیثی از پیامبر آمده است که شب معراج به دوزخ نگاه کردم دیدم اهل آن بیشتر از ثروتمندان و گردن کشان هستند^۴ معذب ترین مردم [در قیامت] متکبران هستند^۵؛ کبریایی مخصوص خداست و کسی که تکبر ورزد در مقابل خدا ایستاده است^۶

قرآن بعد از ذکر ماجرای تکان دهنده ثروتمند جنایتکار و مستکبر یعنی قارون، خصوصیت اهل حق را ذکر می کند که، نه تنها برتری جو و مفسد نیستند، اراده آن را نیز نمی کنند، قلبشان از این امور پاک، و روحشان از این آلودگیها منزّه است.

«تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا»^۷ سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که نه اراده برتری جویی در زمین دارند، و نه فساد می کنند.

آنچه سبب محرومیت انسان از مواهب سرای آخرت می شود در حقیقت همین دو است، برتری جویی، استکبار و فساد در زمین که همه گناهان در آن جمع است، چرا که هر چه خدا از آن نهی کرده حتما بر خلاف نظام آفرینش انسان و تکامل وجود بوده، بنا بر این ارتکاب آن نظام زندگی او را بر هم می زند لذا مایه فساد در زمین است. حتی مساله استعلاء و برتری جویی خود

۱- قصص، / ۷۹ و ۸۰.

۲- سید بن قطب شاذلی، **فی ظلال القرآن**، چاپ هفدهم (بیروت: دارالشروق، ۱۴۱۲ هـ.ق)، ج ۵، ص ۲۷۱۴.

۳- اسراء، / ۳۷؛ لقمان / ۱۸.

۴- ابوبکر عتیق بن محمد سور آبادی، **تفسیر سور آبادی** (تهران: فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۰)، ج ۳، ص ۱۸۴۳.

۵- محمد علی کوشا، **چهل حدیث** (قم: نشر نهانندی، ۱۳۷۴)، ص ۴۹؛ محمد باقر مجلسی، **بحار الانوار** (بیروت: دار التراث العربی، ۱۴۰۳ هـ.ق)، ج ۷، ص ۲۷۱.

۶- محدث نوری، **مستدرک الوسائل** (قم: موسسه آل البیت، ۱۴۰۸ هـ.ق)، ص ۲۷.

۷- قصص / ۸۳.

یکی از مصادیق فساد در زمین است، ولی اهمیت فوق‌العاده آن سبب شده است که جداگانه مطرح گردد. و آنچه مایه بدبختی و هلاک و نابودی امثال قارون شد همان استکبار و برتری‌جویی بود. در نتیجه کسانی که کبر و غرور و خود برتری‌بینی دارند چون خودشان را بالاتر از بقیه مردم می‌دانند به سخنان و رهنمودهای هدایت‌گر رسولان الهی گوش فرا نداده بلکه با ترفندهای مختلف در مقابل آنان می‌ایستند و آنان را تکذیب و انکار می‌نمایند. و در واقع تکبر باعث می‌شود انسان همه چیز را وارونه ببیند و دچار قضاوت‌های غلط شود و این نوع داوری‌های غلط برای افرادی که گرفتار حجاب‌های کبر و غرور و خود خواهی می‌شوند، شگفت‌آور نیست. گاه انسان خود خواه و متکبر کوهی را کاهی و کاهی را کوهی می‌بیند و حتی بزرگ‌ترین متفکران جهان هنگام گرفتاری در چنگال غرور و خود خواهی گرفتار بزرگ‌ترین خطاها و اشتباهات می‌شوند.^۱

۳- بهانه تراشی در مقابل حق و حقیقت

کسانی که بخواهند جلوی راه حق را بگیرند، بهانه‌ای برای آن می‌تراشند و یا تهمتی به آورنده حق رومی دارند. این بهانه جویی‌ها از بنی اسرائیل فراوان در قرآن ذکر شده، گوساله پرستی به بهانه غیبت موسی، طلب دیدن خدا، طلب رزق از آسمان و...^۲ یکی از بهانه‌ها نداشتن ثروت است که هم توسط فرعون برای حضرت موسی (ع) و هم سران کفار صدر اسلام برای پیامبر اکرم (ص) مطرح شده است.

فرعون به دو بهانه علیه حضرت موسی (ع) جو سازی نموده و گفته: چرا دستبندهایی از طلا به او داده نشده؟! یا اینکه چرا فرشتگان همراه او نیامده‌اند تا گفتار او را تصدیق کنند؟! «فَلَوْلَا أَلْقَىٰ عَلَيْهِ أَسُورَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ»^۳

اگر خداوند او را رسول خود قرار داده چرا همچون رسولان دیگر به او دستبند طلا نداده و یار و معاونانی برای او قرار نداده است؟ می‌گویند فرعونیان عقیده داشتند که رؤسا باید دستبند و گردن‌بند طلا زینت خود کنند، لذا از اینکه موسی چنین زینت‌آلاتی همراه نداشت، و بجای آن

۱- ناصر مکارم شیرازی، پیام امیرالمومنین علیه السلام (تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۵)، ج ۱، ص ۱۷۳.

۲- بقره/۶۰-۵۱.

۳- زخرف/۵۳.

لباس پشمینه چوپانی در تن کرده بود اظهار تعجب می‌کنند، و چنین است حال جمعیتی که معیار سنجش شخصیت در نظر آنها طلا و نقره و زینت آلات است.^۱

اما پیامبران الهی با کناره‌گیری از این مسائل مخصوصاً می‌خواستند این ارزشهای کاذب و دروغین را ابطال کنند، و ارزشهای اصیل انسانی یعنی علم و تقوی و پاکی را جانشین آن سازند، چرا که تا نظام ارزشی یک جامعه اصلاح نشود آن جامعه هرگز روی سعادت به خود نخواهد دید. به هر حال این بهانه فرعون درست شبیه بهانه‌ای است که از قول مشرکان مکه نقل شده که می‌گفتند چرا قرآن بر یکی از ثروتمندان مکه و طائف نازل نشده؟! یا اینکه پیامبر فرشته نیست، چرا فرشته‌ای همراه او نیست.^۲ بهانه دوم همان بهانه معروفی است که بسیاری از امم گمراه و سرکش در برابر پیامبران مطرح می‌کردند: گاه می‌گفتند: چرا او انسان است و فرشته نیست؟ و گاه می‌گفتند: اگر انسان است لا اقل چرا فرشته‌ای همراه او نیامده؟ در حالی که رسولان مبعوث به انسانها باید از جنس خود آنها باشند تا نیازها و مشکلات و مسائل آنها را لمس کنند، و به آن پاسخ گویند. اینها نمونه بهانه‌هایی است که ممکن است مسیر جامعه‌ای وقومی را عوض کند و البته سر منشاء آنها انسان‌هایی بودند که به هر بهانه آیات الهی را تکذیب می‌نمودند.

۴- لجاجت و تعصب

معنای لغوی تعصب: از ریشه عصب است و در رابطه با معنای لغوی آن در کتاب العین چنین آمده است (العصب اطناب المفاصل الذی یلائم بینها)^۳ یعنی عصب پی‌های مفاصل است که نرمی بین آنها را ایجاد می‌کنند. تعصب به معنای حمایت کردن برای هدفی خاص آمده است.^۴ معنای اصطلاحی: عصیت یک حالت باطنی (درونی) است که دفاع بدون قید و شرط از خویشاوندان و تمام متعلقان را در پی دارد. علامه مجلسی (ره) اصطلاح عصیت را چنین تعریف میکند «عصیت آن است که شخص قوم و عشیره و یارانشرا در ظلم و باطل‌حمایت کند یا در مذهب باطل لجاجت ورزد تا بردینشیا دین

۱- ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه پیشین، ج ۲۱، ص ۸۷.

۲- انعام ۹-۸.

۳- ابی عبدالرحمن الخلیل ابن احمد فراهیدی، العین (قم: دارالهجره، ۱۴۰۵ هـ.ق)، ص ۳۰۸.

۴- ابراهیم مصطفی و دیگران، المعجم الوسیط (مشهد: نشر اجتهاد، ۱۳۸۲)، ج ۲، ص ۱۶۰۲.

پدرانشیاعشیره‌اش باشد و طالب حق نباشد بلکه چیزی را که نمی‌داند حق است یا باطل به خاطر غلبه‌اش بر دشمن یاری کند.^۱

امام خمینی درباره عصبیت می‌نویسد: عصبیت یکی از اخلاق باطنه‌ی نفسانیه است که آثار آن مدافعه کردن و حمایت نمودن از خویشاوندان و مطلق متعلقان است چه تعلق دینی و مذهبی و مسلکی باشد یا تعلق وطنی و آب و خاکی یا غیر آن مثل تعلق شغلی و استاد و شاگردی و جز این‌ها و این از اخلاق و ملکات رذیله‌ای است که منشأ بسیاری از مفسدات اخلاقی و اعمالی می‌گردد. و خود آن فی نفسه مذموم است گرچه برای حق باشد یا در امر دینی باشد و منظور اظهار حق نباشد بلکه منظور غلبه‌ی خود یا مسلک خود یا بستگان خود باشد.^۲

واژه عصبیت و تعصب در قرآن وجود ندارد ولی مشتقاتش ۵ بار در قرآن آمده است. واژه عصبه در ۴ مورد در سوره‌های یوسف ۸ و ۱۴ نور / ۱۱ و قصص / ۷۶ به کار رفته است و واژه عصب در آیه ۷۷ سوره مبارکه هود آمده است.^۳

به طور کلی سه عامل را می‌توان زمینه ساز این صفت زشت دانست. ۱- عدم تعقل و جهل و نادانی ۲- تقلید کورکورانه ۳- لجاجت. وقتی لجاجت بر انسان سیطره پیدا کند، در مقابل هر حقی می‌ایستد اگر چه حق را می‌داند و می‌بیند در تاریخ بشریت و اسلام کسانی که انکار و تکذیب آیات می‌کردند با اینکه می‌دیدند سخن پیامبر حق است و با هیچ شعر شاعری و نثر مسجع و غیر مسجعی از اعراب که فصیح‌ترین زبان را داشتند شباهتی ندارد بلکه آیات الهی لطافت و ظرافت خاصی دارد و حتی در مجالس سری خود بدان معترف بودند ولی لجاجت باعث می‌شد که در مقابل حق با ایستند^۴ و سخن پیامبر (ص) را سحر بخوانند^۵ (مدثر آیه ۱۱ تا ۳۰). علاوه بر این هنگامی که حضرت موسی (ع) با قویترین سلاح معجزه، مسلح شد، و به سراغ فرعون و فرعونیان

۱- محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، چاپ دوم (بیروت: نشر الوفا، ۱۴۰۳ هـ.ق)، ج ۷۵، ص ۲۸۳.

۲- سیدروح‌الله موسوی خمینی، چهل حدیث (تهران: مؤسسه نشر آثار امام، ۱۳۷۸)، ص ۱۴۶.

۳- محمد فواد عبدالباقی، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم (مصر: دارالکتب مصریه، ۱۳۶۳)، ص ۴۶۳.

۴- حسن حسن‌زاده آملی، قرآن هرگز تحریف نشده، ترجمه: محمدی شاهرودی، چاپ سوم (قم: نشر قیام، ۱۳۷۶)، ص ۱۰۶-۱۰۳.

۵- مدثر / ۱۱ تا ۳۰.

آمد و آنها را به سوی آئین حق دعوت کرد گفتند: این سحر آشکاری است «فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ»^۱.

این تهمت تنها در مورد موسی (ع) نبود، بلکه متعصبان لجوج برای توجیه مخالفت‌های خود با انبیاء و برای اینکه سدی بر سر راه دیگران ایجاد کنند تهمت سحر را مطرح می‌نمودند که خود نشان روشنی بر عظمت کار خارق العاده آنها بود. در حالی که می‌دانیم پیامبران مردانی وارسته و حق طلب و پارسا بودند و ساحران افرادی منحرف، مادی و واجد تمام صفاتی که یک انسان تزویرگر دارد. بعلاوه ساحران همیشه قدرت بر انجام کارهای محدودی داشتند اما پیامبران که محتوای دعوت و همچنین راه و رسم آنها بیانگر حقانیتشان بود و به گونه‌ای نامحدود دست به اعجاز می‌زدند و هیچ شباهتی به ساحران نداشتند. این اتهامها به خاطر آن نبود که برآستی در شک و تردید باشند، بلکه آنها معجزات را از روی ظلم و برتری جویی انکار کردند، در حالی که در دل به آن یقین و اطمینان داشتند «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا». و از این تعبیر به خوبی استفاده می‌شود که ایمان واقعی غیر از علم و یقین دارد، و ممکن است کفر از روی جحود و انکار در عین علم و آگاهی سرزند.

و به تعبیر دیگر حقیقت ایمان تسلیم در ظاهر و باطن در برابر حق است، بنا بر این اگر انسان به چیزی یقین دارد اما در باطن یا ظاهر تسلیم در مقابل آن نیست ایمان ندارد، بلکه دارای کفر جحودی است.

۴-۱- تعصب اهل کتاب در مقابل حقانیت پیامبر

خداوند در قرآن می‌فرماید:

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»^۲ علمای اهل کتاب پیامبر اسلام را به خوبی همچون فرزندان خود می‌شناسند. گروهی از اهل کتاب، که نام و نشان و مشخصات پیامبر را در کتب مذهبی خود خوانده‌اند ولی لجاجت و تعصب آنها باعث شده که آگاهانه حقیقت را کتمان کنند.

۱- نمل، آیه ۱۳.

۲- بقره / ۱۴۶.

لذا در حدیثی از امام صادق (ع) می‌خوانیم که ضمن برشمردن اقسام پنجگانه کفر یکی از اقسام آن را کفر جحود می‌شمرد، و یکی از شعبه‌های جحود را چنین بیان می‌فرماید: «هو ان یجحد الجاحد و هو یعلم انه حق قد استقر عنده»^۱: آن عبارت از چیزی است که انسان آن را انکار کند در حالی که می‌داند حق است و نزد او ثابت است؛ سپس به آیه مورد بحث استشهاد می‌کند. قابل توجه اینکه قرآن انگیزه انکار فرعونیان را ظلم و برتری جوی می‌شمارد. ممکن است ظلم اشاره به غصب حقوق دیگران باشد، و برتری جویی اشاره به تفوق طلبی آنها نسبت به بنی اسرائیل، یعنی آنها می‌دیدند اگر در برابر آیات و معجزات موسی سر تسلیم فرود آورند هم منافع نامشروعشان به خطر می‌افتد، و هم باید همدریف بردگانشان از بنی اسرائیل قرار گیرند، و هیچ یک از این دو برای آنها قابل تحمل نبود.

سران عرب زمان ظهور پیامبر (ص) هم بدین گونه بودند و تحمل نمی‌کردند که با دیگر مسلمانان مساوی باشند^۲ و یا منظور از ظلم، ظلم بر خویشان یا ظلم بر آیات بوده و منظور از علو ظلم بر دیگران است، همانگونه که در سوره اعراف آمده که خدا می‌فرماید: «بما کانوا بآیاتنا یظلمون» به خاطر آنکه آنها به آیات ما ستم می‌کردند.^۳

۵- حسادت

انسان‌ها حالتی دارند که دوست دارند بسیاری از چیزها که در دیگران وجود دارد، یا بهتر از آن را داشته باشند. لذا این موضوع در روایات هم اشاره شده، به همین خاطر مومنان بدون هیچ نگاه منفی دوست دارند خود هم داشته باشند و به تعبیر امام صادق (ع) غبطه می‌خورند نه حسادت می‌ورزند ولی منافقان بر عکس حسادت می‌ورزند و حسادت یکی دیگر از دامهای شیطان برای انسان‌های منحرف و مکذب است.

این حس چگونه عامل یا زمینه برای تکذیب آیات خداوند می‌شود، کسانی که آیات خدا را تکذیب می‌کردند این رذیله در وجودشان بود و آنها نمی‌توانستند ببینند کسی آمده و مدعی است که از جانب خدا فرستاده شده است و مردم و عده‌ای را که تا قبل از این مطیع آنان بودند اما حالا

۱ - محمد بن یعقوب کلینی، **الکافی**، چاپ دوم (تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۶۲)، ج ۲، ص ۳۸۹.

۲ - عبس / تا ۵.

۳ - اعراف / ۹.

او آنان را به اطاعت خدای یگانه می‌خواند و همچنین در بین مردم دارای جایگاه بالایی شده است. با توجه به این خصلت زشت در مقابل دعوت انبیاء می‌ایستادند و حتی روشن‌ترین آیات الهی و معجزات را هم تکذیب می‌کردند و پیامبران را متهم به جنون و ساحری می‌نمودند.

فصل چهارم: زمینه‌ها و عوامل اجتماعی تکذیب آیات الهی

۱- جهل

معنای جهل

جهل دارای معنای بسیط و روشن است و و نیازی به تعریف ندارد. در برخی کتب لغت گفته‌اند که «الجهل نقیض العلم»^۱ در واقع جهل نادانی و ندانستن است. صاحب مقایس برای آن دو اصل را ذکر می‌کند: یکی خلاف علم و دیگری خلاف طمأنینه و آرامش.^۲ تهذیب اللغة جهل را به معنای «انجام دادن فعلی را بدون علم دانسته است»^۳ جهالت نسبت به حق، همان ضایع کردن حق است.^۴ تاج العروس جهل را به معنای عدم معرفت گرفته و آن را به دو قسم بسیط و مرکب تقسیم نموده که جهل بسیط همان عدم علم نسبت به آنچه باید به آن علم داشت و جهل مرکب را به معنای اعتقاد جازم غیر مطابق با واقع معنا کرده است.^۵ راغب اصفهانی معتقد است جهل سه گونه است: اول «خالی بودن نفس از علم» دوم «اعتقاد به چیزی برخلاف آنچه بر آن است»، سوم «انجام کاری بر خلاف آنچه حق انجام دادنش است».^۶ زمخشری جهل را به معنای سفاهت و نادانی گرفته است.^۷

در طول تاریخ بشریت جهل در همه جهات زندگی انسان‌ها مشکل ساز بوده است همه ظالمان، مستکبران، سودجویان، فرصت‌طلبان و حاکمان پیوسته از جهل و نادانی مردم بالاترین بهره‌ها را برده‌اند و از این راه به چپاول مردم پرداخته‌اند تاریخ چندین هزار ساله بشریت سراسر پر است از

۱- محمد بن مکرم، ابن منظور، لسان العرب پیشین، ج ۱۱، ص: ۱۲۹

۲- ابی‌الحسین ابن فارس، مقایس اللغة، پیشین، ج ۱، ص ۴۸۹

۳- احمدابو منصور محمد بن احمد الازهری، تهذیب اللغة (بیروت: دارالمعارف، ج ۳، ۱۴۱۱هـ.ق)، ج ۶، ص ۳۷.

۴- محمدبن المصری الفیومی، المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للوافعی (بیروت: المكتبة العلمیه، ۱۳۰۰هـ.ق)، ج ۱، ص ۱۵۶.

۵- محمد مرتضی‌الحسینی زبیدی، تاج العروس (بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۶هـ.ق)، ج ۱۴، ص ۱۲۹.

۶- حسین بن محمد راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، پیشین، ص ۲۰۹.

۷- محمود بن عمر زمخشری، الفائق فی غریب الحدیث، پیشین، ج ۱، ص ۲۱۶

این چپاول‌ها که فرصت و مجال پرداختن به آنها نیست بلکه سخن در این است که آنهایی که در مقابل آیات خدا گردنکشی می‌کردند یک عامل آن جهل آنها به مواردی است که مورد هجمه تکذیب واقع شده است.

در امور معنوی هم جهل پیوسته مشکل ساز بوده و تاریخ بشریت نشان داده است که هر گاه مردم از جهل و نادانی بیرون آمده‌اند از اشتباهات خود دست برداشته و حقیقت را پذیرفته‌اند به عنوان نمونه می‌توان به جریان حضرت موسی (ع) و فرعون اشاره کرد زمانی که سحره فرعون که به مکر و حيله او پی بردند و حقانیت موسی (ع) برای آنان آشکار گردید به حضرت موسی (ع) ایمان آوردند. از دستورات فرعون سرپیچی نمودند. که خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «

فَأَلْفَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ * قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ * رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ *

قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ أَدْنِ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ * قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ^۱

جادوگران سجده‌کنان خاکسار شدند گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم

که پروردگار موسی و هارون نیز هست فرعون گفت: چرا پیش از آنکه اجازه‌تان دهم به او ایمان آوردید؟ پس حتما او بزرگ شما است که جادو تعلیمتان داده است، به زودی خواهید دانست که دستها و پاهایتان را به عکس یکدیگر قطع می‌کنم و همه شما را بردار می‌آورم گفتند: مهم نیست، چون به سوی پروردگارمان می‌رویم.

جهل و نادانی به عنوان صفتی ناپسند در اسلام و قرآن دانسته شده و از مؤمنان خواسته شده تا با بهره‌گیری از ابزارهای شناخت و ابزارهای تبدیل داده‌های شناختی به علم و دانش، از آثار زیانبار آن در زندگی فردی و اجتماعی رهایی یابند. به ویژه آن که نادانی نه تنها در زندگی دنیوی برای انسان زیانبار است بلکه خطر آن همواره دامنگیر وی خواهد بود و او را در راه رسیدن به سعادت و خوشبختی گرفتار شقاوت و بدبختی خواهد نمود.

آموزه‌های قرآنی روشن می‌کند که جهل در برابر دانش و علم قرار دارد و از این رو به حوزه قوه عاقله و قلب مرتبط می‌باشد. انسان جاهل و نادان کسی است که از دانش و علم برخوردار

نباشد. هر چند که در تبیین قرآنی تفاوتی میان دانش‌های ساده و یا پیچیده و یا دانش‌های فیزیکی و یاغیر آن و یا شهودی نیست و هر نوع علمی را دربرمی‌گیرد ولی این نکته در مورد تفسیر علم در آیات قرآن می‌بایست روشن شود که علمی که قرآن در بسیاری از موارد از آن سخن می‌گوید و از عالمان تجلیل به عمل می‌آورد و برای آنان مقامی بلند و شامخ ترسیم می‌کند، علم و دانشی است که انسان را با هدف زندگی و آفرینش آشنا ساخته و درک درستی به مفهوم زندگی و آفریده‌ها و آفرینش بدهد و رفتار و کردار را برپایه آن تنظیم و سامان دهد و آدمی را در جاده سعادت و خوشبختی توحیدی قرار می‌دهد. از این رو، جهل در کاربردهای قرآنی مترادف با گمراهی است و هنگامی که شخصی را از قرار گرفتن در جرگه نادانان بازمی‌دارد به معنا و مفهوم پرهیز از گمراهی و ضلالتی است که زندگی دنیوی و اخروی وی را تهدید می‌کند و از مدار ایمان و توحید بیرون می‌راند.

جهل عاملی برای تکذیب آیات الهی

شکی نیست در اینکه جهل عامل تکذیب آیات الهی است و برخی آیات قرآن شاهد بر این مسئله است بسیاری از اقوام گذشته به پیامبران ایمان نیاوردند قرآن به آنها نسبت جهل می‌دهد. که خداوند متعال می‌فرماید:

وَ جَاوِزْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ^۱

و بنی اسرائیل را (سالم) از دریا عبور دادیم (ناگاه) در راه خود به گروهی رسیدند که اطراف بت‌هایشان، با تواضع و خضوع، گرد آمده بودند. (در این هنگام، بنی اسرائیل) به موسی گفتند: «تو هم برای ما معبودی قرار ده، همان‌گونه که آنها معبودان (و خدایانی) دارند!» گفت: «شما جمعیتی جاهل و نادان هستید.»

نتیجه اینکه جهل یکی از عوامل اساسی تکذیب آیات الهی به شمار می‌رود و برای مقابله با آن باید به بالا بردن سطح فرهنگ دینی و رشد و ارتقاء بخشیدن به اعتقادات و باورهای معنوی افراد جامعه پرداخت.

۱- اعراف/۱۳۸.

نکته دیگر اینکه جهل از عواملی است که زمینه انحطاط و سقوط را در جهات مختلف فراهم می‌کند که تکذیب آیات تنها یک بعد از ابعاد آن است.

به عنوان مثال بعد اخلاقی هم یکی از ابعاد انحطاط و انحراف در جهالت است. **أَإِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ
الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ^۱**

آیا شما بجای زنان، از روی شهوت به سراغ مردان می‌روید؟! شما قومی نادانید.

قرآن در بیان علل و عوامل تکذیب، از جهل و نادانی به عنوان مهم ترین عامل یاد می‌کند. انسانهایی گرفتار این خصلت زشت اخلاقی و رفتار ناپسند می‌شوند که شناخت درستی از موقعیت خود در هستی ندارند. (فتح آیه ۲۶) بنابر این جهل و نادانی ریشه بسیاری از رفتارهای زشت و ناپسند اجتماعی است. از این رو برای بازسازی افراد گرفتار تکذیب می‌بایست آنان را به موقعیت خود در هستی آشنا ساخت. از این رو قرآن بر مساله استکبار در سوره اعراف اشاره می‌کند.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ^۲

و آنها که آیات ما را تکذیب کنند، و در برابر آن تکبر ورزند، اهل دوزخند؛ جاودانه در آن

خواهند ماند.

۲- اباحه‌گری

اباحه‌گری چیست؟ در اصطلاح اباحه‌گری یک روحیه و طرز تفکر است که به مقتضای آن انسان به خود حق می‌دهد که نسبت به حدود و ضوابط شرعی بی‌اعتنا شده و مرزهای حلال و حرام را زیر پاگذارد.

اباحه در لغت: به معنای مباح و جایز شمردن کارهای حرام است

یکی دیگر از مواردی که می‌توان به عنوان زمینه اجتماعی تکذیب به آن اشاره نمود این است که وقتی در جامعه‌ای کارهای ناپسند در بین مردم به صورت یک کار لذت بخش جلوه نماید و مردم به آن کار سرگرم باشند اگر کسی بخواهد برخلاف آن قیام کند و آن را ازین برد و یا با گفتار خویش با آن عمل به مخالفت برخیزد مورد انکار عده‌ای قرار می‌گیرد و حتی اگر معجزه‌ای

۱- نمل/۵۵.

۲- اعراف/۳۶.

هم بیاورد آنرا انکار می کنند. چون پذیرفتن دین و تکالیف دینی آنها را از کارهایی منع می کند که مخالف اباحه گری و بی بندوباری آنهاست. از این مقوله می توان در قوم لوط مشاهده کرد که چطور آنها سرگرم زشت ترین کارها در دنیا شده بودند که به صدای رسای توحیدی که از زبان پیامبر خدا صادر شده بود گوش نداند و همچنان به کارهای زشت خود سرگم بودند که خداوند اینان را با شدیدترین نوع عذاب به هلاکت رساند.

می توان برای اباحه گری انسان ها از آیه ۵ سوره قیامت برداشت نمود. که خداوند متعال

می فرماید:

بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ رَاغِبٌ مَّا هُوَ كَلِمَةٌ "فجر" به معنای انفجار و شکاف و وسیع برداشتن است، آن گاه می گوید: گناه را هم بدان جهت فجور نامیدند که باعث شکافته شدن و دریده شدن حرمت دیانت است، می گوییم: فلانی مرتکب فجور شد، و یا او فاجر است، و ایشان فجار و فجرة اند.

منظور از اینکه فرمود: انسان، فجور امام خود را می خواهد، این است که می خواهد در آینده عمرش جلوش شکافته و باز باشد و هر فجوری خواست مرتکب شود.

و جمله "لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ" تعلیلی است که در جای معلل خود که همان تکذیب قیامت و زنده شدن بعد از مرگ باشد نشسته، و کلمه "بل" اعراض از این پندار و گمان است که بعث و احیایی بعد از موت نباشد می فرماید: نه، او گمان نمی کند که ما استخوانهایش را جمع نمی کنیم، بلکه می خواهد مساله بعث را تکذیب کند تا به این وسیله پیش روی خود را در مدت عمرش باز کند، چون وقتی بعث و قیامتی نباشد، انسان چه داعی دارد با قید و بند تقوی و ایمان دست و پای خود را ببندد.^۱

انسان گاهی به چیزی یقین می کند ولی روی علل خودخواهی و حب شهوات، به یقین خود تسلیم و خاضع نمی شود. چنان که در باره قوم فرعون نسبت به معجزات موسی می خوانیم: وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلوًّا نمل / ۱۴، در اینجا هم هیچ بعدی ندارد که انسان طاغی به معاد یقین داشته باشد ولی برای آزاد بودن در فجور، تسلیم آن نشود.^۲

۱- محمد حسین طباطبایی، المیزان پیشین، ج ۲۰، صص ۱۶۶-۱۶۵.

۲- سیدعلی اکبر قرشی، تفسیر احسن الحدیث، چاپ سوم (تهران: بنیاد بعثت، ۱۳۷۷)، ج ۱۱، ص ۴۴۹.

پس در نتیجه براساس این آیه انسان می‌خواهد هیچ مانعی نباشد تا او به هر کاری که هوی و هوسش او را فرا می‌خواند پردازد.

۳- تعصب‌های قبیله‌ای

تعصب قبیله‌ای

«قبیله» به جماعتی از مردم گفته می‌شود که منسوب به یک پدر و یا جد می‌باشند.^۱ هرچه قرابت و نزدیکی به آنها بیشتر باشد، تعصبات نیز روی آنها بیشتر می‌شود. در این که اگر انسان در برخورد با مسائل عاقلانه نیندیشد و از خرد و فکر در برخورد با آنها بی بهره باشد گرفتار صفت تعصب خواهد شد که دفاع بی قید و شرط از اقوام و خویشان و قبیله و عشیره‌اش خواهد شد که در ادامه به ریشه‌یابی این صفت، به عنوان یکی از مواردی که زمینه تکذیب آیات الهی را فراهم می‌نماید، پرداخته می‌شود.

واژه تعصب

واژه تعصب از لفظ عصب گرفته شده و به معنای آن است که شخص نسبت به چیزی واکنش‌های عاطفی و احساسی به دور از هرگونه معیار عقلانی و عقلایی داشته باشد. در حقیقت احساسی قوی و شدید و عاطفی است که برگرفته از وابستگی شدید به امری می‌باشد. این واژه در امور چندی چون امور اعتقادی و معرفتی به کار می‌رود اما کاربرد اصلی و اصطلاحی آن که در اینجا مورد بحث می‌باشد، در مسائل خانوادگی و خویشاوندی است. بنابراین تعصب، خصلتی است که شخص را به حمایت بی چون و چرا از خانواده و خویشان، چه ظالم باشند و چه مظلوم، وادار می‌سازد.^۲ البته این تعصب تنها نسبت به خویشان نزدیک نیست، بلکه گاه نسبت به قوم و قبیله و یا کشور و یا نژاد و یا فرهنگ و زبان نیز می‌تواند تحقق یابد. از این رو شخص بی هیچ دلیل عقلی و یا عقلایی و تنها بر پایه احساس و عواطف برخاسته از تعصبات خویشی و قومی و نژادی به دفاع از وی می‌پردازد.

۱- محمد بن مکرّم بن منظور، **لسان العرب**، پیشین، ج ۱۱ ص ۵۴۱

۲- هما، ح ۹، ص ۲۳۳.

آثار تعصب

یکی از مهم‌ترین آثاری که قرآن برای تعصب در حوزه فردی آن را بیان می‌کند، عدم دستیابی به شناخت است. به این معنا که تعصبات و تقلید کورکورانه از نیاکان، مانع اصلی شناخت درست حقایق و ره یابی به آن است. افراد متعصب همه چیز را با معیارهای گذشتگان و خویشان خویش می‌سنجند. از این رو هر اندیشه و تفکری را که در میان خویش از سابقه و پیشینه‌ای برخوردار نباشد به عنوان اندیشه باطل و نادرست کنار می‌گذارند. تاکید ایشان بر این مسئله است که ما این مسائل و مطالب را تاکنون از گذشتگان و پدران خویش نشنیده ایم. اگر مطلب درست و حقی بود حتماً گذشتگان آن را مطرح می‌کردند و ما چیزی درباره آن می‌شنیدیم.

به نظر ایشان، گذشتگان به همه علوم و دانش‌ها و حقایق دست یافته‌اند و کمال، در آنان بوده است و کسی نمی‌تواند سخنی فراتر از آنان بیان کند و یا بی‌آورد. از این رو باور ندارند که کمالی در میان معاصران و یا آیندگان باشد که گذشتگان بدان دست نیافته باشند. این گونه است که با هر شناخت جدید، مقابله می‌کند و در برابر هر شناخت حقی مقاومت می‌ورزند. (مومنون آیه ۲۴)

قرآن بیان می‌کند که تعصبات عامل مهمی در نفهمیدن گفتار حق است؛ زیرا افراد متعصب حاضر نمی‌شوند تا به سخنان جدید که مطلب تازه‌ای را بیان می‌کند، گوش دهند.

این گونه است که اهل تعصب ناتوان از شناخت حق و یا پذیرش آن می‌شوند و خداوند به مسئله حق ناپذیری وانکار آن به عنوان یکی از آثار مهم تعصبات اشاره می‌کند. در تحلیل قرآن درباره علل حق ناپذیری اشخاص و عناد و انکار ایشان نسبت به آن، به مسئله تعصب اشاره شده و گفته می‌شود که تعصبات نه تنها عامل نپذیرفتن حق بلکه سدی بزرگ و محکم در برابر حق‌گرایی و رشد آن در اشخاص و افراد به شمار می‌آید. قرآن در آیه ۱۷۰ سوره بقره می‌فرماید: هنگامی که به ایشان گفته می‌شود به حقایق فرورستاده شده از سوی خدا ایمان آورید با آن به مخالفت و مقابله برمی‌خیزند و می‌گویند ما چون به اندیشه‌ها و سنت‌ها و آداب اجدادی خویش انس و الفت گرفته ایم نمی‌توانیم برخلاف آن عمل کنیم و اندیشه و بینش جدیدی را بپذیریم.

تحلیل قرآن در این باره بر این قرار گرفته است که ریشه چنین رفتارهای ضدحقیقت و مقاومت و مقابله با آن، در عدم اطاعت ایشان از عقلانیت است. از این رو قرآن از آنان می‌خواهد که در مسئله

تعقل کنند و با تفکر و به کارگیری عقل، خود را از بحران حق‌گریزی نجات دهند. درحقیقت آنچه عامل حق‌ناپذیری و حق‌گریزی ایشان است، عواطف و احساسات ضدعقلانی است. درحقیقت پدرانشان، امری و چیزی را بدون بهره‌گیری از عقل و تعقل پذیرفته‌اند و آنان نیز کورکورانه و بدون بهره‌گیری از عقل و خرد در همان راهی گام برمی‌دارند که پیش از این گذشتگان آنان رفته‌اند. تاکید بر الفت و انس نشان می‌دهد که ایشان تنها برپایه عادت، این کار را انجام می‌دهند و برای فرار از تجدد و دگرگونی در بخشی از زندگی و اموری که بدان عادت کرده‌اند، نمی‌خواهند به آموزه‌های حقانی و وحی ایمان آورند. لذا دست به انکارحقایق و آورنده آن می‌زنند. قرآن می‌فرماید: **بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتِدُونَ**^۱ بلکه آنها می‌گویند: «ما نیاکان خود را بر آنجایی یافتیم، و ما نیز به پیروی آنان هدایت یافته‌ایم.» و همچنین در جای دیگر می‌فرماید: **قَالُوا أَجِئْنَا لِنُلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ**^۲ گفتند: «آیا آمده‌ای که ما را، از آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم، منصرف سازی؛ و بزرگی (ریاست) در روی زمین، از آن شما دو تن باشد؟! ما (هرگز) به شما ایمان نمی‌آوریم!» در این آیه نیز به مسئله عادت و عواطف و احساسات و با اشاره به مسئله پیروی از آثار و سنت‌های برجامانده از گذشتگان می‌کوشد تا ایشان را به رفتار کورکورانه خود آگاه سازد. درحقیقت تعصبات است که باعث می‌شود خرافات و سنت‌های غیرعقلانی را همچنان نگه دارند و گام در همان راهی بگذارند که گذشتگان بی‌خرد ایشان در آن راه رفته‌اند و سرشان به سنگ خورده است. و گرفتار عذاب‌های الهی شده‌اند. حتی ممانعت و خودداری از ایمان آوردن، ریشه در تعصبات کورکورانه دارد. شخص، هنگامی که در برابر حق، تنها با توجه به تعصبات قومی و قبیله‌ای موضع‌گیری می‌کند نمی‌تواند در دل و قلب خویش به حق ایمان آورد و آن را بپذیرد. به این معنا که حتی اگر حق را بشناسد، تعصبات نژادی نمی‌گذارد که آن حق به شکل ایمان در جان و دلش نفوذ کند و آن را باور نماید. از این رو قرآن تعصبات را عامل و سدی در برابر ایمان آوری مردم متعصب می‌شمارد. چنین

۱- زخرف/۲۲.

۲- یونس/۷۸.

تعصبات قومی در میان عرب‌ها به شکل شدیدی وجود داشته است. قرآن تعصبات عربیت را مانع اصلی عدم ایمان آوری عرب‌ها به قرآن و توحید و پیامبر (ص) برمی‌شمارد.

که قرآن در آیاتی مانند آیه ۷۸ یونس که ذکر شد، و در آیات دیگری می‌فرماید: **إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ** * قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ^۱

آن هنگامی که به پدرش (آزر) و قوم او گفت: «این مجسمه‌های بی‌روح چیست که شما همواره آنها را پرستش می‌کنید؟!» گفتند: «ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می‌کنند.»

و در سوره بقره می‌فرماید: **وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانِ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ**^۲

و هنگامی که به آنها گفته شود: «از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید!» می‌گویند: «نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می‌نماییم.» آیا اگر پدران آنها، چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافتند (باز از آنها پیروی خواهند کرد)؟!^۳

و همچنین در سوره شعراء به این موضوع اشاره نموده است و می‌فرماید: **وَ لَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ**^۴

هرگاه ما آن را بر بعضی از عجم [= غیر عرب]‌ها نازل می‌کردیم ... و او آن را بر ایشان می‌خواند، به آن ایمان نمی‌آورند!

این گونه است که قرآن ریشه تقلید کورکورانه را در تعصبات می‌داند. به این معنا که اشخاص متعصب از دیگران به ویژه اجداد و نیاکان خویش تنها به عنوان آن که خویش و هم‌نژاد وی هستند پیروی می‌کنند و حاضر به پذیرش رفتارها و سنت‌ها و آیین‌های جدید هر چند عقلانی و موافق با فطرت و عقل سلیم، نمی‌شوند. که قرآن در ضمن آیاتی^۴ به آن پرداخته است.

کسانی که گرفتار تعصبات می‌شوند به سبب عدم شناخت حق و یا حق‌ناپذیری و تقلید کورکورانه و عدم ایمان به حقایق مخالف تعصبات، دچار گمراهی می‌گردند. از این رو قرآن

۱- انبیاء/۵۳-۵۲.

۲- بقره/۱۷۰.

۳- شعراء/۱۹۹-۱۹۸.

۴- بقره / ۱۷۰؛ مائده / ۱۰۴؛ اعراف / ۷۰؛ هود / ۶۲، ۸۷، ۱۰۹ و آیات دیگر.....

تعصب را زمینه ساز فرو رفتن انسان‌ها در گمراهی و گردابی هلاکت بار می‌داند به گونه ای که در نهایت سر از دوزخ در می‌آورند. (مومنون آیات ۵۳ و ۵۴ و نیز فرقان آیات ۴۱ و ۴۲).

انحراف از عدالت و مخالفت با آن از آثار مخرب و زیانبار تعصبات است که قرآن بدان اشاره می‌کند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوُّوا أَوْ تَعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! کاملاً قیام به عدالت کنید! برای خدا شهادت دهید، اگر چه (این گواهی) به زیان خود شما، یا پدر و مادر و نزدیکان شما بوده باشد! (چرا که) اگر آنها غنی یا فقیر باشند، خداوند سزاوارتر است که از آنان حمایت کند. بنابراین، از هوی و هوس پیروی نکنید؛ که از حق، منحرف خواهید شد! و اگر حق را تحریف کنید، و یا از اظهار آن، اعراض نمایید، خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.

و در سوره مائده می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ^۲

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همواره برای خدا قیام کنید، و از روی عدالت، گواهی دهید! دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه و ترک عدالت نکشاند! عدالت کنید، که به پرهیزگاری نزدیکتر است! و از (معصیت) خدا پرهیزید، که از آنچه انجام می‌دهید، با خبر است!

به نظر قرآن بسیاری از مخالفت‌های مردم با عدالت و تحقق آن در جامعه به سبب تعصبات ایشان نسبت به خویشان و اقوام و نژاد است.

این روحیه تعصب نژادی در قوم یهود به وضوح دیده می‌شود به خاطر اینکه بنابر فرمایش قرآن آنها پیامبر را و نشانه‌های او را به خوبی می‌دانستند ولی زمانی که خداوند پیامبر خاتم را از غیر یهود برگزید روحیه تعصب آنها را به انکار رسالت پیامبر اسلام کشاند.

۱- نساء/۱۳۵.

۲- مائده/۸.

۴- رفاه طلبی (مترفین)

آسایش و رفاه طلبی انسان را از صراط مستقیم منحرف می‌کند و چشم و گوش انسان را بر روی حقایق می‌بندد که قرآن به این موضوع اشاره نموده و می‌فرماید: كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ رَأَاهُ اسْتَعْنَى^۱

چنین نیست (که شما می‌پندارید) به یقین انسان طغیان می‌کند، از اینکه خود را بی‌نیاز ببیند! و در آیه دیگر می‌فرماید:

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ^۲

(ولی) اشراف متکبر قوم او، به مستضعفانی که ایمان آورده بودند، گفتند: «آیا (براستی) شما یقین دارید که صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده است؟!» آنها گفتند: «ما به آنچه او بدان مأموریت یافته، ایمان آورده‌ایم.»

معنای «ترف»

مترف از ماده «ترف» برون «طرف» به معنای تنعم است و مترفبه کسی می‌گویند که فزونی نعمت و زندگی مرفه و امکانات وسیع مادی و دنیایی او را مست و مغرور کرده و به طغیانگری واداشته است.^۳

و نیز در تعریفی دیگر «مترفین به طبقه‌ای از بزرگان مرفه می‌گویند که مال و خدمتکار زیاد داشته‌و از راحتی و آسایش بهره‌مندند تا آن‌گاه که نفس‌هایشان مستور در فسق و فجور غوطه‌ور می‌گردند اگر کسی جلو اینگونه افراد را نگیرد در زمین فساد به راه می‌اندازند و فحشاء را شایع می‌سازند.... و سرانجام امت را به نابودی می‌کشند.^۴

۱- علق/۷ و ۶.

۲- اعراف/۷۵.

۳- محمدبن مکرّم این منظور، لسان العرب پیشین، ج ۹، ص ۱۷.

۴- سید قطب شاذلی، فی ظلال القرآن (بیروت: دارالمشرق، بی تا)، ج ۴، ذیل آیه ۱۶ اسراء.

قرآن کریم از گروهی از مردم به نام «مُتْرَفِین» نام می‌برد و رفاه طلبی و تجمل گرایی را از ویژگی‌های آنان می‌شمارد. از جمله مشخصاتی که قرآن کریم برای «مُتْرَفِین» بر می‌شمارد، این است که: اینان پناهگاه محکم معنوی در زندگی ندارند و تمام توجه خود را به لذت‌های زودگذر و کاذب مادی معطوف می‌دارند و چون این لذایذ، روح آنان را اشباع نمی‌کند، همواره در صدد تنوع بخشیدن به لذت‌ها و تجمل ظواهر زندگی خویش برمی‌آیند. خوی تنوع طلب و تجمل پرست آنان موجب می‌شود که از زیر بار مقررات الهی، شانه خالی کنند.

اینان، نعمتها را از سوی خدا نمی‌دانند و در نتیجه خود را نیز ملزم به شکر او نمی‌بینند، در برابر خداوند، طغیان می‌کنند و عصیان می‌ورزند و پیامبران، معاد و میزان را آشکارا انکار می‌کنند. آیه‌ای از قرآن، مترفین را چنین توصیف می‌کند

«وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ، الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ

اشرافیان خودخواه، از قوم او که کافر شده و دیدار آخرت را تکذیب می‌کردند و در زندگی دنیا به آنان ناز و نعمت داده بودیم، گفتند: «این بشری مثل شماست.

قرآن در جای دیگری، در توصیف اصحاب شمال می‌فرماید:

«وَأَصْحَابُ الشُّمَالِ... إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ وَكَانُوا يُقُولُونَ أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ^۱

و اصحاب شمال (کسانی که نامه اعمالشان به نشانه جرمشان به دست چپ آنها داده می‌شود) ...

آنها پیش از این در دنیا، مست و مغرور نعمتها و تجملات بودند و بر گناهان بزرگ اصرار می‌ورزیدند و می‌گفتند: «هنگامی که ما مُردیم و خاک و استخوان شدیم، آیا برانگیخته خواهیم شد؟

متأسفانه بسیاری از مردم در زندگی دنیا، از حد اعتدال خارج می‌شوند و در مصرف آلات تجملی، ساختن خانه‌های پر زرق و برق، پوشیدن لباسهای فاخر و قیمتی، خوردن غذاهای رنگارنگ، استفاده از اتومبیل‌های گران قیمت و... راه افراط را در پیش می‌گیرند. اسلام، استفاده از

تجملات دنیوی را تا آنجا مجاز می‌داند که تکیه‌گاههای معنوی انسان و جامعه، در اثر تجمل‌گرایی، ویران نشود و مسلمانان در ورای بهره‌گیری از زخارف دنیوی، منعم حقیقی خود را از یاد نبرند و از شکر نعمتهای او غافل نشوند و نیز در اثر گرایش به تجملات، نسبت به حال ضعیفان و محرومان جامعه بی‌تفاوت نگردند. روش اسلام در برخورد با موضوع تجمل، روشی موزون و معتدل است، که نه جمود دارد و تمایلات زیبا پسندانه را در روح انسان در هم می‌کوبد و نه بر اعمال مترفان و تجمل‌پرستان، صحه می‌گذارد. بویژه در جوامعی که در آن افراد محروم و بینوا وجود دارد، حتی از زینتهای معتدل نیز نهی می‌کند.^۱

سخنی از استاد مطهری (ره) :

خداوند متعال می‌فرماید:

«إِنَّ الْإِنْسَانَ كَيْطَعِي. أَنْ رَأَهُ اسْتَعْنَى.»

انسان وقتی که خود را بی‌نیاز و متمکن می‌بیند طاعی می‌گردد قرآن نقش خاص ملاً و مترفین را در مبارزه با پیامبران و نقش خاص مستضعفین را در حمایت آنها تأیید می‌کند. ولی به این وجه که فطرت انسانی را- که شایستگی دعوت و تذکر به انسان می‌دهد - در همه قائل است. تفاوت دو گروه در این است که در عین اینکه «مقتضای» پذیرش دعوت، به حکم فطرت در هر دو گروه هست، یک گروه از نظر روحی از یک مانع بزرگ یعنی منافع مادی موجود و امتیازات ظالمانه تحصیل شده باید بگذرد (گروه ملاً و مترف)، اما گروه دیگر چنین مانعی جلو راه ندارد- و به قول سلمان: «نَجَى الْمُخْفُونَ» (سبکباران نجات یافتند) - بلکه علاوه بر آنکه مانعی جلو راه پاسخگویی مثبت به فطرتشان نیست، مقتضای اضافه‌ای دارند و آن اینکه از وضع زندگانی سختی به وضع بهتری می‌رسند. این است که اکثریت پیروان پیامبران مستضعفانند، ولی همواره پیامبران از میان گروه دیگر حامیانی به دست آورده و آنها را علیه طبقه و پایگاه طبقاتی‌شان شورانیده‌اند، همچنان که گروهی از مستضعفان به صف دشمنان انبیاء در اثر حکومت یک سلسله عادات و تلقینات و گرایشهای خونی و غیره پیوسته‌اند. قرآن دفاع فرعون‌ها و ابوسفیان‌ها را از نظام شرک‌آلود زمان خودشان - که احساسات مذهبی مردم را علیه موسی و

۱ - الهامی‌نیا- یوسفیان- حسینی، **اخلاق اقتصادی**، ج ۱، صص ۱۳۳-۱۳۲.

خاتم الانبیاء تحریک می کردند- به این معنی تلقی نکرده است که اینها چون وضع طبقاتی شان آن بود جز آن نمی توانستند بیندیشند و خواسته های اجتماعی شان در آن عقاید متبلور شده بود، بلکه تلقی قرآن این است که اینها دغلبازی می کردند و در عین اینکه حقیقت را به حکم فطرت خدادادی می شناختند و درک می کردند، در مقام انکار برمی آمدند (وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ). قرآن کفر آنها را «کفر جحودی» می داند، یعنی انکار زبان در عین اقرار قلب، و به عبارت دیگر این انکارها را نوعی قیام علیه حکم وجدان تلقی می کند^۱

ریشه فسادها، مترفین

«با توجه و الهام از جمله ای که امیرالمؤمنین در نامه خود به مالک اشتر راجع به عامه و خاصه دارد. عامه همین گروه به اصطلاح توده مردم هستند. خاصه آنهایی که امتیازات را به خودشان اختصاص داده اند. حضرت به مالک توصیه می کند که عامه مردم را داشته باش و مراعات حال عامه را بکن و تکیهات بر عامه مردم باشد نه بر خاصه. بعد حضرت این گونه تعلیم می کند (خلاصه اش این است) که خاصه یک مردمی هستند که عادت کرده اند به اینکه زیاد بگیرند و (کم کار کنند)، یک مردم پرتوقع و کم کار، و اینها هیچ قابل اعتماد نیستند. برعکس، توده مردم توقعشان کمتر و خدمتشان بیشتر است.

بعد از اینکه این محاکمه میان مستکبر و مستضعف را ذکر می کند ریشه فسادها را که از کجا می ریزد بیان می کند: وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ^۲ و ما در هیچ شهر و دیاری پیامبری بیم دهنده نفرستادیم مگر اینکه مترفین آنها (که مست ناز و نعمت بودند) گفتند: «ما به آنچه فرستاده شده اید کافریم!»

پس اولین گروهی که ندای مخالفت از آنها برمی خیزد مترفین هستند. برای اینکه اینها هستند که وضع و منافع خودشان را در خطر می بینند. وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ^۳

۱- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۲-۱۲۱.

۲- سبا/۳۴.

۳- سبا/۳۵.

قرآن اینجا تأثیر وضع مادی را در افکار و اندیشه‌های روحی بیان می‌کند. این مطلب مکرر در قرآن آمده که یک مردمی وقتی که وضع مادی زندگی‌شان خوب می‌شود بعد کم کم این فکر برایشان پیدا می‌شود که اصلاً ما خودمان خوبیم؛ چون ما خوبیم وضع مادیمان خوب است، اگر ما خوب نبودیم که وضع مادیمان خوب نبود، پس در آخرت هم وضع ما بهتر خواهد بود. به همین دلیل که در دنیا چون ما خوب بودیم خدا این همه نعمت را به ما داده، پس قطعاً اگر آخرتی هم باشد باز هم هرچه هست به ما می‌دهند. اینها چرا فقیر و محروم مانده‌اند؟ از بس آدمهای بدی هستند. اگر خوب می‌بودند خدا به اینها هم می‌داد:

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ نَطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ
إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ^۱

و هنگامی که به آنان گفته شود: «از آنچه خدا به شما روزی کرده انفاق کنید!»، کافران به مؤمنان می‌گویند: «آیا ما کسی را اطعام کنیم که اگر خدا می‌خواست او را اطعام می‌کرد؟!» (پس خدا خواسته است او گرسنه باشد)، شما فقط در گمراهی آشکارید!

قرآن اینجا می‌گوید که مترفین می‌گویند: وَ قَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا مَا، هم پولمان بیشتر است هم فرزندانمان. می‌دانید که در زندگی اجتماعی قدیم، فرزندان نفرت بوده و نفرت نقش فوق‌العاده‌ای داشته. وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ. معنایش این است که اگر این حرفها راست باشد و قیامتی باشد چون ما عزیز کرده‌های خدا هستیم معذب هم نخواهیم بود

اینجا که می‌فرماید مترفین چنین گفتند، آیا قرآن می‌خواهد بگوید که فقط مترفین‌اند که مخالفت می‌کنند؟ (نکته اصلی این است) یا قرآن می‌خواهد بگوید همیشه از مترفین شروع می‌شود. یک وقت می‌گوییم که همیشه مترفین، ملأ، مستکبرین هستند که در مقابل پیغمبران ایستادگی می‌کنند و منحصرأ آنها هستند. یک وقت می‌گوییم همیشه از آنها شروع می‌شود و احیاناً به غیر آنها سرایت می‌کند. قرآن این را می‌خواهد بگوید. قرآن می‌گوید همیشه فسادها از آنها

شروع می‌شود و احیاناً به دیگران سرایت می‌کند و لهذا در آیه دیگر می‌فرماید: **وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا**^۱

و هنگامی که بخواهیم شهر و دیاری را هلاک کنیم، نخست اوامر خود را برای «مترفین» (و ثروتمندان مست شهوت) آنجا، بیان می‌داریم، سپس هنگامی که به مخالفت برخاستند و استحقاق مجازات یافتند، آنها را به شدت درهم می‌کوبیم.

آن وقت که اراده ما (یعنی در جریان سنت ما) به این تعلق می‌گیرد که مردمی هلاک بشوند امر می‌کنیم به مترفین آنها، یا: **أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا** (بعضی **أَمَرْنَا** را امرنا گرفته‌اند) یعنی کار را به دست مترفین می‌دهیم، آنها هم که فاسد و فاسق‌اند، از اینها فسق به همه مردم سرایت می‌کند، بعد همه مردم مستحق عذاب می‌شوند، همه را یکسره دگرگون می‌کنیم. پس صحبت این است که از مترفین شروع می‌شود ولی به غیر مترفین سرایت می‌کند.^۲

نتیجه گیری

آنچه که در این فصل مورد بررسی قرار گرفت زمینه‌های اجتماعی تکذیب آیات خدا از نگاه قرآن بود که به مواردی همچون جهل، اباحه‌گری، تعصبات قبیله‌ای و اتراف پرداخته شد که مشخص گردید انسان‌هایی که در دنیا غرق در مادیات شوند و همچنین اگر به کارهای زشت و ناپسند خو گرفته باشند و یا چشم و گوش بسته و بدون آگاهی از عقاید گروهی دفاع نمایند در وادی خطرناک تکذیب آیات و نشانه‌های الهی سقوط خواهند نمود. برای اینکه انسان‌ها بتوانند از این خطرات مصون بمانند باید براساس آنچه که قرآن دستور داده و همچنین پیامبران الهی آن راه را برای رسیدن به مقصد مشخص و معین نموده‌اند طی طریق نمایند که این مستلزم تصدیق همه آیات الهی است.

۱- اسراء/۱۶.

۲- مرتضی، مطهری، **مجموعه آثار**، پیشین، ج ۱۵، ص ۹۲۹.

فصل پنجم:

آثار و پیامدهای تکذیب آیات خدا (دنیوی و اخروی)

در نظام الهی کیفر و پاداش در دنیا و آخرت بر خلاف کیفر و پاداش در نظام تشریحی وضعی است که با توجه به خصوصیت عمل و مناسب آن است. هر چند واژه کیفر عنوان خاصی برای گونه ای از پاداش هاست و تنها به مجازات‌های اعمال بد و نادرست اطلاق می شود ولی مراد از کیفر را می توان پاداش هر عمل خوب و یا بدی فرض کرد. به هر حال چنان که در نظام هستی هر عمل در حوزه‌های مختلف تأثیر گذار بوده و آثار و پیامدهای چندی را به دنبال دارد و در بیشتر موارد نیز بازتاب آن به خود عامل بر می گردد ولی آثار و تبعات آن گاه فراتر از آن می باشد. هر چه عمل بازتاب‌های مثبت و منفی بیشتری داشته باشد به همان اندازه کیفر و پاداش شدت و ضعف می یابد. از این رو پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: هر کس سنت (رفتاری که سیره و روش عمومی می شود) خوب و بدی را از خود به جا گذارد به همان اندازه کیفر و پاداش دریافت می کند؛ به این معنا که عمل دیگران نیز به حساب سنت ساز ریخته می شود. قرآن تنها به کیفر و مجازات اخروی توجه نکرده بلکه به کیفرهای دنیوی اعمال نیز توجه می دهد. البته کیفرهای دنیوی اعمال به آن معنا نیست که تناسب کامل و تمام با اعمال داشته باشد؛ زیرا بسیاری از مجازات‌ها و کیفرها به عنوان بازدارنده و تنبیهات مطرح هستند تا از افزایش گرایش به سوی عملی خاص بازداشته شود. این کیفرها که در دنیا تحقق می یابد برخی از آنها کیفرهای مادی است که آثار آن قابل مشاهده است و برخی دیگر کیفرهای معنوی است که در جان و روان انسان اثر گذار است و به سادگی قابل مشاهده نیست.

در ابتدا به عواقبی که قرآن آنها را به طور کلی در آیات بیان نموده است می پردازیم و بعد به صورت خاص آثار و پیامدهای آن را با ذکر آیات و نظرات مفسرین بیان خواهیم نمود.

خداوند به سبب اموری که اقوام گناهکار را با آنها کیفر داده است در قرآن کریم گاه یکجا از آنها یاد کرده است، چونان که فرمود: فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ

أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَ مِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَ مِنْهُمْ مَنْ أَعْرَقْنَا^۱ ما هریک از آنان را به گناهانشان گرفتیم، بر بعضی از آنها طوفانی از سنگریزه فرستادیم، و بعضی از آنان را صیحه آسمانی فروگرفت، و بعضی دیگر را در زمینی فرو بردیم، و بعضی را غرق کردیم.

و گاه نیز به تفصیل از آنها نام برده است آنچنان که درباره قوم نوح از کیفر غرق شدن در آب سخن به میان آورد و فرمود: لَمَّا كَذَّبُوا الرَّسُولَ أَعْرَقْنَاهُمْ^۲ درباره قوم عاد از باد یاد کرد و فرمود: وَ أَمَّا عَادُ فَاهْلَكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ^۳ و اما قوم «عاد» با تندبادی طغیانگر و سرد و پر صدا به هلاکت رسیدند،

درباره قوم لوط از سنگباران آسمانی نام می‌برد: إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ^۴ ما بر آنها تندبادی که ریگها را به حرکت درمی‌آورد فرستادیم (و همه را هلاک کردیم)، جز خاندان لوط را که سحر گاهان نجاتشان دادیم!

درباره عاد و ثمود از صاعقه نام برد: فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ^۵ اگر آنها روی گردان شوند، بگو: من شما را از صاعقه‌ای همانند صاعقه عاد و ثمود می‌ترسانم! از مسخ شدن برای بنی اسرائیل سخن به میان آورد: فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ^۶ ما به آنها گفتیم: «به صورت بوزغی‌هایی طرد شده درآید!»

طبق بسیاری از آیات و روایات بیان شده که مکتوبان فرجام خوشایندی نداشته و سرانجام، آثار سوء تکذیب دامنگیرشان خواهد شد: «فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا»^۷ شما (آیات خدا و پیمبران را) تکذیب کردید، و (این عمل) دامان شما را خواهد گرفت و از شما جدا نخواهد شد!

۱- عنكبوت/۴۰.

۲- فرقان/۳۷.

۳- حاقه/۶.

۴- قمر/۳۴.

۵- فصلت/۱۳.

۶- بقره/۶۵.

۷- فرقان/۷۷.

پیامدهای تکذیب و انکار آیات الهی در دو بخش قابل پیگیری و مطرح شدن است:

۱- پیامدهای دنیوی

۲- پیامدهای اخروی

گفتار اول: پیامدهای دنیوی (فردی و اجتماعی)

الف: پیامدهای دنیوی فردی

۱- گمراهی

خداوند تکذیب کنندگان آیات الهی را مجازات کرده، آنان را گمراه می کند یعنی از شنیدن و استجابت کلام حق، ناشنوا و از گفتن کلام حق و شهادت به توحید و رسالت، لال می کند و آنان را در تاریکی‌هایی قرار می دهد که حقایق را نمی بینند: «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَنْ يَشَأِ اللَّهُ يُضِلَّهُ...»^۱. آنها که آیات ما را تکذیب کردند، کرها و لالهایی هستند که در تاریکیها قرار دارند. هر کس را خدا بخواهد (و مستحق باشد)، گمراه می کند؛ و هر کس را بخواهد (و شایسته بداند)، بر راه راست قرار خواهد داد.

علامه طباطبایی (رحمة الله عليه) در تفسیر المیزان ذیل این آیه چنین می فرماید: مقصود از این جمله، بیان این جهت است که تکذیب کنندگان آیات خداوند، از نعمت شنوایی و گویایی و بینایی محرومند و محرومیت‌شان بدان علت است که در ظلماتی قرار دارند که در آن ظلمات، چشم کار نمی کند. پس تکذیب کنندگان آیات خدا به خاطر کر بودنشان، قادر به شنیدن کلام حق نیستند، تا چه رسد به اینکه آن را بپذیرند، و به خاطر لال بودنشان، نمی توانند به گفتن حق، لب گشوده به توحید و رسالت انبیا، شهادت دهند، و به خاطر ظلمتی که به آنان احاطه کرده نمی توانند طریق حق را از راه باطل تشخیص داده، آن را اختیار نمایند.

« مَنْ يَشَأِ اللَّهُ يُضِلَّهُ... » - این جمله دلالت بر این دارد که این کری و لالی و در ظلمت بودن، عذابی است که به سبب کیفر تکذیب آیات خدا، دچار آن شده‌اند، و دلالتش از این راه است که خدای سبحان اضلال چنین کسی را که به خود نسبت داده، کیفر عمل قرار داده، نظیر آیه « وَ مَا

يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ^۱ و با آن گمراه نمی کند مگر بدکاران را. پس تکذیب آیات خدا مسبب از کر و لال و تاریک بودنشان نیست، بلکه بر عکس کر و لال بودن و در ظلمت قرار گرفتنشان مسبب از تکذیب است.

و بنا بر این مراد از «اضلال» بر حسب انطباق بر مورد، کر و گنگ کردن و در ظلمت انداختن آنان است. و مراد از «مَنْ يَشَأْ» همان کسانی است که آیاتش را تکذیب نمودند.

از اینکه «صراط مستقیم» را مقابل کوری و کری و تاریکی قرار داد، استفاده می شود که مراد از آن، داشتن گوش است که دعوت خدای را بشنود و آن را بپذیرد، و داشتن چشمی است که حق را ببیند و در باره آن روشن باشد، این است پاداش آن کس که آیات خدای را تکذیب نکند، پس خداوند هر کس را که بخواهد گمراه می کند، و البته مشیتش جز به گمراه کردن کسانی که استحقاق آن را دارند تعلق نمی گیرد، و هر کس را بخواهد بر صراط مستقیم قرارش می دهد، و البته مشیتش به این تعلق نمی گیرد مگر در باره کسی که متعرض رحمتش شود.^۲

بنابر آنچه که علامه بیان فرمودند چنین برداشت می شود که برای درک راه صحیح از نادرست باید چشم و گوش حقیقت بین انسان بینا و باز شود نه فقط چشم و گوش ظاهری به خاطر اینکه انسان های زیادی علیرغم داشتن چشم و گوش اما صدای حقیقت را نشنیدند و آیات الهی را ندیدند پس دیدن آیات و شنیدن حقایق نیاز به بودن و ایجاد کردن زمینه هایی است تا بتواند آنچه که با چشم و گوش ظاهری قابلیت دیدن ندارد برای انسان دیدنی نماید و آن هم با فرار از ظلمت ها و قرار گرفتن در زیر تابش نور الهی محقق می شود.

۲- طبع قلب

خداوند متعال می فرماید:

«تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ»^۳. اینها، شهرها و آبادیهایی است که قسمتی از اخبار

۱- بقره / ۲۶.

۲- محمد حسین طباطبایی، المیزان پیشین، ج ۷، صص ۱۱۸-۱۱۷.

۳- اعراف / ۱۰۱.

آن را برای تو شرح می‌دهیم؛ پلمبران‌شان دلایل روشن برای آنان آوردند؛ (ولی آنها چنان لجوج بودند که) به آنچه قبلاً تکذیب کرده بودند، ایمان نمی‌آوردند! این گونه خداوند بر دل‌های کافران مهر می‌نهد (و بر اثر لجاجت و ادامه گناه، حس تشخیصشان را سلب می‌کند)!

طبع قلب به معنای مهر زدن و نهادن علامت کفر بر قلب کافر است که ملائکه هنگام مشاهده آن علامت در می‌یابند که وی دیگر ایمان نمی‌آورد. چنین شخصی از بهره‌های معنوی محروم گشته، تنها بهره وی همان تکذیب است.

خلاصه اینکه ایمان نیاروردن کفار به دعوت انبیاء در اثر مهری است که خدا بر دل‌هایشان زد، و مهر خدا هم اثر تکذیبی است که نسبت به دلالت باساء و ضراء و سپس دلالت تبدیل سیئه به حسنه بر وجود صانع روا داشته و گفتند باساء و ضراء کار دهر است.^۱

خداوند متعال قلب انسان را علامت کفر نمی‌زند مگر اینکه خود او در زندگی دنیا طوری عمل نماید که استعداد هدایت را به طور کلی از دست بدهد و امیدی به برگشتش نباشد که در این صورت خداوند مهر کفر را بر قلب او می‌زند تا برای همه ملائکه شناخته شود که این شخص کسی است که دیگر ایمان نمی‌آورد.

۳- استدراج و امهال

استدراج در لغت به معنای نزدیک کردن تدریجی و گرفتن آرام آرام است.^۲ استدراج مصدر باب استفعال از ریشه «دَرَج» در لغت به معنی آرام آرام نزدیک ساختن^۳ پله پله بالا بردن و به یکباره سرنگون ساختن^۴، و اندک اندک گرفتن^۵ به کار رفته است؛ و در اصطلاح نوعی عقوبت تدریجی بر کافران و گناهکاران غافل در چهره برخورداری آنان از نعمت‌های فراوان دنیوی است^۶

۱- محمدحسین طباطبایی، المیزان پیشین، ج ۸، ص ۲۵۹.

۲- حسین بن محمد راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، پیشین، ص ۳۱۱.

۳- ابن منظور، پیشین، ج ۴، ص ۳۲۰.

۴- ابراهیم مصطفی، المعجم الوسیط، پیشین، ج ۱، ص ۲۷۷.

۵- احمد بن محمد فیومی مفری، مصباح المنیر (قم: مؤسسه دارالهجره ۱۴۰۵ هـ-ق)، ج ۱، ص ۲۳۱.

۶- فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، پیشین، ج ۲، ص ۲۱.

چنان که علامه طباطبایی رحمه الله می فرماید: استدراج عبارت است از دادن نعمت به دنبال نعمت برای مشرکان تا درجه درجه پایین بیایند و به ورطه هلاکت نزدیک شوند.^۱

به این معنا که پله پله و درجه درجه شخص را به امری نزدیک می کند و ناگهان مانند شاهین و باز تیز چنگال وی را می رباید و به دام می اندازد. در قرآن به قرینه مقام در آیه ۱۸۲ سوره اعراف از نزدیک کردن تدریجی و مهلت دادن برای نابود ساختن اشخاص کافر و گناهکاران غیر قابل برگشت یاد می کند. این گرفتار شدن ممکن است در دنیا و در آخرت باشد و این گونه نیست که به یقین تنها در دنیا و یا تنها در آخرت اتفاق بیافتد. از این رو ممکن است که شخص و یا جامعه ای را که کفر ورزیده و راه باطل و گمراهی را در پیش گرفته است در همین دنیا مجازات و عذاب کند و یا به آخرت واگذارد. برخی در تفسیر آیه یاد شده گفته اند مقصود از استدراج این است که انسان از نعمت و رفاه برخوردار شده و در حال غفلت به هلاکت و عذاب گرفتار شود. (لسان العرب) صاحب لسان العرب این معنا را بر پایه کاربردهای معنا شناختی واژه به دست آورده است. با این همه می توان کلام ایشان را متین و استوار دانست؛ زیرا کسانی که در رفاه و آسایش همه جانبه هستند و نیازی در خود نمی بینند که برای برآوردن نیازی و حاجتی سر به آسمان بلند کنند، به نوعی به غفلت و عدم حضور خداوند در هستی و مدیریت و تدبیر آن گرفتار می شوند و به گونه ای عمل می کنند که گویی ذاتا بی نیاز هستند. همین استغناست که ایشان را به نحوی از خداوند دور می سازد که هرگز یاد وی را بر دل و زبان جاری نسازد و ناگهان مرگ ایشان را می رباید و به دوزخ می فرستد. خداوند در تبیین این نوع واگذاری مردمان کافر به خود از واژگانی چون امهال، استدراج و.. بهره جسته است. امهال به معنای مهلت دادن و فرصت بخشیدن است تا هر گونه که خواستند عمل کنند و چیزی سد راه ایشان نشود. استدراج نیز گرفتن شکار و نزدیک شدن آرام آرام به او و جهیدن بر سر شکار و گرفتن ناگهانی اوست. مسلماً کسانی که اینگونه غرق در نعمت و مادیات باشند اگر فرستاده خداوند با آیات گوناگونی هم که به سراغ آنها بیاید تا آنها را به توحید و یکتاپرستی و راه رستگاری هدایت نماید سخنان او را انکار نموده و خود را برترین ها در دنیا قلمداد می کنند.

۱- محمدحسین طباطبایی، المیزان پیشین، ج ۲۰، ص ۴۶.

علت اصلی آن کفر پس از آگاهی است؛ به این معنا که هر کسی که از دین و آموزه‌های وحیانی آگاهی یابد و پس از آگاهی و شناخت حق و حقیقت از پذیرش آن سر باز زند گرفتار استدراج می‌شود و نعمت‌ها و برکات آسمانی بر وی نازل می‌شود تا هرگز دست به سوی خدا دراز نکرده و سر به سوی او نیاورد و پیشانی به خاک استعانت نساید. با این همه می‌توان غیر از کفر آشکار که در سوره‌های بقره که خداوند می‌فرماید: *وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمْتِعْهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ*^۱

و (به یاد آورید) هنگامی را که ابراهیم عرض کرد: «پروردگارا! این سرزمین را شهر امنی قرار ده! و اهل آن را - آنها که به خدا و روز بازپسین، ایمان آورده‌اند- از ثمرات (گوناگون)، روزی ده!» گفت: «(ما دعای تو را اجابت کردیم؛ و مؤمنان را از انواع برکات، بهره‌مند ساختیم؛) اما به آنها که کافر شدند، بهره کمی خواهیم داد؛ سپس آنها را به عذاب آتش می‌کشانیم؛ و چه بد سرانجامی دارند»

و در سوره آل عمران که می‌فرماید: *وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّ لَهُمْ خَيْرًا لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَّا نُمَلِّ لَهُمْ لِيَزِدُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ*^۲

آنها که کافر شدند، (و راه طغیان پیش گرفتند)، تصور نکنند اگر به آنان مهلت می‌دهیم، به سودشان است! ما به آنان مهلت می‌دهیم فقط برای اینکه بر گناهان خود بیفزایند؛ و برای آنها، عذاب خوارکننده‌ای (آماده شده) است!

تکذیب آیات الهی مهم‌ترین عامل برای استدراج و فرصت دهی به کافران و دچار شدن ایشان به عذاب اخروی بیان شده است؛ زیرا کافران با آن که به همه نشانه‌های حقانیت آگاه می‌شوند و حتی به معجزات پیامبران شناخت و آگاهی پیدا می‌کنند و همه راه‌های شناخت به سوی ایشان باز می‌باشد با این همه کفر می‌ورزند و به عمد از پذیرش دعوت حق سرپیچی می‌کنند تا بتوانند بدون هیچ‌گونه محدودیتی به کارهای خلاف خویش پردازند. از این رو می‌توان نادیده گرفتن آیات الهی از سوی کافران را یکی از دلایل و عوامل استدراج برشمرد. به همین مناسبت خداوند درباره

۱- بقره / ۱۲۶.

۲- آل عمران / ۱۷۸.

مکذبان وعده داده است که به زودی و ناخودآگاه آنان را دچار استدراج می کند تا شقاوت آنان تمام شده، در ورطه هلاکت افتند. «فَذَرْنِي وَ مَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ»^۱ اکنون مرا با آنها که این سخن را تکذیب می کنند واگذار! ما آنان را از آنجا که نمی دانند به تدریج به سوی عذاب پیش می بریم.

و به آن ها مهلت خواهد داد تا بر گناهان خود بیفزایند، زیرا تدبیر وی [سخت] استوار است: «وَأُمَلِي لَهُمْ إِنْ كِيدِي مَتِينٌ»^۲ و به آنها مهلت (بازگشت) می دهم؛ چرا که نقشه های من محکم و دقیق است!

مرحوم فیض کاشانی در تفسیر آیه می فرماید: سنستدرجهم؛ یعنی کم کم آنان را به هلاکت نزدیک می سازیم تا ناگهان در آن افتند «مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» این عذاب به گونه ای است که خود آنان متوجه نمی شوند، به این ترتیب که نعمت زیادی پیاپی بر آنان فرو ریخته می شود، لذا گمان می برند این نعمت لطف و احسان خداوند در حق آنهاست؛ در نتیجه با استفاده از آن نعمتها، روز بروز دچار سرمستی و خوشگذرانی شده و در گمراهی فرو می روند، تا آن جا که عذاب بر آنان حتمی می شود.^۳ افزون بر موارد یاد شده که بیشتر مربوط به عقوبت های فردی اند، تکذیب دارای عواقب و آثار دیگری نیز هست.

۴- انحراف دل

انحراف دل از جمله کیفیهای معنوی گناهان است که تکذیب و انکار حقایق از بدترین گناهان محسوب می شود. انحراف دل، یعنی میل به باطل و ناخوشایند دیدن حق. قلب انسان به حسب طبیعت اولیه اش دارای صفا و جلاء است که حقیقت را درک می کند و حق و باطل یا فجور و تقوا را از همدیگر تشخیص می دهد؛ چنان که خداوند می فرماید: «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا؛ خداوند خوبیها و بدیهای نفس را به او الهام فرموده است.» گناه و خلاف تدریجاً طبیعت اولی را از بین می برد و نفس به گونه ای می گردد که باطل و پلیدی را زیبا می بیند و بدان متمایل

۱- قلم / ۴۴.

۲- قلم / ۴۵.

۳- ملاً محسن فیض کاشانی، تفسیر صافی (تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷)، ج ۱، ص ۶۲۹.

می گردد. قرآن کریم این حقیقت را با تعابیر گوناگونی بیان نموده است. از جمله درباره علت تکذیب و انکار قیامت توسط منکران می فرماید: «وَمَا يَكْذِبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ * إِذَا تَتَلَىٰ عَلَيْهِ ءَايَاتِنَا قَالَ أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ * كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ * كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» روز قیامت را جز تجاوزگر گناه کار، دروغ نمی پندارد و تکذیب نمی کند. آن کسی که هر گاه آیات ما بر او تلاوت شود، گوید: اینها افسانه‌های پیشینیان است. چنین نیست بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل‌های آنها نشسته است چنین نیست که می پندارند آنها در آن روز از پروردگارشان محجوب‌اند.» طبق این آیات، انکار قیامت از روی دلیل و برهان نیست؛ بلکه ریشه انکار قیامت، طغیان و آلوده بودن به معصیت است. معصیت به تدریج صورت‌ها و نقشه‌هایی را بر نفس می گذارد که نفس آدمی حقیقت را به گونه ای دیگر می بیند و همین گناه است که پرده و حائل بین دل آدمی و خداوند می گردد.

با این حساب اعمال ناپسند انسان او را از فطرت اولیه اش خارج می سازد و هر چه این کارها بیشتر ادامه پیدا کند انحراف دل انسان از حق و حقیقت بیشتر می شود به طوری که دیگر صدای منادیان حق را دل نه می بیند و نه می شنود.

۵- محرومیت از رستگاری

شدت شناعة ظلم بستگی به عظمت مورد ظلم دارد و ظلمی بالاتر از افتراء بستن به خدا یا تکذیب آیات او نیست. خداوند متعال می فرماید:

"فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ" این جمله استفهامی است انکاری، به ظاهر می پرسد کیست که چنین و چنان باشد و لیکن معنایش این است که احدی نیست که ستمکارتر و مجرم‌تر از این دو طایفه باشد:

طایفه‌ای که به دروغ بر خدا افتراء می بندد، و طایفه‌ای که آیات خدا را تکذیب می کند، برای اینکه ظلم در حق همه افراد، زشتی یکسان ندارد، هر قدر مورد ظلم بزرگ‌تر باشد زشتی آن نیز بزرگ‌تر است، و اگر ظلمی باشد در خصوص مقام پروردگار قهرا شدیدترین ظلم، و مرتکب آن ظالم‌ترین ظالمان خواهد بود.

از ظاهر سیاق و زمینه کلام بر می آید که این آیه تکمیل احتجاج در دو آیه قبل است، و معنای مجموع آیات این است: من پیشنهادی را که شما به من کردید اجابت نمی‌کنم، چون آوردن قرآنی دیگر و یا تبدیل آیات این قرآن کار من نیست و من حقی در آن ندارم، و به فرضی که چنین کاری بکنم ستمکارترین مردم خواهم بود و شدیدترین جرم را مرتکب شده‌ام و مجرمین روی رستگاری نمی‌بینند، به این جهت ستمکارترین مردم خواهم بود اگر قرآن را تبدیل کنم و بعضی از مواضع آن را که مورد پسند شما نیست تغییر دهم به خدای تعالی افتراء بسته‌ام، و هیچ ظالمی ظالم‌تر از کسی که به خدا دروغ ببندد نیست، و اگر این قرآن را به حال خود بگذارم و سخنانی که مورد پسند شما است از پیش خود بیاورم آیات خدا را تکذیب کرده‌ام، و هیچ ستمکاری ستمکارتر از تکذیب کننده آیات خدا نیست.

خدای تعالی خواسته است بفرماید: شما مشرکین ستمکارترین مردمید، برای اینکه اولاً برای خدا شریک قائل شده‌اید، و این افتراء به خدا و دروغ به او است، و ثانیاً نبوت مرا و آیات نازل بر من را تکذیب می‌کنید، و این خود تکذیب آیات خدا، و جرمی است بزرگ، و مجرمین رستگار نمی‌شوند.

ب - پیامدهای دنیوی اجتماعی

۱- محرومیت از نعمت‌های آسمانی و زمینی

چنان چه جامعه‌ای نیز دچار تکذیب شود به عنوان مجازات از انواع برکات و خیرات زیاد

محروم می‌شود که خداوند متعال این جریان را در این آیه به تصویر کشیده و می‌فرماید:

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۱ و اگر اهل شهرها و آبادیها، ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم؛ ولی (آنها حق را) تکذیب کردند؛ ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.

علامه طباطبایی (رحمة الله علیه) می‌فرماید:

آثار خارجی گناهان و بیان اینکه ایمان و تقوی معیار و مدار نزول نعمت، و بی ایمانی و گناه منشا نقت برای آدمیان است.

خداوند متعال می‌فرماید: " وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ " در این آیه خداوند متعال به یک حقیقتی اشاره می‌نماید آن عبارت است از چیزی که معیار و مدار اساس نزول نعمت و نقت بر آدمیان است.

توضیح اینکه: به طور کلی همه اجزای عالم مانند اعضای یک بدن به یکدیگر متصل و مربوط است، به طوری که صحت و سقم و استقامت و انحراف یک عضو در صدور افعال از سایر اعضا تأثیر داشته و این تفاعل در خواص و آثار در همه اجزاء و اطراف آن جریان دارد.

و این اجزاء- به طوری که قرآن شریف بیان کرده- همه به سوی خدای سبحان و آن هدفی که خداوند برای آنها مقدر نموده در حرکتند، انحراف و اختلال حرکت یک جزء از اجزای آن مخصوصا اگر از اجزای اصلی و برجسته باشد در سایر اجزاء به طور نمایان اثر سوء خود را باقی می‌گذارد و در نتیجه آثاری هم که سایر اجزای عالم در این جزء دارند فاسد شده، فسادی که از جزء مزبور در سایر اجزاء راه یافته بود به خودش بر می‌گردد، اگر جزء مزبور به خودی خود و یا به کمک دیگران استقامت قبلی خود را بدست آورد حالت رفاه قبل از انحرافش هم بر می‌گردد، ولی اگر به انحراف و کجروی خود ادامه دهد فساد حال و سختی و ابتلاش نیز ادامه خواهد یافت تا آنجا که انحراف و طغیان از حد بگذرد، و کار سایر اجزاء و اسباب مجاورش را به تباهی بکشاند، اینجاست که همه اسباب جهان علیه او قیام نموده، و با قوایی که خداوند به منظور دفاع از حریم ذات و حفظ وجودشان در آنها به ودیعه سپرده جزء مزبور را تا خبردار شود از بین برده و نابود می‌سازند.

این خود یکی از سنت‌هایی است که خدای تعالی در جمیع اجزای عالم که یکی از آنها انسان است جاری ساخته، نه این سنت تخلف‌بردار است و نه انسان از آن مستثنا است.

و چون چنین است اگر امتی از امت‌ها از راه فطرت منحرف گردد، و در نتیجه از راه سعادت انسانی که خداوند برایش مقرر کرده باز بماند اسباب طبیعی هم که محیط به آن است و مربوط به او است اختلال یافته، آثار سوء این اختلال به خود آن امت بر می‌گردد، و خلاصه دود کجروی‌هایش به چشم خودش می‌رود، برای اینکه این خودش بود که با انحراف و کجروی‌اش

آثار سویی در اسباب طبیعی باقی گذارد، و معلوم است که در بازگشت آن آثار چه اختلالها و چه محنت‌هایی متوجه اجتماعش می‌شود، فساد اخلاق و قساوت قلب، و از بین رفتن عواطف رقیقه روابط عمومی را از بین برده و هجوم بلیات و تراکم مصیبات تهدید به انقراضش می‌کند، آسمان از باراندن باران‌های فصلی و زمین از رویاندن زراعت و درختان از دادن ثمردریغ نموده، و در عوض باران‌های غیر فصلی، سیل، طوفان و صاعقه به راه انداخته، و زمین با زلزله و شکافته شدن آنان را در خود فرو می‌برد. اینها همه آیاتی است الهی که چنین امتی را به توبه و بازگشت به سوی راه مستقیم فطرت وا می‌دارد، و در حقیقت امتحانی است به سختی بعد از امتحان به آسانی.

شاهد گویای این گفتار آیه شریفه است که خداوند می‌فرماید "ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ"^۱ است که می‌فرماید: مظلّم و گناہانی که مردم مرتکب می‌شوند باعث فساد در خشکی و دریای این عالم است، فسادی که یا مانند وقوع جنگ و بسته شدن راه‌ها و سلب امنیت دامنگیر انسان می‌شود و یا مانند اختلال اوضاع جوی و زمینی که زندگی و معاش انسان و غیر انسان را مختل می‌سازد.^۲

همچنین در صورتی که همه یا اکثر افراد جامعه از مکذبان باشند سنت الهی آن است که تکذیب کنندگان با انواع بلاها به هلاکت برسند: «قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ»^۳ پیش از شما، سنت‌هایی وجود داشت؛ (و هر قوم، طبق اعمال و صفات خود، سرنوشت‌هایی داشتند؛ که شما نیز، همانند آن را دارید). پس در روی زمین، گردش کنید و بینید سرانجام تکذیب کنندگان (آیات خدا) چگونه بود؟

در آیه دیگر نیز می‌فرماید:

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ^۴

۱- روم/۴۱.

۲- محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، پیشین، ج ۸، ص ۲۴۸-۲۴۷.

۳- آل عمران/۱۳۷.

۴- یونس/۳۹.

(ولی آنها از روی علم و دانش قرآن را انکار نکردند؛) بلکه چ یزی را تکذیب کردند که آگاهی از آن نداشتند، و هنوز واقعیتش بر آنان روشن نشده است! پیشینیان آنها نیز هم این گونه تکذیب کردند؛ پس بنگر عاقبت کار ظالمان چگونه بود!

از این رو آیات فراوانی با ذکر سرنوشت اقوامی که پیامبران خود را تکذیب کرده‌اند مردم را به عبرت گیری از سرنوشت شوم و ناگوار آن‌ها دعوت می کند، چنان که در سوره اعراف سرنوشت قوم نوح، یعنی گرفتن انتقام الهی از آن‌ها و غرق ساختن آنان در دریا به سبب تکذیب آیات الهی و غفلت از آن‌ها گزارش شده است: «فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ»^۱ سرانجام از آنها انتقام گرفتیم، و آنان را در دریا غرق کردیم؛ زیرا آیات ما را تکذیب کردند، و از آن غافل بودند.

در روایت نیز وارد شده که مکذبان از قوم نوح بر اثر تکذیب و سایر قوم وی نیز به سبب رضایت به تکذیب آنان غرق شدند. براساس آیه ۳۷ سوره عنکبوت اصحاب مدین نیز به سبب تکذیب شعیب (علیه السلام) زلزله آنان را فرا گرفت و بامدادان در خانه‌هایشان از پا درآمدند: «فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جِثْمِينَ»^۲ (ولی) آنها او را تکذیب کردند، و به این سبب زلزله آنان را فرا گرفت، و بامدادان در خانه‌های خود به رو در افتاده و مرده بودند!

۲- عذاب استیصال

از دیگر کیفرهای اجتماعی این است که جوامع فاسد و ظالمی که آخرین مرحله از مهلت خویش را گذرانده باشند، به هلاکت رسیده و منقرض خواهند شد. و در نتیجه زمین از آلودگی وجودشان پاک خواهد شد این موضوع در آیات فراوان و با تعابیر مختلفی مثل: عذاب شدید، عذاب نکر و اهلاک به آن تصریح شده و به عنوان عذاب استیصالی در کلمات مفسران از آن یاد می شود. خداوند می فرماید: «وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَبْنَاهَا عَذَابًا نُكْرًا...»؛ چه بسا شهرها و آبادی‌هایی که اهل آن از فرمان خدا و رسولانش سرپیچی

۱- اعراف/۱۳۶.

۲- عنکبوت/۳۷.

کردند، پس ما حساب آنها را به دقت و شدت رسیدیم و به مجازات کم نظیری گرفتار ساختیم.
آنها وبال کار خود را چشیدند و عاقبت کارشان خسران بود.»

(نکر) (بر وزن قفل) کار دشواری که غیر معروف است. فَحَاسِبُنَا حِسَاباً شَدِيداً وَعَذَابُنَا عَذَاباً
تُكْرَأاً^۱

از آن شهر حساب گرفتیم حسابی شدید و عذابش کردیم عذابی سخت، عذابی که غیر
معروف بود و بنظر نمی آمد.^۲

«تُكْرَأُ» به معنای پیشامد مشکل و بی سابقه یا کم سابقه است. «حساب شدید» به معنای حساب دقیق
توأم با سختگیری است و یا به معنای مجازات شدید که نتیجه حساب دقیق است. در هر حال، این
آیه اشاره ای به عذاب استیصال این اقوام سرکش در دنیا دارد که به صورت های مختلفی همچون
طوفان و صاعقه ریشه کن شده اند. آیه دیگری که به مسأله اشاره کرده است ؛ در سوره ابراهیم
است که می فرماید: «وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ
قَرِيبٍ نُجِبْ دَعْوَتَكَ وَتَتَّبِعِ الرَّسُولَ^۳؛ مردم را از روزی که عذاب الهی به سراغشان بیاید بترسان. آن
روز که ظالمان می گویند: پروردگارا مدت کوتاهی ما را مهلت ده تا دعوت تو را بپذیریم و از
پیامبران پیروی کنیم...» در این که مراد از «روز عذاب» چه روزی است، سه احتمال مطرح می
باشد: روز قیامت یا روز استیصال و درماندگی در همین دنیا یا روز مرگ است. - بدیهی است که
احتمال اول، صحیح تر است.^۴

۳- سقوط جوامع در اثر تکذیب

از دیگر پیامدهای اجتماعیتکذیب سقوط تمدنها و جوامع مغرور و غافل از آیات الهی است.
آنها پس از رسیدن به اقتدار، نسبت به زر و زور خود مغرور می گردند و از عواقب وخیم گناه و
ظلم و فحشای خود و همچنین عذاب الهی غافل می شوند. قابل ذکر است که چون عذاب الهی و
کیفر دنیایی بر جامعه ای وارد شود، در چنین صورتی این پیلمد طبیعی صرفاً دامنگیر فقط یک

۱- طلاق / ۸

۲- محمدبن یعقوب فیروزآبادی، قاموس المحيط (بیروت: دارالکتب العلمیه، [بی تا])، ج ۷، ص ۱۰۹.

۳- ابراهیم / ۴۴.

۴- فضل ابن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، پیشین، ج ۶، ص ۴۹۴.

گروه خاص از آن جامعه یعنی ظالمان و ستم‌پیشگان نخواهد بود بلکه همه افراد و اعضا ی آن را با آنکه هویت هر یک از آنان و نحوه رفتار و سلوک آنان مانند یکدیگر نیست، در برمی گیرد و آیات قرآنی بر این امر تصریح دارند. اینها همه منطبق سنت تاریخ است و بر اساس این منطق و این سنت، چون در دنیا بر جامعه‌ای عذابی وارد شود، قانون و سنت تاریخ چنین ایجاب می کند که این عذاب فقط شامل بدکاران و ستمگران آن اجتماع نمی شود و همه طبقات را فرامی گیرد.

مصادیقی از سقوط جوامع و تمدن‌ها در اثر تمرد و سرپیچی از دستورات الهی

مهم ترین امری که موجب می شود تا مشرت خداوندی بر سقوط ملتی و ظهور ملت دیگر تعلق گیرد، به طور کلی انحراف از راه مستقیم الهی به سوی جاده‌های شیطانی است. و از آنجا که «برای هر قومی و اممی سرآمدی وجود دارد که چون وقتشان فرا رسد، سقوط و نابودی شان حتی ساعتی نه به تأخیر افتد و نه به تقدیم»، خداوند همچنان که مرده را از زنده و زنده را از مرده خارج می گرداند، از میان تمدن رو به مرگ، افرادی را برمی انگیزد تا با آیات الهی مردم را اصلاح و تمدن جدیدی بر پایه تقوی بنا کنند.

علل نرسیدن بعضی از ملتها و یا سقوط ملتها ی متمدن رام ی توان در تاریخ ملل پیشین جست و جو کرد. در این جا به عنوان شاهد مثال، مصادیقی از انحطاط و سقوط جوامع و تمدن‌هایی را نام می بریم که قرآن مجید از آنها یاد کرده و چگونگی سقوطشان را جهت عبرت آیندگان بیان نموده است.

قوم نوح، قومی کوردل بودند، چون به جای توحید و پرستش خدای یکتا، کور کورانه به تقلید از پدران خود بت‌های گوناگون را می پرستیدند که مهم ترین عامل بدبختی آنها بود. اشراف و سرمایه داران خودخواه قوم هم که ظاهری آراسته و باطری آسوده داشتند، چون منافع خود را با نیلاری و آگاهی مردم در خطر می دیدند، او را تکذیب و توهین کردند و به گمراهی متهم ساختند. و بالاخره، عذاب خداوندی که به صورت طوفان شدید و سیل مهیبی بود، آنان را در بر گرفته و نابودشان ساخت.

قوم عاد، مظهر انحراف در عقیده بودند. حضرت هود نیز مانند حضرت نوح، دعوت اصلاحی خود را از مسأله توحید و مبارزه با شرک و بت پرستی آغاز کرد. ولی ثروتمندان به او نسبت

سفاهت داده و آیات الهی را تکذیب کردند، لذا قرآن از آنان به مکذیبین نام برده است، در نتیجه عذاب الهی آنان را دربر گرفته و تمدنشان را ویران ساخت.

قوم ثمود، مظهر فاصله طبقاتی و فساد اخلاقی بودند. به دنبال ویران شدن تمدن عاد، خداوند این قوم را وارث فرهنگ و تمدن زمین قرار داد، ولی اشراف این قوم پس از رسیدن به اقتدار و چون خود را از نظر مادی از مردم ضعیف برتر می‌دیدند، با استعمار طبقه ضعیف، در دشتهای برای خود کاخ‌ها و باغهای مجلل ساختند و در کوهها برای خود خانه تراشیدند. سرانجام زلزله آنها را فرا گرفت و صبحگاهان تنها جسم بی‌جانشان در خانه‌هایشان بجا مانده بود.

قوم لوط، مظهر انحراف اخلاقی و جنسی بودند و در اثر افراط و زیاده‌روی در شهوات و انجام عمل شریع همجنس‌گرایی نابود شدند و عذاب خداوندی به صورت باران‌ی از سنگ بر سرشان بارید و همه را نابود گرداند.

قوم مدین، نمونه‌ای از انحراف اقتصادی است. این قوم گذشته از گرایش به شرک، تقلب و کم‌فروشی و کاستن از حقوق افراد در میانشان رواج داشت و با ثروت‌ها یی که از راه تقلب و کم‌فروشی بدست می‌آوردند، سرزمین پاکشان را به فساد کشانده بودند. آنان با نافرمانی، عذاب الهی را از آن خود ساختند، زیرا که سنت خداوندی خدشه‌ناپذیر است.

تمدن فرعون، نمونه‌ای از انحراف عقیدتی و اجتماعی است. انحراف بارز آنان، استعمار همه جانبه مردم ضعیف بود. آنها برای رفاه و آسایش خود، ملت ضعیف بری اسرائیل را تحت استعمار شدید و شکنجه در آورده بودند و از آنها به شدت کار می‌کشیدند. خداوند برای نجات این ملت مستضعف و اصلاح سران مستکبر و خودخواه قوم، حضرت موسی را با آیات و معجزاتی فرستاد. بعد از رفتن حضرت موسی علیه السلام به میعادگاه، قوم بری اسرائیل (به تقلید از مصری‌های گاوپرست) از جواهرات خود گوساله‌ای ساختند و مورد پرستش قرار دادند و از توحید به بت‌پرستی روی آوردند

گفتار دوم: پیامدهای اخروی

در این قسمت لازم است که به برخی از پیامدهای اخروی که انسان‌ها بعد از هجرت از این دنیا به آنها گرفتار می‌شوند پرداخته شود. قرآن کریم در آیات چندی به این موضوع اشاره نموده است.

در چند آیه به هلاکت و نابودی مکذبان و نفرین بر آن‌ها با تعبیر «وَيْلٌ لِّمُكْذِبِينَ» در قیامت تصریح شده که در آلت سوره‌های مرسلات و طور و مطففین بیان شده است و در آیات دیگری نیز پیامدهای گوناگون تکذیب آنان بیان شده است:

۱- حبط عمل

معنای حبط

«حبط عمله حبطا: بطل ثوابه» «حبط العمل حبطا... فسد و هدر»^۱

فاسد شدن و ضایع شدن عمل یا ثواب آن، «حبط عمل» یعنی تباه شدن کار و نتیجه عمل^۲ که بر چند گونه است.

۱- اعمالی که صرفاً دنیایی است و در قیامت سودی به حال انسان ندارد و نیازی را بر نمی‌آورد.

۲- اعمال اخروی که به قصد و توجه به خدا انجام نشده است. ۳- اعمال صالحه‌ای که در کنارش زشتیها و سیئاتی انجام شده است.^۳

کلمه حبط به معنای باطل شدن عمل است و در قرآن هم جز به عمل نسبت داده نشده است. آنچه که موجبات حبط عمل را باعث می‌شوند **لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ**^۴ به تو و همه پلمبران پیشین وحی شده که اگر مشرک شوی، تمام اعمالت تباه می‌شود و از زیانکاران خواهی بود!

۱- سعید شرتونی، **اقراب الموارد** (بیروت: مطبعة مرسلی السیوعیة، [بی تا]).

۲- سید علی اکبر قرشی، **قاموس قرآن**، پیشین، ج ۲، ص ۹۶.

۳- راغب اصفهانی، **مفردات**، پیشین، ص ۱۰۵.

۴- زمر/۶۵.

۱-۱- انکار قیامت زمینه ساز حبط اعمال نیکآدمی

از آن مواردی که موجب از بین رفتن اعمال می شود تکذیب و انکار قیامت است. خداوند در این آیه می فرماید:

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.^۱ و کسانی که آیات، و دیدار رستاخیز را تکذیب (و انکار) کنند، اعمالشان نابود می گردد؛ آیا جز آنچه را عمل می کردند پاداش داده می شوند؟!

و در آیه دیگر می فرماید: أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَاءِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ...^۲ آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند؛ به همین جهت، اعمالشان حبط و نابود شد! از این رو روز قیامت، میزانی برای آنها برپا نخواهیم کرد!

و همچنین در این آیه به انکار قیامت اشاره می کند و می فرماید: وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا... * وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمَلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُمْ هَبَاءً مَّنْثُورًا.^۳ و کسانی که امید یاری به دیدار ما ندارند (و رستاخیز را انکار می کنند)... و ما به سراغ اعمالی که انجام داده اند می رویم، و همه را همچون ذرات غبار پراکنده در هوا قرار می دهیم!

۱-۲- تکذیب آیات خدا زمینه ساز تباه شدن اعمال نیک آدمی

همان طور که انکار قیامت سبب حبط اعمال می شد تکذیب دیگر آیات خدا نیز باعث از بین رفتن اعمال در آخرت می گردد. چنانکه می فرماید: وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ...^۴ و کسانی که آیات، و دیدار رستاخیز را تکذیب (و انکار) کنند، اعمالشان نابود می گردد؛ آیا جز آنچه را عمل می کردند پاداش داده می شوند؟!

اعمال مکذبان حبط شده و بهره ای از ثواب اعمال خود نخواهند داشت: « زیرا اعمال خود را مطابق دستور انجام نداده اند.

۱- اعراف/۱۴۷.

۲- کهف/۱۰۵.

۳- فرقان/۲۳ و ۲۱.

۴- اعراف/۱۴۷.

۲- حسرت

از جمله عذاب‌های بزرگ تکذیب کنندگان در قیامت حسرت آن‌ها بر زیانکاری است، زیرا هم سرمایه خود را از دست داده و هم سودی به دست نیاورده‌اند که خداوند متعال می‌فرماید: «قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَحْسِرْتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ».^۱ آنها که لقای پروردگار را تکذیب کردند، مسلماً زیان دیدند؛ (و این تکذیب، ادامه می‌یابد) تا هنگامی که ناگهان قیامت به سراغشان بیاید؛ می‌گویند: «ای افسوس بر ما که درباره آن، کوتاهی کردیم!» و آنها (بار سنگین) گناهانشان را بر دوش می‌کشند؛ چه بد باری بر دوش خواهند داشت!

در ذیل این آیه تفسیر البرهان روایتی را از مجمع البیان نقل می‌نماید که این روایت به شرح ذیل است الطبرسی: عن الأعمش، عن أبي صالح، [عن أبي سعيد]، عن النبي (صلى الله عليه وآله)، في هذه الآية، قال: «يرى أهل النار منازلهم من الجنة، فيقولون: يا حسرتنا».^۲ که در این روایت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: اهل آتش وقتی منازل خودشان را در بهشت می‌بینند می‌گویند: افسوس و حسرت بر ما،

۳- چشیدن عذاب

به مکذبان چنین خطاب می‌شود که همان آتشی را که منکرش بودید بچشید: «و قِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنتُمْ بِهَا تُكذِبُونَ».^۳ در ذیل این آیه به تفاسیر مختلفی مراجعه گردید که غالب آنها به یک نوع تفسیر نموده بودند.^۴

۱- انعام/۳۱.

۲- سیدهاشم بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیه موسسه البعثه (قم: بنیاد بعثت، ۱۴۱۶هـ.ق)، ج ۲، ص ۴۱۳.

۳- سجده/۲۰.

۴- محمد، صادقی تهرانی، البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن؛ عبدالکریم خطیب، التفسیر القرآنی للقرآن (در ذیل آیه).

۴- خلود در جهنم

آنان در آتش جهنم دائماً خواهند ماند. «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»^۱ و کسانی که کافر شدند، و آیات ما را دروغ پنداشتند اهل دوزخند؛ و هم‌یشه در آن خواهند بود. «من کفر و کذب به فان مصيره الى النار خالدا فيه»^۲ شایان ذکر است که بر اساس نظری در آیه «و يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا...» (نمل/۸۳، ۲۷) می‌توان یکی از پیامدهای اخروی تکذیب را حشر مکذبان همراه با ذلت و خواری دانست. برداشت مذکور در صورتی است که آیه را مربوط به قیامت بدانیم.

۵- مسدود بودن بهشت برای متکبران مکذب

برای اینکه محال بودن رفتن مکذبین متکبر به بهشت معلوم شود خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ»^۳

کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، و در برابر آن تکبر ورزیدند، (هرگز) درهای آسمان به رویشان گشوده نمی‌شود و (هیچ گاه) داخل بهشت نخواهند شد مگر اینکه شتر از سوراخ سوزن بگذرد! این گونه، گنهکاران را جزا می‌دهیم

تعبیر قرآنی در این باب به منتهای لطف و دقت رسیده که می‌گوید: "لا تفتح لهم أبواب السماء- درهای آسمان به رویشان باز نمی‌شود.

بشر به نیروی روح‌بانش و به دعای خود و به ایمان و به اراده خویش و به دورنگری خود، اعتلاء می‌یابد، همه اینها از کسی که آیات خدا را تکذیب و به وجود خدا اعتراف نمی‌کند و نمی‌خواهد به او ایمان بیلورد سلب می‌گردد. درهای آسمان بر روی ارواحشان گشوده نمی‌شود، زیرا درهای آسمان تنها بر روی ارواح مؤمنان گشوده می‌شود. این معنی از ابن عباس و سدی است. و شاید بتوان گفت مقصود از سماء همان معنی لغوی آن مراد باشد که آنهایی که به آیات استکبار کردند روح آنها از مرتبه طبیعت به عالم بالا صعود نمی‌کند و داخل در بهشت که دار

۱- بقره/۳۹.

۲- سید محمد تقی مدرسی، من هدی القرآن (تهران: دار محبی الحسینی، ۱۴۱۹هـ.ق)، ج ۱، ص ۱۳۶.

۳- بقره/۴۰.

کرامت الهی است نمی‌گردند بلکه در جحیم طبیعت با هم سنخهای خودشان هم یسه معذب خواهند بود.

تهدید مکذبان در قرآن

خداوند مکذبین آیاتش را تهدید می‌نماید و می‌فرماید:

وَيْلٌ لِّیَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ * كَلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ * وَيْلٌ لِّیَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ * وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لَا یُرْكَعُونَ * وَيْلٌ لِّیَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ^۱

در آن روز وای بر تکذیب‌کننده‌گان، بایشان بگویند بخورید و اندک زمانی بر خوردار شوید که شما گنه‌کارید، در آن روز وای بر تکذیب‌کننده‌گان و هر گاه بایشان گویند رکوع کنید رکوع نکنند و یا آنکه نماز بخوانید نماز نخوانند، در آن روز وای بر تکذیب‌کننده‌گان.

شقاوتمندان در قیامت

از جمله گروههای شقاوتمند در قیامت تکذیب‌کنندگان حقایق دینی هستند که قرآن آنان را با عنوان «مُكَذِّبِينَ» معرفی نموده است، بدیهی است که مصداق بارز این عنوان همان کافران و مشرکانند چنان که در سوره ی واقعه به عنوان اصحاب شمال معرفی شده‌اند و پس از ذکر مقربان و اصحاب یمین می‌فرماید:

وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ * فَنَزَلُ مِنَ حَمِيمٍ * وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ^۲

«اگر کسی از تکذیب‌کنندگان (سخن پیامبران) و گمراهان باشد، به دوزخ افکنده می‌شود و بر حمیم جهنم وارد می‌گردد».

و در جای دیگر از آنان به عنوان تکذیب‌کنندگان روز قیامت یاد کرده می‌فرماید:

وَيْلٌ لِّیَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ * الَّذِينَ یَكْذِبُونَ بَیْومِ الدِّینِ^۳

و در آیه ی دیگر آنان را به عنوان کسانی که در گمراهی و ضلالت فرو رفته و حقیقت را به بازی گرفته‌اند معرفی نموده است.

۱- مرسلات/۴۹-۴۵.

۲- واقعه/۹۴-۹۲.

۳- مطففین/۱۱-۱۰.

فَوَيْلٌ لِّیَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ * الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ یَلْعَبُونَ^۱

«وای بر تکذیب کنندگان (سخن پیامبران) در قیامت، آنان که در باطل فرو رفته و خود را سرگرم نموده اند(با آیات الهی به شوخی و استهزا می نگرند)».

در هر صورت «مُكَذِّبَان» وضعیت بسیار ناگواری خواهند داشت و قرآن سرانجام سخت و ناگوار آنان را در آیات متعددی با کلمه ی «ویل» خبر داده است این کلمه در سوره ی مرسلات ده مرتبه تکرار شده است و در سوره های مطففین و طور نیز آمده است. علاوه بر این به برخی از کیفیهای آنان نیز اشاره شده است.

۱. هَذَا یَوْمٌ لَا یَنْطِقُونَ * وَلَا یُؤْذَنُ لَهُمْ فِیَعْتَدِرُونَ^۲ به آنان اجازه سخن گفتن و عذرخواهی داده نمی شود.

«روز قیامت روزی است که تکذیب کنندگان سخن نمی گویند و به آنان اذن عذرخواهی داده نمی شود».

۲. انْطَلِقُوا اِلَی مَا كُنْتُمْ بِهٖ تُكْذِبُونَ^۳ به آنان گفته می شود به دوزخ که آن را انکار می کردید، روانه شوید:

۳. انْطَلِقُوا اِلَی ظِلِّ ذِی ثَلَاثِ شُعَبٍ * لَا ظَلِیْلَ وَلَا یُعْنِی مِنَ الْاَلْهَبِ^۴
در پوششی از دود که سایه ندارد و از حرارت آتش دوزخ آنان را حفظ نخواهد کرد جای داده می شوند:

۴. اِنَّهَا تَرْمِیْ بِشَرِّرٍ كَالْقَصْرِ * كَاَنَّهُ جَمَالَتْ صُفْرًا^۵ شراره های آتش برافراشته چون قصر و مانند شتران زردفام است.

۵. ثُمَّ اِنَّكُمْ اَیُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكْذِبُونَ * لَا کِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ رَقُومٍ * فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ * فَشَارِبُونَ عَلَیْهِ مِنَ الْحَمِیْمِ^۶ شکمهایشان از میوه ی زقوم و آب جوشان دوزخ پر می شود.

۱- طور/۱۲-۱۱.

۲- مرسلات/۳۶-۳۵.

۳- مرسلات/۲۹.

۴- مرسلات/۳۱-۳۰.

۵- مرسلات/۳۳-۳۲.

۶- واقعه/۵۴-۵۱.

نتیجه فصل

با توجه به آیاتی که در این فصل بحث و بررسی گردید نتیجه تکذیب وانکار آیات الهی در دنیا و آخرت روشن گردید و خداوند متعال با بیان عقوبت شومی که مکذبین به آن گرفتار شده یا خواهند شد درس عبرتی به بقیه انسان‌های تاریخ می‌آموزد که راه خطای آزموده انسانهای گذشته را انتخاب ننمایند. که در غیر این صورت باید منتظر همان عواقبی باشند که مکذبین به آن گرفتار شده‌اند.

نتیجه گیری نهایی

با توجه به بررسی کلیکه درباره بحث تکذیب طی فصول مختلف شد نتایج ذیل بدست می‌آید.

اولا اینکه موارد گوناگون توسط مکذبین مورد تکذیب واقع شده است که همه جزء مهمترین آیات الهی هستند که از جانب پروردگار برای سعادت انسان فرستاده شده‌اند. که در طول تاریخ بشریت انسان‌های پاک سرشت با تصدیق و تایید این آیات سرنوشت ساز رستگاری خودشان را رقم زده‌اند و انسان‌هایی هم با انکار و تکذیب روشن‌ترین آیات الهی به ضلالت و گمراهی گرفتار شده‌اند. که مصادیق آنان را قرآن ذکر می‌نماید. و این تکذیب آیات بدون عامل و زمینه اتفاق نمی‌افتد. بلکه در خود شخص یا در اجتماعی که زندگی می‌نماید ویژگی‌هایی وجود دارد که در صورت درمان نشدن آنها سر از تکذیب آیات در می‌آورد. چنانچه کسی به این خصلت گرفتار شد باید منتظر عواقب آن هم باشد که برخی عواقب در دنیا و بعضی از آنها هم در قیامت به سراغ انسان می‌آید.

فهرست منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابن عاشور، محمدابن طاهر، **التحریر و التنویر**، ج ۲۴، [بی‌جا]: [بی‌نا]، [بی‌تا].
۳. الازهری، احمدابو منصور محمد بن احمد، **تهذیب اللغة**، ج ۶، (بیروت: دارالمعارف، ۱۴۱۱هـ.ق).
۴. امین، سیده نصرت (بانوی اصفهانی)، **مخزن العرفان در تفسیر قرآن**، ج ۱۴، تهران: نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱.
۵. بابایی، احمدعلی، **برگزیده تفسیر نمونه**، چاپ سیزدهم، ج ۲، تهران: دارالکتب الاسلامی، ۱۳۸۲.
۶. بحرانی، سیدهاشم، **البرهان فی تفسیر القرآن**، تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیه موسسه البعثه، ج ۲، قم: بنیاد بعثت، ۱۴۱۶هـ.ق.
۷. بی آزار شیرازی عبدالکریم، **برداشتی نو از قرآن سوره اعراف، طلوع و غروب تمدنها**، موسسه انتشارات بعثت، [بی‌تا]
۸. بیضاوی، عبدالله ابن عمر، **انوار التنزیل و اسرار التاویل**، ج ۱، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۸هـ.ق.
۹. جمعی از نویسندگان، **تفسیر هدایت (ترجمه تفسیر من هدی القرآن)**، ج ۸، مشهد: بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷.
۱۰. جوادی، احمد صدرحاج سید و دیگران، **دایره المعارف تشیع**، ج ۱۱، تهران: شهید سعید محبی، ۱۳۸۴.
۱۱. حرانی، حسن بن شعبه، **تحف العقول**، ترجمه: احمد جنتی، تهران: مؤسسه امیرکبیر، ۱۳۸۲.

۱۲. حسن زاده آملی، حسن، **قرآن هرگز تحریف نشده**، ترجمه: محمدی شاهرودی، چاپ سوم، قم: نشر قیام، ۱۳۷۶.
۱۳. حسینی، سیدحسین، **قصه‌های قرآن برگرفته از تفسیر نمونه**، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۱.
۱۴. حسینی زبیدی، محمد مرتضی، **تاج العروس**، ج ۱۴، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۶هـ.ق.
۱۵. حسینی همدانی، سید محمد حسین، **انوار درخشان**، ج ۸، تهران: کتابفروشی لطفی، ۱۴۰۴هـ.ق.
۱۶. حقی بروسوی، اسماعیل، **روح البیان**، (بیروت، دارالفکر، بی تا) ج ۴، ص ۱۵۱.
۱۷. خانی، رضا و حشمت الله ریاضی، **ترجمه بیان السعاده فی مقامات العبادة**، ج ۱۱۲، تهران: مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه پیام نور، ۱۳۷۲.
۱۸. خرمشاهی، بهاءالدین، **دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی**، ج ۱، تهران: انتشارات دوستان، ۱۳۷۷.
۱۹. خسروی حسینی، سید غلامرضا، **ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن**، ج ۱، تهران: انتشارات مرتضوی، ۱۳۷۵.
۲۰. رازی، ابوالفتوح ابی بکر، **تفسیر ابو الفتوح**، ج ۱۰، تهران: دارالکتب العلمیه، [بی تا].
۲۱. رازی، فخر، **مفاتیح الغیب**، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
۲۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، **المفردات فی غریب القرآن**، تحقیق: صفوان عدنان داوود، بیروت: دارالعلم الدار الشامیه، ۱۴۱۲هـ.ق.
۲۳. زحیلی، وهبه بن مصطفی، **التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعه و المنهج**، ج ۲۹، بیروت: دار الفکر المعاصر، ۱۴۱۸هـ.ق.
۲۴. زمخشری، محمود، **الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل**، ج ۴، بیروت: دارالکتب العرب، ۱۴۰۷.
۲۵. سبحانی، جعفر، **مفاهیم القرآن**، ج ۱، قم: نشر موسسه امام صادق (ع)، ۱۳۸۵.

۲۶. سورآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد، **تفسیر سور آبادی**، ج ۳، تهران: فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۰.
۲۷. شاذلی، سیدبن قطب، **فی ظلال القرآن**، چاپ هفدهم، ج ۵، بیروت: دارالشروق، ۱۴۱۲هـ.ق.
۲۸. شرتونی، سعید، **اقرب الموارد**، بیروت: مطبعة مرسلی السیویة، [بی تا].
۲۹. شریعتی، محمد تقی، **تفسیر نوین**، تهران: شرکت سهام، ۱۳۴۶.
۳۰. صابونی، محمد علی، **النبوة و الأنبياء**، بیروت: [بی تا]، ۱۹۷۰م.
۳۱. صدوق، محمد بن علی، **معانی الاخبار**، ترجمه: عبدالعلی محمدی شاهرودی، چاپ دوم، ج ۱، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷.
۳۲. صدوق، محمد بن علی، **من لا یحضره الفقیه**، ترجمه: علی اکبر غفاری، ج ۵، تهران: نشر صدوق، ۱۳۶۷.
۳۳. صدوق، محمد بن علی بابویه، **امالی**، چاپ پنجم، بیروت: نشر اعلمی، ۱۴۰۰هـ.ق.
۳۴. طباطبایی، محمدحسین، **المیزان فی تفسیر القرآن**، ترجمه: سیدمحمدباقر موسوی همدانی، ج ۱۹، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴.
۳۵. طبرسی، فضل بن حسن بن الفضل، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، ترجمه: مترجمان، ج ۱۶، تهران: انتشارات فراهانی، ۱۳۶۰.
۳۶. طریحی، فخرالدین، **مجمع البحرین**، ج ۵، بیروت: دارالمکتب الهلال، [بی تا].
۳۷. طیب، سید عبدالحسین، **أطیب البیان فی تفسیر القرآن**، ج ۷، تهران: انتشارات اسلام، ۱۳۷۸.
۳۸. عبدالباقی، محمد فواد، **المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم**، مصر: دارالکتب مصریه، ۱۳۶۳.
۳۹. عراقی نژاد، حسین فعال، **داستانهای قرآن و تاریخ انبیاء در المیزان**، چاپ دوم، ج ۱، تهران: نشر سبحان، ۱۳۷۸.
۴۰. عسکری، حسن بن عبدالله، **الفروق فی اللغة**، [بی جا]: [بی تا]، ۳۹۰ق.

۴۱. فراهیدی، ابی عبدالرحمن الخلیل ابن احمد، **العین**، قم: دارالهجره، ۱۴۰۵هـ.ق.
۴۲. فیروزآبادی، محمدبن یعقوب ، **قاموس المحيط** ، ج ۷، بیروت: دارالکتب العلمیه ، [بی تا].
۴۳. فیض کاشانی، ملا محسن، **تفسیر صافی**، ج ۱، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷.
۴۴. فیومی ، احمد بن محمد، **مصباح المنیر**، ج ۱، قم: مؤسسه دارالهجره ۱۴۰۵هـ.ق.
۴۵. قرشی، سیدعلی اکبر، **تفسیر احسن الحدیث**، چاپ سوم، ج ۱۱، تهران: بنیاد بعثت، ۱۳۷۷.
۴۶. قرشی، سیدعلی اکبر، **قاموس قرآن**، ج ۶، تهران: انتشارات دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۷.
۴۷. کلینی، محمد بن یعقوب، **اصول کافی**، ترجمه: محمد باقر کمره‌ای، ج ۱، قم: انتشارات اسوه، ۱۳۷۵.
۴۸. کوشا، محمدعلی، **چهل حدیث**، قم: نشر نهانندی، ۱۳۷۴
۴۹. کوفی ابوالقاسم، فرات بن ابراهیم فرات، **تفسیر فرات الکوفی** ، تحقیق: محمد کاظم محمودی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰هـ.ق.
۵۰. گواهی، عبدالرحیم، **در آمدی بر تاریخ ادیان در قرآن**، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۹.
۵۱. عطاردی، عزیز الله ، **ترجمه الایمان و الکفر بحار الانوار**، ج ۲، تهران: نشر عطارد، ۱۳۷۸.
۵۲. مجلسی، محمد باقر، **بحار الانوار**، چاپ دوم، ج ۸۵، بیروت: نشر الوفا، ۱۴۰۳هـ.ق.
۵۳. مدرس، سید محمد تقی ، **من هدی القرآن**، ج ۱، تهران: دار محبی الحسینی، ۱۴۱۹هـ.ق.
۵۴. مصطفوی، ابراهیم و دیگران، **المعجم الوسیط**، ج ۲، مشهد: نشر اجتهاد، ۱۳۸۲.
۵۵. مصطفوی، حسن، **التحقیق فی کلمات القرآن الکریم**، ج ۹، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۳۶۸.
۵۶. مصطفوی، حسن، **تفسیر روشن**، ج ۱۶، تهران: مرکز نشر کتاب، ۱۳۸۰.

۵۷. مطهری، مرتضی، **مجموعه آثار**، ج ۱۳، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۲.
۵۸. المغربي، عبدالقادر، **تفسیر جزء تبارک**، [بی جا]: [بی نا]، [بی تا].
۵۹. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، **قصه های قرآن بر اساس تفسیر نمونه**، تدوین: حسین حسینی، ج ۱، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۵.
۶۰. مکارم شیرازی، ناصر، **پیام امیرالمومنین علیه السلام**، ج ۱، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۵.
۶۱. مهیار، رضا، **فرهنگ ابجدی عربی به فارسی**، [بی جا]: [بی نا]، [بی تا].
۶۲. موسوی خمینی، سیدروح الله، **چهل حدیث**، تهران: مؤسسه نشر آثار امام، ۱۳۷۸.
۶۳. میبدی، احمد بن ابی سعد رشیدالدین، **کشف الأسرار و عدة الأبرار**، تحقیق: علی اصغر حکمت، ج ۹، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱.
۶۴. نراقی، احمد بن محمد مهدی، **معراج السعاده**، قم: نشر هجرت، ۱۳۷۶.
۶۵. نوری، محدث، **مستدرک الوسائل**، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۸ هـ.ق.
۶۶. نوری، یحیی، **جاهلیت و اسلام (اسلام و عقاید و آراء بشری)**، تهران: مؤسسه و انتشارات و کتابخانه شمس، ۱۳۴۲.
۶۷. نیشابوری، محمد بن فتال، **روضه الواعظین**، ج ۱، قم: نشر الشریف الرضی، ۱۳۶۸.
68. هاشمی رفسنجانی، اکبر، **فرهنگ قرآن**، ج ۵، قم: بوستان کتاب انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۴.
- نرم افزارها**
۶۹. دائرة المعارف قرآن کریم، مرکز فرهنگ و معارف قرآن، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم
۷۰. مجموعه آثار آیه الله العظمی مکارم شیرازی مدظله العالی، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی
۷۱. مشکلات الانوار، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، دی ماه ۱۳۸۹
۷۲. نورالسیره ۲، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، تیرماه ۱۳۸۸
۷۳. مجموعه آثار حضرت آیت الله العظمی جعفر سبحانی، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، شهریور ۱۳۸۸
۷۴. جامع التفاسیر ۲، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی،

۷۵. کتابخانه دیجیتال اسراء مجموعه آثار حضرت آیت الله جوادی آملی
۷۶. مجموعه آثار پژوهشکده تحقیقات اسلامی سپاه، زمزم ۸، اخلاق اسلامی
۷۷. مکتبه الشامله

سایت

۷۸. سایت مجلات تخصصی مرکز کامپیوتری علوم اسلامی نور www.noormags.ir

۷۹. www.maarefquran.org

Abstract:

Nowadays

Keywords:



**Ministry of Science, Research & Technology
Qom University**

Title:

The Ground's And Reson's Of The Refutation Of God Signs And It's Consequences View Of Quran

Supervisor:

Dr. Gh.H. Aerabi

Advisor:

Dr. Dr. S.R. Moadab

By:

Hassan Rashidabadi

December: 2012